



شبح

تروتسکیزم

... ولی خطر عمده در جنبش چپ روشنفکران خارج از کشور، تظاهراتی است که در ایران، و نباید قبل از اینکه جانی بگیرد پلان مبارزه کرد تا وی نیز برای مدتی، هر چند کوتاه، نماند. در هر چند محدود، گرامر سازد.

ص ۸۲، "ستالینسم یا تروتسکیزم؟"، نوشته هم -

دال، در مسائل انقلاب و سوسیالیسم، شماره ۲، بهار ۱۳۵۴.

... در حال حاضر احزاب لیستها و سایر نیروهای مترجم، در مطالبه پندولونیک خود با جنبشهای آزاد پخش شده های گوناگون تروتسکیزم! بجز آنکه "سلاح برنده ای" بخندت خود گرفته و بی دریغ به ترویج زائده آن در دین جنبشها و بویژه در میان روشنفکران خورده بورژوازیست می یازند.

ص ۵، "پادآوری" اجناس طبری بر ترجمه فارسی، ۱۰ روزی که دنیا را لرزاند، نوشته جان رید، انتشارات حزب توده، ایران، ۱۳۵۴.

... در حال حاضر احزاب لیستها و سایر نیروهای مترجم، در مطالبه پندولونیک خود با جنبشهای آزاد پخش شده های گوناگون تروتسکیزم! بجز آنکه "سلاح برنده ای" بخندت خود گرفته و بی دریغ به ترویج زائده آن در دین جنبشها و بویژه در میان روشنفکران خورده بورژوازیست می یازند.

ص ۵، "پادآوری" اجناس طبری بر ترجمه فارسی، ۱۰ روزی که دنیا را لرزاند، نوشته جان رید، انتشارات حزب توده، ایران، ۱۳۵۴.

... در حال حاضر احزاب لیستها و سایر نیروهای مترجم، در مطالبه پندولونیک خود با جنبشهای آزاد پخش شده های گوناگون تروتسکیزم! بجز آنکه "سلاح برنده ای" بخندت خود گرفته و بی دریغ به ترویج زائده آن در دین جنبشها و بویژه در میان روشنفکران خورده بورژوازیست می یازند.

ص ۵، "پادآوری" اجناس طبری بر ترجمه فارسی، ۱۰ روزی که دنیا را لرزاند، نوشته جان رید، انتشارات حزب توده، ایران، ۱۳۵۴.

... دعوای استالینست ها و تروتسکیت ها که هر یک از دیگری نهاله ای میسازد به تروتسکیت - استالینست ها ربطی ندارد.

ص ۱۷، "نگاهی دوباره استالینسم و آئی استالینسم"، نوشته محمود نکنام، در عصر میل، شماره ۵، پاییز ۱۳۵۴.

... دعوای استالینست ها و تروتسکیت ها که هر یک از دیگری نهاله ای میسازد به تروتسکیت - استالینست ها ربطی ندارد.

ص ۱۷، "نگاهی دوباره استالینسم و آئی استالینسم"، نوشته محمود نکنام، در عصر میل، شماره ۵، پاییز ۱۳۵۴.

اشاراتی کرده اند. در این میان، بجز مقاله عصر میل، سایر نوشتهجات با تمام تلاوت هایشان، در یک نکته حلق القول بودند و آن هدفشان از این مبارزه ایدئولوژیک است. حکمی خلق القولند که جدی، جلوگیری از افتادن چپین ها به "دام تروتسکیزم" است. خواننده ای که به تاریخچه جنبش کمونیست کارگری آشنا کسی دارد سخن است. خبری است که طی این سالها چه رخ داده که این گرایش ها را، بخصوص حزب خود و گرایش های بعدی "اندیشه

در چند سال اخیر نوشته هایی درباره تروتسکیزم و "خطر آن از طرف گرایش های مختلف سیاسی ایونسیون شد. زنی ایران منتشر شده است. انگار که شبح تروتسکیزم در میان این ایونسیون شروع به گفت و گو کرده است. طیف وسیعی از این گرایش ها، از حزب توده ایران، تا گرایش های گوناگون بعدی "اندیشه مائوتسه دین"، تسا طایفیت، پژوهشنامه منتقد مارکسیستی، و نشریه عصر میل که می گویند "در مشاجرات سخنان غلطی آلوده" نشود، گاه و بیگاه مقاله یا جزوه ای به این مطلب اختصاص داده اند و با بطور غسی

که بورکاتسی شوروی و "انقلاب برادر" نظری کردند یا معاکستانت
 و اقدام های شکو، با آن گولگه و ابتداء مصلحت از رهبران بلشویک،
 با سالکان دراز تعریف و جعل مستحاطه جنونیات جنبش جهانیستی
 کارگری خاموش کرده اند؟ چگونه است که ناگهان نه تنها جازه بنا
 توتسکیسم در دسجروز قرار گرفته، بلکه "خطر فدا" در جنبش
 جهانیستگراں خارج از کشور شده است؟ دلیل این وحشیانه
 ناگهانی از این "خطر" در واقع بسیار ساده است؛ یا دوره جدیدی
 از برخواست نوج انقلاب جهانی از اواخر دهه نصد بعد، بین الظ
 چهارم فوق به شکستن انزوی چندین ساله خود و رشد ارتکاب عمده
 با رشد مبارزات طبقاتی شده است. ده ها هزار از مسل جوان مبارزین
 انقلابی در سراسر جهان برای یافتن راه پیشبرد چارواشان بسوی این
 سازمان بوی آورده اند. و این دقیقاً همان فشار است که احسان طبری
 و انتشارات روزبه و رادیو حیرانا را وای دربار تا به "مبارزین هیستانت"
 تعریف و جعل استالینیستی دوباره سرز بزنند و این اصلاح های
 وگ زده و کهنه را دوباره بتلاش بگردند. ولی در این دوره، برخلاف
 دوره ای که بورکاتسی استالینیستی بر جنبش کمونیستی اسفاهی-قرهبا
 مطلق داشت، این گونه تبلیغات بزدلی خود را از دست داده اند.
 به بحث این نکته در قسمت آخرین مقاله باز خواهیم گشت، ولی
 قبل از بحث غلط آن لازمست نظری به معنی این سابق اید تلوونگی
 بپردازیم تا ببینیم از نظر گرایش های مختلف اصولاً "سابق چیست"
 و چگونه راه حل های پیشنهاد می کنند.

**احسان طبری، "شورسین" "حزب طراز نوین"
 طبقه کارگر ایران" مقدمه های لنین و کروپسکایا
 را با "یادآوری" خود "تکلیف" می کند.**

ترجمه فارسی کتاب مشهور جان رید، در روزی که دنیا را میزاند،
 سال گذشته توسط حزب توده ایران منتشر شد. این کتاب از رده و فوج
 و گویا همین اوصاف انقلاب اکثریت است. کتابی است که لنین در مقدمه
 خود بر آن نوشت: "این کتاب حقیقی ترین و روشن ترین تصویر از حوا-
 دسی است که وقوف بر آنها برای فهم چگونگی انقلاب پرولتاریا و دیکتا-
 توری پرولتاریا دارای اهمیت بسزا است." (ترجمه فارسی، ص ۶) و
 کروپسکایا نیز چنین وصفی کرد: "در این کتاب روزهای نخستین انقلاب
 اکثریت فوق العاده روشن و بیرونی تصویر شده است." (همانجا،
 ص ۱۷) مع الوصف، قریب شصت سال بعد، احسان طبری این اوصاف
 لنین و کروپسکایا را کافی نمی داند و پیرخانی این دو معتقد است که
 جان رید "بنا بر حکم ظاهر و بی خیر از کتب مسائل" این کتاب را
 نوشته است (ص ۲) و از او می آید که "از توصیف پانک لاسه
 [ساده لوحانه؟!] جان رید نکوتوتسکیست های ما استفاده کنند
 سود حد [می داند] درباره نظر لنین درباره تروتسکی و تروتسکیسم
 برخی واقعات را یادآور شود" (ص ۲، تاکید از ما) و عجب! لنین
 خود در سال ۱۹۱۹، در زمانی که تروتسکی از رهبران شناخته شده
 دولت جوان شوروی و بین الظ سوم و رهبر ارتش سرخ بود چنین واژه-
 ای از کتاب جان رید بدل راه نمی داد، و آن را حقیقی ترین و روشن-
 ترین تصویر از چگونگی انقلاب پرولتاریا می خواند، ولی امروز احسان
 طبری خود را بویکالت از طرف لنین متولی می بیند که درباره نظر لنین
 یادآوری هائی میکند!

البته استالینیست های "گهیرت" از احسان طبری در دوره خود
 احتیاجی به این گونه "یادآوری" ها نداشتند. آنها کل کتاب را
 "منوع" می کردند. این کتاب در سالهای دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ از
 کتابخانه های شوروی بر چیده شد. در دوره ۱۹۲۸-۱۹۳۱ اعضای حزب
 بجرم "نگهداشتن کتاب جان رید" بزدان و اردوهای کارفرستاده
 می شدند. فقط پس از کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی بود که این
 کتاب دوباره تجدید چاپ شد. (رجوع شود به کتاب روی بد و فدا،
 بگذار تاریخ حقایقت کند، ترجمه انگلیسی، ص ۱۱۲)
 احسان طبری، در سالی خود در راه نجات ساده دلان از دام
 تروتسکیسم، تازه ای به ارطمان نیآورده است. تم هائی که وی در این

ساده معده پیش می کشد، سالکان سال است که از بد و شروع جازبه ایرو-
 نیسمون چپ طبعه رشد و تکمیل بورکاتسی در شوروی بارها و بارها، در
 خلدات بی شمار تکرار شده است. بنا به این نوع طابع نه تنها تروتسکی
 "شمش" شد کمونیست بود و در تمام مسائل اساسی طبعه لنین "جازه
 کرد، بلکه لنین خود تروتسکی را خوب می شناخت و بقول احسان طبری
 نقلی واقعی تروتسکی "از همان آغاز بر لنین عیان بود." از زمانی که
 جازه طبعه ایرونیسمون چپ شروع شد، بورکاتسی برای استفاده از اجاره
 لنین در انتظار خود، ها شوروی و جنبش جهانی کمونیستی شروع به بیخون
 کشیدن پوشتهای جدلی لنین طبعه تروتسکی کرد تا از این راه "تایید
 کند" که لنین خود بگیرترین زنده طبعه "تروتسکیزم" بوده است.
 احسان طبری هم از این سنت استالینیستی پیروی می کند. گمانیکه بنا
 پوشته های لنین آشنا هستند می داند که لنین در جازه سیاسی
 طبعه مخالفین خود، بخصوص بر مسائل مهم جنبش از شد بد ترین
 لنن ها و عارات استفاده می کرد. تا قبل از انحطاط بورکاتسیستیک
 شوروی نیز، هرگز این نوع جدل ها در بحث های سیاسی حزب بخاکسه
 بر حسب تعصیب موضع رهبران حزب بکار نمی رفت. بحث در بین حزب بوسر
 مسائل اساسی جنبش یکی از راه های شوروی و قبول شد. استالین
 سابقاً لزوم دیکتاتیک در حزب بود. بدین چنین بحث های وسیع
 و دیکتاتیک رسیدن به نتایج قاطع که رهنمون عمل انقلابی حزب باشد مثال
 بود. و دقیقاً چون هدف این بحث ها رسیدن به نتایج سیاسی برای
 عمل بود، در بحث های سیاسی قاطعیت و سختگیری متکلی بکار نمی
 رفت. این بحث ها بحث های پوشتهگرانده آکادمیک نبود که بیخون
 پوشتهگران االی الا بد ادامه می باید و "رایت ادب" برای ترجمانیدن
 این نازک دلان بر روشن شدن مسائل سیاسی اولویت دارد. اینس
 بحث ها مشی طلی حزب را تعصیب می کرد و لنین شدیدتشان هم دقیقاً
 منعکس اهمیت بود که در حزب به این روش رسیدن به تصمیمات حتمی
 داده می شد. لنین خود به بهائی شیوا در یادداشتش در جزوه یک
 گام به پیش، دو گام به عقب در این باره می گوید:

در این مورد نمیتوانم از یادآوری یکی از گفتگوهای خود در کنگره
 با یکی از نمایندگان "مرکز" خودداری کنم. او بین همکاریست
 میکرد که "در کنگره ما چه وضع دشواری حکمفرما است؟ این
 جازه" ده شماره، این طبعهات بر ضد یک بگره این جر و بحث
 خشن و این روش غیر فایده ای ..."
 من با جواب دادم: "چقدر فعالیت کنگره تا آن مسائره
 آشکار و آزاد است. گروهها معین شده اند. رأی ها داده
 شده است. تصمیم اتخاذ شده است. مرحله طی شده است.
 به پیش این - آن چیزی است که من می پسندم. این زندگی
 است، نه آن قافای بی پایان و خسته کننده پوشتهگرانده که
 طت تمام شد بش حل قشیه نبوده، بلکه خسته شدن افراد از
 گفتن است ..."
 رفیق "مرکزی" با چشمان حیرت زده بمن می گریست و بسا
 حالت تعجب شانه هایش را بالا می انداخت. ما به زانهای
 مختلف با هم صحبت میکردیم.

مختص آثار لنین، ترجمه فارسی، جلد
 اول، قسمت اول، ص ۷۰۸

در نوشته های لنین نه تنها طبعه تروتسکی بلکه طبعه بسپاری
 دیگر از رهبران نوسوال دیکراسی جدل های شد بد لنین یافت می
 شود. ولی لنین هرگز از اشتباهات گذشته بخطر خرید کردن مخالفین
 خود استفاده نمی کرد. حتی در مورد تاکف و ترفیق هم که با قیام
 اکثریت مخالفت کرده بودند و مخالفت خود را قبل از قیام در تروتسکی
 ژورنل *Pravda* آشکارا منتشر کردند، پس از تغییر موضع انسان
 و انگاره شدن شان در رهبری حزب، لنین این اشتباه گذشته را بیدر
 یادآوری می شد و حتی در یکی از آخرین نامه هایش تاکید کرد که اینس
 موضع گذشته نباید بر طبعه شان بکار گرفته شود. برضن اسطین گنس
 در اکتبر ۱۹۱۷ از این دو دفاع کرده بود و پیشنهاد لنین جنبش
 بر اخراج آنها اند بخطر مخالفت شان با تصمیم اکثریت کمنه مرکزی
 ننگه بکار می باید گذاشت. انضاط حزب، نشه طاعت شان، آمد

ساله حساس نظریات (مخالفت کرده بود، پس زینده همین دو به این سبب پیوسته (۱۹۲۶) شروع به استفاده از این اصطلاح قلبی طبعه آنان کرد. اصطلاحی که تنها سنت بلشویکی بحث و مکتوب در حزب را کاملاً حودم ساخت، بلکه از بحث های فلسفی نیز وسیله ای ساخت برای گویان مخالفین خود.

اختلافات بین لنین و تروتسکی در سالهای قبل از انقلاب اکبر اساساً بر سر دو مسأله بود: یکی نقش حزب و دیگری ماهیت انقلاب آینده روسیه. در مورد حزب، اختلافات بین لنین و تروتسکی از فهم نادرست تروتسکی از پیوسته انکشاف آگاهی طبقاتی پروتاریا نشأت می گرفت. با حدودی تشبیه به روزگاری آسویگ، تروتسکی در اوایل قرن بیستم در این مورد بیش از حد عصبی گرا داشت: "مارکسیزم همسایه می آورد که جناح پروتاریا را شرایط عینی زندگی وی تعیین می کند. این جناح چنان پیوسته و چنان اجتناب ناپذیرند که بالاخره پروتاریا را سبب خواهند ساخت که آن ها را در دایره آگاهی خود بیاورد، یعنی تحقق جناح عینی خود را مورد توجه ذهنی خود قرار دهد." (تروتسکی، تالیف سیاسی ما، نقل در نظریه لنینیستی سازگار، درست حدل ۱۹) برعکس این چنین چیزی گرافی خوش منانه وی لنین را تخریم می کرد که می خواهد حزب را "جان شین" خود طبقه سازد. دقیقاً بعکس همین پیش از اجتناب ناپذیری رسیدن پروتاریا به آگاهی طبقاتی انقلابی بود که وی تا سال ۱۹۱۷ با اهمیت جایزه خشکی ناپذیر لنین تشبیه خشوک ها می نبرد و اگرچه خود از نظر سیاسی کاملاً مخالف خشوک ها بود، همواره اجد داشت که جنبه مبارزات طبقاتی حتی خشوک ها را نیز بمواضع سیاسی صحیح خواهد کشاند. بر این اساس بود که چندین بار از طریق منتظف سمی در ایجاد "وحدت" بین جناح های منتظف سوسیال دیکراسی روسیه داشت. تقریباً تمامی جدل های لنین قبل از ۱۹۱۷ طبعه تروتسکی نیز دقیقاً بر سر همین مسأله است. تروتسکی بعداً به این اشتباه خود پی برد و در آثار بعدی خود نیز کبریا به آن اشاره کرده است. خود جنبه انقلاب روسیه، از پیروز فوریه ۱۹۱۷، به او آموخت که جای هیچگونه سازش با خشوک ها نیست. لنین خود در این باره در جلسه آگ (۱۴ اکتوبر ۱۹۱۷) گفته بود: "تروتسکی از حزب بلشویک، ذریعت خود طبعه جناحی از حزب است که تشکیل حکومت انقلابی با خشوک ها و سوسیال رولوسیونرها را پیشنهاد می کردند چنین گفت:

"در مورد سازش (با خشوک ها و سوسیال رولوسیونرها) ، من چیزی نمی توانم صحبت در این باره را جدی طقی کنم. من تنها پیش تروتسکی گفتم که وحدت محال است. تروتسکی این را فهمید و از آن زمان بعد بلشویک بهتری وجود نداشته است." (اسناد ایمن جلسه، همانند بسیاری دیگر از اسناد، چهار سانسور استالینستی شد. کوشه اصل روسی آن، همراه با ترجمه انگلیسی آن در کتاب کتب صحیفه استالین، نوشته لئون تروتسکی، پات فایند ریوس، ۱۹۷۲، صفحات ۱۰۱ الی ۱۲۲ آمده است.)

در مورد اختلاف لنین و تروتسکی بر سر تالیف انقلاب روسیه، لنین طبقات منتظف در آن و ماهیت دولتی که قادر به تحقق این تالیف باشد نوشته های فصل تری موجود است و ما در اینجا به تفصیل وارد این بحث نمی شویم. (رجوع شود به سه پیش از انقلاب روسیه، لئون تروتسکی، انتشارات طلعه، ۱۳۵۲ و نظریه و چشم - اندازها، لئون تروتسکی، انتشارات طلعه، ۱۳۵۵) فقط اشاره می کنیم که پس از تغییر جهت گیری حزب بلشویک در بهار ۱۹۱۷، یعنی با بازگشت لنین به روسیه و جایزه وی طبعه "بلشویک های قدیمی" که در این دوره دم از وحدت با خشوک ها و حتی پیشانی از حکومت وقت گریسی می زدند، با طرح "تزه ای آویز" (و تالیف پروتاریا در انقلاب، ترجمه فارسی در جلد دوم قسمت اول آثار منتخب لنین) و قبول آن از طرف حزب پس از جایزه ای سخت و جامع، دیگر هیچگونه اختلاف اساسی سیاسی بین تروتسکی و بلشویک ها بر سر این مسائل وجود نداشت و همین دلیل نیز تروتسکی (و در اثر سمی وی جناح عظیمی از گرایش مزا پوتسکی (Menshevik) به حزب بلشویک پیوسته) لنین در اکتبر ۱۹۱۷ در کنفرانس پتروگراد بلشویک ها در مورد انتخاب کاندیدای مجلس موسسان گفت:

"هیچ کس طبعه کاندیدائی نظیر تروتسکی بحثی ندارد. او، برای اینکه درست پس از بازگشت [به روسیه] موضع یک انتزاع سوسیالیست را

انتقاد کرد و تا بنا به این دلیل که در جهان مزا پوتسکی ها برای ادغام آنها [با بلشویک ها] فعالیت کرد و غالباً به این جهت که در روزهای دشوار ژوئیه کلمات خود را بعزله پشیمان در آثار حزب پروتاریا انقلابی بنویسند." (نقل شده در کتب سابق الذکر روی در فرجه انگلیسی، ص ۲۶) با این وصف احسان طبری ۶۰ سال بعد می گوید که "از همان آغاز" نقش تروتسکی بر لنین آشکار بود. امثال این صحبتی طبری بجز جدل های سیاسی لنین علیه تروتسکی قبل از انقلاب اکبر به اختلافات این دو بعد از انقلاب اکبر هم اشاره می کند. این اختلافات نیز هم در نوشته های لنین و هم در نوشته های تروتسکی بتفصیل شرح داده شده است و همانطور که قبلاً اشاره شد بحث مسائل اساسی سیاست حزب، و بعد از انقلاب اکبر سیاست حکومت کارگری، بحث سوسیالیستی و قبول شده حزب بود و حتی حد حسین اختلافات، نظیر اختلافات لنین و تروتسکی در مورد اتحادیه های کارگری و با اختلافات این دو در مورد چگونگی مذاکرات پرست لیفک هرگز خارج همکاری نزدیک آنها نبود.

احسان طبری یک دهه قبل دیگر هم بر همین می زند و آن نقل قبول گورکی از لنین در باره تروتسکی است. بر جناحی این یک نقل قول است که احسان طبری می خواهد خواننده باور دارد که لنین "حسب در دوران که تروتسکی به بلشویک ها پیوست و عضو حزب کمونیست بود" هم به "نقش واقعی" وی آگاه بود. بنا به این نقل قول لنین در باره تروتسکی به گورکی گفته است که "تروتسکی با ما است، ولی از ما نیست." (ص ۲، "یادآوری")

ولی از بحث به احسان طبری، این که حال هم تف سربالا آریاب در می آید. گمانیکه با نوشته های گورکی و بطور کلی با اوضاع چاپ و "صحیح" کتب در دوران استالینستی حتی کسی هم آشنائی نداشته باشد می دانند که در این دوره هر چاپ جدید کتابی، از آثار لنین گرفته تا نوشته های ادبی، بنا به اقتضای مبارزات جناح غالب بورژوازی طبعه دیگران، از سانسور و جعل جدیدی می گذشت و جانور طبعه ای از آب در می آمد. این "نقل قول" گورکی هم از چنین سرچشمه پر سرشار و نشانی گذشته است.

گورکی یکماه پس از مرگ لنین در نوشته گورکی شماره ۱، ۱۹۲۴، صفحات ۴۴-۴۹، قطعه ای تحت عنوان یادگیری لنین منتشر ساخت. این همان نوشته است که بعد ها تحت عنوان "خطراتی از لنین"، "استاد عمو طبعه یک دوست"، و "بلشویک لنین" به زبان های منتظف در سالهای منتظف چندین بار تجدید چاپ شد. چند پاراگرافی که احسان طبری از آن نقل قول خود را استخراج می کند در نوشته ژوئیه (۱۹۲۴) چنین است:

اگر از اوستی شنیدم که ربطاً را تعیین می کرد. حتی درباره آنان که، بنا به شایعات، گویا از حسن توجه شخصیتی وی برخوردار نبودند، لنین قادر بود با تحسین مناسب از جدیت شان صحبت کند.

از تفاوت مثبت لنین درباره یکی از این ربط تعجب کردم و اشاره کردم که برای بسیاری این قدر دانی غیر منتظره است.

بله، بله، می دانم. هستند کسانی که درباره روابط من با او دروغ می گویند. دروغ های بسیاری گفته می شود و بطور می رسد که بخصوص درباره من و تروتسکی زیاد دروغ می گویند.

مشخراً محکم بر عجز کوفت و گفت: و دلم می خواهد که اینان رفیق دیگری بمن نشان دهند که قادر باشد در عرض لفظ یکسال یک ارتش تقریباً نمونه سازمان دهد. بله، و در همین حال احترام شخصیت نظامی را هم برانگیزد. ولی ما چنین شخصیت داریم. ما همه چیز داریم و معجزات رخ خواهند داد.

ترجمه فرانسه این اثر سال ۱۹۲۵ توسط Dezobry انتشار شد. و در این ترجمه فرانسه هم هنوز این پاراگراف ها درج است. بصورت فوق است. (رجوع شود به صفحات ۹۶-۹۷ ترجمه فرانسه چاپ مژور.)

و همین چند پاراگراف تا نسخه ۱۹۲۲ به چند پاراگراف زیر
استعمال پیدا کرد:

آری، الهی از او می شنیدم که رفاقا را تحسین می کرد، و حتی
آنان را که شخصاً حسن توجهی بدیشان نداشت، تحسین
می دانست چگونه جدیت شان را بسطاید، من از این بابی
حکایت وی درباره استعداد سازماندهی ل. د. - تروشکی بسیار
تعجب کردم، و مایلیم حوجه این تعجب من شد.

آری، میدانم که تابعیات دزولی درباره طرز برخورد من
با وی وجود دارد، ولی هرچه هست، هست و هرچه نیست،
نیست... این را هم می دانم: بهر حال وی قادر بود که
مخمسین نظامی را سازمان دهد.

پس از مکتب، با صدائی بم تر، و تا حدودی تعاضی، اضافه
کرد: "و با این وصفی از ما نیست، با ماست، ولی از ما
نیست، بلند پرواز است، رگه ای از اسال در وی هست،
چیزی که خوب نیست."

(از چاپ انگلیسی ۱۹۲۲، تحت عنوان
Days With Lenin, Martin Lamm, Ltd.
صفحات ۵۷-۵۶)

و در ترجمه فارسی آن، که اخیراً انتشارات مزدک تجدید چاپ
کرده، این خبری یال و دم و اشکم چنین از آب درآمد:
"بارها از او شنیدم که رفاقا را ستایش میکرد، حتی از مدح کسانی
که شاید بعد از حسن توجه او بهره مند نیستند نیز فریاد می نمود،
از وی و جدیت ایشان را بسطاید... (ص ۵۱)
این نوشته گویای پیروان دوره باصطلاح "استالین زدائی" دوران
غروشیف تجدید چاپ شد و در این چاپ بهائی همان نسخه ۱۹۲۲
تکرار شده است."

از این صحبتات که بگذریم، این نوع استدلال طبری و هم قاتشان
وی، که لنین "از آغاز" نقش واقعی تروشکی را می شناخت، و "حس
در دروایی که تروشکی به بلشویک ها پیوست" لنین او را "از خود"
نی دانست، یعنی حتی در این دوران هم بین لنین و تروشکی اختلاف
های اصولی سیاسی وجود داشت، آنها را در مقابل سالک غشویستی
قرار می نمود - از نظر مدارک تاریخی اکنون دیگر سبیل است و حتی
چندین دهه جعل و تحریف تاریخ توسط بورژوازی استالینیستی هم
نتوانست این حقیقت را از صفحه تاریخ بزداید که نزد یکتن همکار
لنین در طی سالهای ۱۹۱۷ تا زمان مرگش تروشکی بود - خود خواندن
کتاب جان رید نقش تروشکی را در رهبری قوام اکثر روشن می سازد - از
آن بحث نیز نقلی در ساختن ارتش سرخ و هدایت جنگ داخلی و در
رهبری بین الملل ستم نواز به دلیل دارد - در نخستین چهار کنگره
جهانی بین الملل ستم تروشکی جزء هیأت نمایندگان حزب بلشویک
بود و مسئول تهیه گزارشات تحت های مختلف: در کنگره اول هیأت نمایندگان
حزب بلشویک مرکب بود از لنین، تروشکی، زینوف، بوخارین،
و چهچین - تروشکی مسئول تهیه گزارش مربوط به تاریخیت بین الملل
کمونیست خطاب به کارگران جهان بود - در کنگره دوم هیأت نمایندگان
حزب بلشویک مرکب بود از لنین، تروشکی، زینوف، زادک، بوخارین،
دزینسکی، زینف، یازانف، تاسکی، کوسکیا، پوکروشکی، و دیگران -
تروشکی مسئول گزارش تاریخیت بود - در کنگره ستم: لنین، تروشکی،
زینوف، کاهف، زادک، بوخارین، زینف و ۶۵ نفر دیگر - تروشکی
مسئول گزارش بحران اقتصادی جهانی و تالیف نوین بین الملل کمونیست
بود - در کنگره چهارم: لنین، تروشکی، زینوف و دیگران - تروشکی
مسئول گزارش سیاست اقتصادی جدید شوروی و چشم انداز انقلاب
جهانی بود.

در طی دوران بی نظیری از لنین مکرراً از تروشکی خواست که مسؤولیت
تحت عاالی را در کنگره مرکزی حزب در جواب وی بعهده بگیرد - حسن
بیماری از نامه های لنین به تروشکی منی بر این نوع پیشهادات در
کتاب کتاب تحریف استالین (صفحات ۵۶ الی ۷۷ متن انگلیسی) آمده
است - ولی شاید مهم ترین آنها مربوط به جایزه لنین بر سر سالک
گرجستان باشد - در ۵ مارس ۱۹۲۲ لنین آخرین دو نامه خود را بکته

کرد - یکی به استالین بود که در آن لنین از وی خواسته بود که
بعلت آمانتی که به گرجیاگیا کرده بود از وی درخواست کند - دیگری
خطاب به تروشکی در مورد سالک گرجستان - متن هر دو نامه در کتاب
مدروف آمده است - (صفحات ۲۲ و ۲۳) - ترجمه نامه دوم چنین
است:

رفیق محترم تروشکی
مایلم از شما بخواهم که دفاع از سالک گرجستان را در کنگره مرکزی
بعهده بگیرید - دزینسکی و استالین فعلاً این سالک را "تعقیب"
می کنند و من نمی توانم به بی طرفی آنها اطمینان کنم - اطلاع درست بر-
کسی چنانچه موافقت کنید که دفاع از این سالک را بعهده بگیرم -
خیال من راحت خواهد شد - اگر بهر دلیل نمی خواهید این کار را
نقل کنید، کل مطالب را بمن بازگردانید - این بازگرداندن را علامت
انتعاق شما خواهم دانست.

با بهترین درود های رفیقانه
لنین

تا پنجمه این آخرین جایزه "لنین اکنون مستعد است و حتی
خود حزب کمونیست شوروی نیز مالاخره پس از کنگره بیستم اکثر مدارک
مربوطه آن را منتشر کرد - هدف ما هم از ذکر این مطالب و نقیشتی
رهبری تروشکی شانه به شانه لنین در سالهای ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۴
"احیای حیثیت" تروشکی و اجرای "عدالت تاریخی" نیست - هدف
اینست که از احسان طبری و هم قاتشان وی بپرسیم که اگر بنا بر
"طبری" آنها لنین "از همان آغاز" می دانست که تروشکی "چشم
نقی" دارد، چگونه این همکاری بزرگ بین آنها را - در طی
۷ سال از مهم ترین سالهای انقلاب، جنگ داخلی و نخستین سالهای
دولت جوان کارگری، توضیح می دهند؟ ایشان برای لنین مال کمترین
تروشکی، لنین را هم به اعتدال می کشید چون تنها حلقه این ادعا -
یشان این می تواند باشد که لنین از غم امولوی تین و ابوریحیت تین
"سیاستمداران" (سیاستدار به بدترین معنی کلمه ایود که با وجود
هم به "نقش واقعی" تروشکی پس چنین همکاری بزرگ بر سر مقام
مهم ترین مسائل سیاسی را مفسد کرد - نه تنها احسان طبری، بلکه
"توسین های" "گهبرتر" از وی نیز نتوانسته اند این را توضیح
بدهند، بیش از ۵۰ سال تاریخ را تحریف کرده اند، چهار از تواریخ
را نوشته اند، ولی بقول مدروف بگذار تا تاریخ قضاوت کند.

بجز این نوع استدلال فریب و سخطی که لنین چنین گفت و پس
چنین است، احسان طبری بچند ساله دیگر نیز که "معاصر گهبرتر"
تروشکی است اشاره می کند و ادعاهای بیوزن تروشکی و جنبش تروشکیست
با "سازمان های جاسوسی امین البستی" را هم مطابق معیار کسار
می کند - این ادعاهای آخری را استالین نیز پنج سال است تکرار کرده - و
بدین اینکه حتی یک سند برای اثبات آن به جنبش کارگری ارائه داده
باشد - می پردازد که تکرار بی پایان ادعاهای آن را تبدیل به "حقیقت"
سبیل خواهد کرد - البته در زمانی که این تکرارها بزرگ حلقه دولتی
استالین را هم پشش داشت، شاید این پندار تا حدودی توجیه پذیر
بود، ولی تکرار آن در شرایط امروزی، ابهم از طرف احسان طبری
بیشتر بضمکه می ماند تا حتی یک ادعای جدی - ولی دو ساله دیگر،
که لاقال پوششی سیاسی دارد، از آنجا که به انحاء گوناگون باعث
ایجاد افشاش درباره واضع واقعی تروشکی شده است اشاره ای به
انها ضروری است.

احسان طبری می نویسد: "... او [تروشکی] که هرگز لنینسم
را درک نکرد، بود با تعبیر لفظ و غیر مارکویستی از مفهوم 'انقلاب'
دام'، انقلاب اکثر را تنها [؟] بعنوان 'ظان دهنده' انقلاب

در اینجا تذکر می شویم که حزب توده در ترجمه نامه معروف لنین
به کنگره تحریف کرده است و در این تحریف بافتاری می کند - (ص ۱)
کتاب جان رید: لنین درباره تروشکی می گوید "او شخصاً شاید با-
استعدادترین فرد کنگره مرکزی فعلی باشد، ولی در عین حال
اعضاد بیفلسفه از حدی نشان می دهد..." - در ترجمه فارسی
اعضاد بیفلسف غیبتی ترجمه شده است! البته شاید در طی
استالینیست های حزب توده این دو واژه معادلتند.

پروژوی در اروپای باختری توصیف می‌کرد. «انقلاب مداوم» در برابر سوسیسم
در شرایط تاریخی مورد بحث جاریست بود. [؟] حالا دیگر نیست؟ [؟] از سید
انقلاب بزرگ و دشمنانه به سوی انقلاب سوسیالیستی و اجرا «انقلابات
سیاسی، اقتصادی، فرهنگی برای تحول بنیادی جامعه و نه بمعنای
تازاندن منتهی انقلاب در قاره اروپا» (ص ۲، تأکید در اصل،
استفهام از ما ۱۰)

مترجمین کتاب نیز در طی متن به تک خواننده «ساده لوح»
می‌نشانند. و در دو جا با اضافه کردن یادداشت‌های حاشیه‌ای جان‌نبد
را که «بنا به حکم ظواهر امر و بی‌خبری از کتب مسائل» گفتگوی خود
را با تروتسکی در مورد سیاست خارجی دولت آینده شرح می‌دهند
«صحیح» می‌کنند. و در این رابطه می‌افزایند «لکن شایدها با این
نظریات و ترزا مخالف بود. و میگفت اگر ما پیرو انقلاب را که در دست
کشور واحد امکان پذیر است موقوف به وقوع انقلاب در سراسر اروپا کنیم
بدون تردید به خفه شدن خود کف کرده‌ایم» (ص ۱۱) و می‌داند
در آن قسمت کتاب که شرح جلسه تاریخی کنگره شوراهای نمایندگان
کارگران و شیمازان سراسر روسیه (۲۶ اکتبر / ۸ نوامبر ۱۹۱۷) آمده
است و نطق رهبران انقلاب به تفصیل نقل شده، پس از سخنرانی
تروتسکی اضافه می‌کنند: «این اندیشه انقلاب سلسله یا انقلاب
پایدار که تروتسکی با حرارت از آن دفاع میکرد از بی‌اعتقادی وی به
نیروی خستگی‌ناپذیر روسیه در پیشگامی از انقلاب ناشی می‌شد. در واقع
تروتسکی برای انقلاب روسیه را در گرو ایجاد سلسله انقلابات اروپایی
میدانست و این یکی با نظر لنین چنان بزرگوارانه پیروزی انقلاب با اطمینان
به نیروی خلق در یک کشور واحد امکان پذیر است معایرت داشت...»
(ص ۱۰۱)

در نظرات اول خواننده، حیرت می‌کند که این حزب بشویک و کجسته
مرکزی آن، از جمله لنین، «مجب حزب بی‌انضباط و مریخ و مریخ بود»
که اجازه می‌داد تروتسکی در محبوسه انقلاب، سیاستی بی‌رحمانه
سیاست حزب از ترس کنگره شوراهای و بنام حزب بشویک اعلام و تبلیغ
کند و نه تنها او را برای این چنین کاری تحت انضباط شدید حزبی
نیاورد؛ بلکه او را بست کشور امر خارجی نخستین حکومت شوراهای
در تاریخ انتقاد کرد! ولی این معنا نیز در واقعیت وجود نداشت
و حاصل جعلیات استالینستی است. در واقع سیاست حزب بشویک،
از جمله لنین، فرقی با آنچه تروتسکی در این روزهای حساس و
سالمی بعد از آن می‌داد نداشت. استالین نیز هم مرکز توانسته
است آنچه را واقعاً موضع تروتسکی بود رد کند. به همین دلیل موضع
او را تحریف می‌کند و این تحریف را رد می‌کند!

موضع تروتسکی چه بود؟ راه دور نمی‌روم. بهمان کتاب جان‌نبد
و بهمان سخنانی که مترجمین با توضیحات خود آن را مزین کرده‌اند
رجوع می‌کنیم. در زمانی که اکثریت حزب بشویک تصمیم به سازماندهی
قوام و هدایت پرولتاریا در کسب قدرت از طریق توراها گرفته بودند،
برخی اجزای و حتی جناحی در داخل خود حزب استقلال می‌گرداند
که اینکار حزب را خنثی خواهد ساخت و نباید حکومت انقلابی بسا
سرمهال رولیسودرها و بشویک‌ها تشکیل داد. در این سخنرانی
تروتسکی در باره این استدلالات چنین می‌گوید:

با ما از ضرورت انقلاب سخن می‌گویند. فقط یک انقلاب امکان -
پذیر است و آن انقلاب با کارگران، شیمازان و تهیدست ترین
دشمنان است و انتشار حلقه متحدین به این انقلاب از آن
حزب ما است. اما اولیاً کدام انقلاب را در نظر دارید؟
انقلابی با آنهایی که پشتیبان حکومت خائن بر مبنی ما بودند؟
انقلابی در تمام موارد قابل افزایش نیرو نیست. خلاصه آنجا
سازماندهی قوام مکن می‌بود اگر در مسکو ما «دان»
و «اوتسکیف» قرار داشتند؟ تشویک خنده «اوتسکیف»
نام کم‌مخاطب، اما آیا انقلاب با آبروی منی ما نان بیشتری
خواهد داد؟ وقتی حمایت بین دشمنان و اوتسکیف‌کننده
کمینه‌های ارضی را تکیه می‌کند، یکی را انتخاب نمود، مسأله
دشمنان را بر می‌گزینیم. انقلاب ما یک انقلاب کلاسیک در
مفاهیم تاریخ باقی خواهد ماند...

اولیوف تهدید می‌کند که اگر ما «خرد» بنامیم آنگاه سیاسی

ما برای دسترسی به سطح فهم عمیق - تکرار میکنم که حسن
میتوانیم بفهمیم انقلاب با آنگونه گفت و با حتی توره شنگوی کجسته
میتواند برای دشمنانی به سطح به ما تک گفت. اولیوف سیاسی
دارد که ما را از خطر سطحی حساب رومیه برساند؛ در این
باره من باید بگویم که اگر تمام اروپا همچنان در دست
بورژوازی امپریالیستی باقی بماند، در انصورت روسیه انقلابی
در هر حال بناچار معدوم خواهد شد. از دو حال خیار
نیست: یا انقلاب روسیه جنبش انقلابی را در اروپا برپا کند،
یا دول اروپایی انقلاب روسیه را خفه می‌کنند.

صفحات ۱۰۰ و ۱۰۱

این حرف، که البته هیچ ربطی به تازاندن سوسیسم [؟] انقلاب
به اروپا ندارد، برخلاف فهم استالینست‌ها بخوبی یک پیش‌بینی و
اسطرلابی زده نمی‌شد، بلکه بر اساس گزارشی عینی مبارزات طبقاتی
چیت‌گیری یک دولت کارگری انقلابی را تعین می‌کرد. بر طبق پیشگوی
ها و جناحی از خود حزب که نیروی انقلاب را در انقلاب و سازش طبقاتی
می‌جستند، بشویک‌ها نیروی انقلاب را در مبارزه پرولتاریای جهانی
می‌جستند و انقلاب خود را سرآغاز صبر انقلاب‌های سوسیالیستی در
دنیا می‌دانستند. نه موضع تروتسکی و نه موضع لنین یا هر رهبر دیگری
از بشویک‌ها این بود که «مداوم بودن انقلاب به این معنی است که
انقلاب جهانی در همه کشورها در یک لحظه رخ خواهد داد و بنابراین
این باید در هیچ کشوری انقلاب نکرد تا این لحظه موجود فرا برسد»
اگر موضع این بود معلوم نیست اصلاً چرا قوام اکثر را سازمان دادند.
این کارگزارانی است که استالین نیز از انقلاب مداوم ساخت، بدون اینکه
تا بحال در هیچ یک از نوشته‌های تروتسکی نمونه‌ای از چنین موضعی
ارائه دهند. انقلاب سوسیالیستی هرگز صرفاً معنی کسب قدرت بدست
پرولتاریا نبوده است. کسب قدرت فقط نخستین قدم در این راه است
و پیروزی کامل این انقلاب، یعنی ساختن جامعه سوسیالیستی بدون
طبقه، مستلزم مداوم انقلاب است هم معنی بسط آن در سطح جهانی
و هم معنی بسط آن در کلیه سطوح زندگی اجتماعی. بقول خنوسد
تروتسکی «انقلاب سوسیالیستی در زمینه ملی آغاز میگردد ولی نمیتواند
در این زمینه تکمیل گردد.» «انقلاب پیگیر، ص ۲۴، انتشارات قانون
۱۳۵۲) و این دقیقاً همان موضع لنین و حزب بشویک بود. مسأله‌ای که
بشویک‌ها با آن روبرو بودند این بود که اگر ارتجاع در اروپا پیروز
گردد انقلاب روسیه تا چه حد معدوم خواهد شد. آیا کاملاً و تماماً
دست‌آوردهای انقلاب معدوم شده، ارتجاع بورژوازی باز خواهد گشت
و یا اگر نه تا چه حد؟ اینکه پیروزی ارتجاع در اروپا دقیقاً چه تأثیری
بر انقلاب روسیه می‌گذاشت، یعنی تا کجا انقلاب را پس می‌باند، از فصل
قابل پیش‌بینی نبود. فقط توازن نیروها در طی خود مبارزه طبقاتی
تعیین کننده آن می‌بود. مسأله پیشگوی ما این بود که چگونه این
ارتجاع در اروپا جلوگیری کند، بجه نحوی بیشترین و مؤثرترین کمک را
به بسط انقلاب در اروپا برساند زیرا این بسط انقلاب بود که مؤثرترین
راه دفاع از خود انقلاب کشور بود، و «تکمیل انقلاب سوسیالیستی»
در جهت عینی مبارزات طبقاتی دقیقاً در این راستا بود. لنین خود
در نوشته‌های متعددی همین نظر را بیان داشت. بطور مثال در گزارش
سیاسی کنگره مرکزی به نخستین کنگره حزب کمونیست روسیه (بشویک‌ها)
در مارس ۱۹۱۸ چنین گفت:

«... تاریخ اکنون ما را در موقعیت دشواری قرار داده است و
در محبوسه کار سازمانی سابقه دشواری، بناچارم از تجربه شکست‌ها
لغشی بگذریم. از نظر کلی جهانی تاریخی که بنظر من، اگر انقلاب مسا
تنها بماند، اگر جنبش‌های انقلابی در سایر کشورها موجود نیایند،
پس یک هیچگونه آجودی به پیروزی نهایی این انقلاب نیست. زمانی
که حزب بشویک بهتاشی اقدام به این کار کرد، با این اخطار تکمیل
بود که انقلاب در تمام کشورها در حال رشد است و بالاخره ما
از ابتدا - هرچند مشکلاتی هم در راهمان باشد، هر چند شکست‌ها
هم در پیش داشته باشیم، انقلاب سوسیالیستی جهانی فرا خواهیم
رسید و رشد خواهد کرد، زیرا که در حال رشد است و به رشد
قابل خواهد رسید. هزار می‌کنم، نجات ما از تمام این مشکلات در انقلاب
سراسر اروپا است.» و چند کلام بعد «بهرحال، تحت تمام شرایط
قابل تصور، اگر انقلاب آلمان فرا نرود، ما معدوم خواهیم شد.»
اقلبات آلمان، به انگلیس، جلد ۲۷، صفحات ۹۴، ۹۵ و ۹۸

بنا به فهم احسان طبری بنظر می‌رسد که لحن هم "به نسیوی خلقهای روسیه" انعقاد نداشت و "بقای انقلاب روسیه را در گرو ایجاد سلسله انقلابات ایرانی حد است"

نه تنها لحن، بین الطل کمونیت هم تا چهارمین کنگره اش در این طوره بود:

"چهارمین کنگره جهانی به پیروتهای تمام کشورها خاطر نشان می‌گردد که انقلاب پرولتری مرکز دیک کشور به پیروزی کامل نخواهد رسید، بلکه می‌باید در سطح بین‌المللی، بمطایبه انقلاب جهانسی، پیروز گردد." از قطعنامه چهارمین کنگره کمینتن درباره "پنج ساله انقلاب روسیه"، متن انگلیسی، گردآورنده: Dow Dign، چاپ: F. Cass، ۱۹۷۱، جلد اول، صفحه ۱۴۴

لفظ پس از شکست موج انقلاب و تحکیم ارتجاع بورژوازی در اروپا بود که صحت این فشار متعظم امپریالیزم، از دست رفتن قدرت و سهمی از آگاه‌ترین کادریهای تارگری در طی جنگهای داخلی، رشد و تحکیم بورژوازی، و بالاخره نسب حاکمیت سیاسی توسط این بورژوازی "ظوری" **ساختن سوسیالیزم در یک کشور** (حتی سرعت لاک پشت، ساخته و پرداخته شد. این "ظوری" که با هرگونه تجزیه و تحلیل علمی مارکسیستی انکشاف نیروهای مولده و فزایشد جازبه طبقاتی در سطح جهانی مطابقت داشت، تنها می‌توانست به ارتجاعی‌ترین سیاست‌ها بپردازد. تروفسکی از همان ابتدای طرح این "ظوری" جازبه شدیدی علیه آن آغاز کرد و مدتها قبل از آنکه این سیاست‌ها واقعا تحقق یابند دقیقاً با بررسی منطقی این گرایش این نتایج را پیش‌بینی کند. در انعقاد خود از پیش‌نویس برنامه کمینتن که سال ۱۹۲۸ توسط بخوارین نوشته شده بود و برای طرح در کنگره ششم کمینتن از پیش‌نویس سپتامبر ۱۹۲۸ ارائه شد، تروفسکی چنین نوشت (ژوئن ۱۹۲۸): "دکترین نوین اعلام می‌دارد که صرفاً اگر مداخله ای رخ ندهد سوسیالیزم می‌تواند بر جهانی که دولت‌ها ساخته شود. از این می‌تواند می‌یابد (خلیصه تمام اظهارات پرآب و تاب پیش‌نویس برنامه) سیاست سازشکارانه ای نیست به پیروزی خارجی با هدف دفع مداخله منتج شود، زیرا که این چنین سیاستی ساختن سوسیالیزم را تضمین خواهد ساخت، یعنی مسأله تاریخی مده را حل خواهد کرد. تکلیف احزاب کمینتن در نتیجه ماهیت کیفی بقدرت خواهد گرفت و رسالت آنان حفاظت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی از مداخله و تریه جازبه برای گسب قدرت می‌شود. البته مسأله، مسأله نجات ذهنی نیست، بلکه منطقی همین فکر سیاسی است." (ترجمه انگلیسی، در **بین‌الملل ستم‌پسازان لنین**، پات فایندر بریس، ۱۹۷۰، ص ۶۱ و در مقدمه ترجمه آلمانی کتاب خود، **انقلاب دوم**، در ۲۹ مارس ۱۹۲۰: "باین دلیل است که کل مفهوم سوسیالیستی در واقع به دست‌انگشت بین‌الملل کمونیت می‌رود. و جدا، اگر سرپوش سوسیالیزم خواهد بود توسط بالا ترین ملامت کن - کمینون برنامه بزرگی دولتی در اچ-ترس - تصمص گرفته شود، اهمیت تاریخی آن [کمینتن] چه خواهد بود؟ در آن صورت، تکلیف کمینتن، همراه با "بقای اتحاد کمپرو" انگشت نام، حفاظت از ساختن سوسیالیزم در مقابل مداخله خواهد بود، یعنی، در واقع، ایفای نقش مرهاتان." (از ترجمه فارسی **ی‌کنند و گوی** شماره ۲، ص ۵۴) ۱۲ سال بعد این پیش‌بینی تروفسکی هم به تحقق پیوست: در ۱۰ ژوئن ۱۹۳۲ انحلال کمینتن رسماً اعلام شد.

از این مسأله که بگذریم، اتهام کهنه دیگر "انکار و نفی نقش مصلحتان" توسط تروفسکی است. جواب این اتهامات را تروفسکی خود به تفصیل در کتاب **انقلاب دوم** داده است و از آنجا که اکنون این کتاب بزبان فارسی نیز در دسترس است [انقلاب بیگانه، انتشارات نابویه بیروت، ۱۳۵۳] و برای جلوگیری از تسطیل کلام، خواننده را به این کتاب رجوع می‌دهم. ولی قبل از آنکه "پادآوری" احسان طبری را کنار بگذاریم تذکر یک نکته آخری ضرورت دارد:

طبری صفحه آخر "پادآوری" خود را به عارت برداری دیساره ضرورت وحدت صفوف انقلابیون اختصاص می‌دهد و این گونه صغریو گری می‌چند:

۱- "اتحاد همه پرولتاریای انقلابی در قیاس جهانسی و هم‌پیوستگی آنها با یکدیگر شرط ضروری جازبه کامیابانه اینس پرولتاریا یا امپریالیسم است..."

۴- "هرگونه طرفه‌ای در این اتحاد خیانت است"

۳- "تفکیک و واسطی او [ترتیکس] طرفه اندازی در صفوف انقلابیون است"

پس: "ترتیکس مدتهاست که به این خیانت مشغول است" و "طرز آن از شرایط ضروری جازبه بگذریم همین‌الیم است" (تمام نقل قول‌ها از ص ۱۵)

در واقع احسان طبری با یک صفت‌گیری سیاسی، یعنی وسعت‌دهی در جازبه را معادل قرارداد ن با سرپوش گذاشتن بر اختلافات سیاسی بر سر مسائل اساسی جازبه طبقاتی، می‌خواهد. از این احساس تری جازبه برای وحدت اسطفاه کند. احسان طبری در هیچ کجا نشان نمی‌دهد که ترتیکس در کدام **جازبه علمی** طوره دشمن مشترک بین نیروهای جازبه طرفه انداخته است. نمی‌تواند هم این را نشان بدهد زیرا یکی از مهم‌ترین دستاورد هائی که ترتیکس به کنگره چهارمین جازبه طبقاتی افزود است دقیقاً فهم صحیح از جبهه واحد است. طوره انحرافات پرولتریستی و سکنایستی گرایشهای دیگر، یعنی انحصار **نیروهای جازبه در سطح بین‌المللی** اینک اختلافات سیاسی را سد راه اینس اتحاد قرارداد مهم و باربرکن بین اینک بخاطر این وحدت بر اختلافات سیاسی سرپوش می‌گذاریم. برکن سوسیالیزم در طی تاریخچه اش از یکس هتوی اله به یک هتوی اله دیگر نشان کرده است. در دوره جازبه طوره رشد و پیروزی فاشیزم در آلمان حزب کمونیت به میلیون‌ها کارگر تحت هر موصی سوسیال دیکراسی پشت کرد و جازبه یا سوسیال-دیکراسی را که "سوسیال فاشیزم" می‌خواندش، اجازه انحصاری قداد می‌کرد. این بود آن "طرفه اندازی" واقعی که راه را برای پیروزی هیتلر در آلمان باز کرد. تروفسکی و اپوزیسیون چپ برکنس در این مدت برای ایجاد جبهه واحد بین حزب کمونیت و سازمان سوسیال دیکراسی می‌جنگیدند تا اولاً "جازبه شوروی طوره فاشیزم نیست" کمونیت شدن کارگران سوسیال دیکراسی موکول نشود و ثانیاً اینس **توده های سوسیال دیکراسی از جبهه علمی جازبه خود طوره فاشیستی** به ماهیت رهبری خود بی‌برده، به حزب کمونیت روی آورند. برکنس حزب کمونیت به کارگران سوسیال دیکراسی اطمینان می‌داد. پس از پیروزی فاشیزم و سرخه تاریخی آن بر جنبش تارگری، سوسیالیزم نسیم دور دور خود تر خرید و تشکیل "جبهه های علمی" را برای جازبه با فاشیزم پیشنهاد کرد. این بار نیروهای "سوسیالیستی" شامل بورژوازی لبرال هم می‌شد و برای جلب این "پشتیانی" سوسیالیزم حاضر بود شریاخ سبیلی به پیروزی بپردازد. ما این مسائل را در قسمت آخر این مقاله مضملاً بحث می‌کنیم. اینجا صرفاً اشاره کردیم تا خواننده وقتی کلام "وحدت" را از دهان احسان طبری می‌شنود بداند وی از **جگونه وحدتی دم می‌زند**.

بنا به این نسخه از "وحدت طلایی" اکنون حزب توده ایران نه تنها در "مرحله فعلی" انقلاب ایران که خود انقلاب دیکراسی و ضد امپریالیستی است "بورژوازی ملی" را متحد طبقه کارگری می‌داند، بلکه چون هنوز به این "مرحله فعلی" نرسیده ایم و در درجه اول باید رژیم دیکتاتوری را سرنگین کرد، در این "مرحله فعلی" طبقه کارگری می‌تواند با بخشی از "بورژوازی بزرگ ایران که مخالفین در تضاد با خلیف رژیم است" نیز وحدت کند (بطور مثال رجوع شود به مقاله ن کجانبوری، "آرایش نیروهای طبقاتی در مرحله انقلاب دیکراسی"، در **مسائل بین‌المللی**، شماره ۱ (۲۹)، صفحات ۱۰ الی ۱۷) بنا به حزب توده ایران علاوه بر "بخش بزرگی از بورژوازی ملی هم [که] در مجموع از تسلط سرمایه های بزرگ، از نفوذ و نفوذین سرمایه های انحصاری امپریالیستی، از فشار اخلاق پلیسی و از ناامین رفتن قوه خرید مردم ناراضی است، وجود پیش‌پوسته هتدیدت می‌شود..." و در نتیجه در "مرحله انقلاب دیکراسی و ضد امپریالیستی" باور و خنثار طبقه کارگران است، علاوه بر این برای سرنگونی دیکتاتوری با حاضر دیگری نیز می‌توان همکاری کرد - و برای اینکه خواننده خوب شیروهم شود اضافه می‌شود: "در این مورد صحبت بر سر هتواسی از سرمایه داری بزرگ ایران است که با سیاست غارت و چسبناولی گردانندگان رژیم دیکتاتوری موافقت ندارند..." و امید دارند کینه برانداختن رژیم دیکتاتوری امکانات برعکس وسیع تری برای آنها بسزای گسترش فعالیت اقتصادیشان بوجود خواهد آورد. آنها با توجه به خلیف خوبشان نفوذ سرمایه های امپریالیستی در اقتصاد ایران مخالفت دارند." (تمام نقل قول‌ها از مقاله کجانبوری، صفحات ۱۲ و ۱۳)

معلوم نیست این جناح از سر پایه در ایران بزرگ پس از سرنگونی رژیم پهلوی فعلی چه رنجی جانشین آن خواهد ساخت. زیرا از یک طرف کما کوری و حزب بود و بین ایران و "بورژوازی ملی" که گویا خواهان "رژیم دیکتاتوریک" است صراحتاً فرقی نگذاشتند و از طرف دیگر اصرار دارند که این جناح خواهان برانداختن رژیم دیکتاتوری است. ظرافت مرحله بندی های حزب بود و از انقلاب ایران همراست است. نتیجه گیری سیاسی آن که در مرحله فعلی از همه "این نیروهای ضد دیکتاتوری" دعوت می کند که "برای برانداختن استبداد محمد-رضاشاه در یک جبهه ضد دیکتاتوری همکاری نمایند" (برای بحث فصل این "جبهه" رجوع شود به دنیا، شماره ۴، سپتامبر ۱۳۵۵، صفحات ۲ الی ۱۵) اینست آن نوع "وحدتی" که طوری از آن صحبت می کند. "وحدتی" که برخلاف گرایش همی جازبه طبقاتی است و در طی تاریخ معاصر کثراً انقلابات را، بخصوص در کشورهای مستعمره و شبه مستعمره، به خونین ترین شکست ها کشانده است.

تأثیر به وحدت نیروهای ضد رژیم، بخصوص در سالهای اخیر، هم در میان جازین داخل کشور و هم در میان جازین خارج از کشور، بشکل بسیار طوسی حس می شود. در این باره بحث ها و نوشته ها بسیار درآمده است. دقیقاً با استفاده از این احساسی نیاز بودت است که طوری میخواند صغری و کبریا نیز با بخورد خواننده بدهد. یعنی می گوید از آنجا که تروئیکست ها مرتب این مسائل مورد اختلاف را نظیر می کنند و با این کار در وحدت بین نیروها طرف می اندازند پس همان نظرند.

مأسله این نوع برخورد به سائگ وحدت معدود به احسان طبری و حزب بود و نیست. بسیاری دیگر از گرایش ها نیز، اگرچه نه بدلیل حزب بود و نه نظیر حزب بود آگاهانه به وحدت در مسل را به این معنی میدانند که باید از بحث مسائل مورد اختلاف صرف نظر کرد تا به این وحدت صدمه ای نخورد. بطور مثال در رساله "عد و - تین و شایف کونیستهای ایران در شرایط کنونی" چنین آمده است:

بگذار ما فقط و فقط کوشش برای انجام رسالتی که مشمن عد- تین وظیفه کونیستهای ایران را تشکیل میدهد متوجه نقطه حرکت گروههای کونیستی باشد. به همین جهت اعتقاد داریم که نباید موضع گیری در مسائل جهانی و اختلاف در جنبش بین المللی کونیستی جدا و محور حرکت ما باشد. در شرایط کنونی جامعه ما، موضع گیری جهانی در جنبش بین المللی کونیستی گنگی با انجام وظایف بزرگی که در مقابل ما قرار دارد محمل نیامورد. این موضع گیری نیز آنکه اختلاف در گروه های کونیستی را در داخل کشور تشدید کند و مسائل داخلی را تحت الشعاع مسائل بین المللی قرار دهد و وضع بغرنج و پیچیده گروههای کونیستی را پیچیده تر سازد نقش دیگری ندارد. صالح دیپلماتیک جنبش حکم میکند که در این موضع - گیری با احساس مسئولیت کامل رفتار شود و از دهاله روی صیلاً پرهیز شود.

اختلاف نظر در موضع گیری در جنبش بین المللی نباید مانع وحدت عمل آن گروههای کونیستی شود که در مسائل داخلی وسعت شیوه قهرآمیز مبارزه وحدت نظر دارند.

با توجه به شرایط موجود در ایران و وضع گروههای کونیستی و مصالح سیاسی و دیپلماتیک حال و آینده جنبش ما در این رساله از بحث نیز همین اختلاف در جنبش بین المللی کونیستی خودداری کردیم و از همه گروهها دعوت میکنیم که از انتصاب مسائل موجود در جنبش بین المللی کونیستی بعنوان جدا و محور حرکت خود، خودداری کنند.

(ص ۱۱، تأکید در اصل، چاپ انتشارات ۱۹ بهمن ۱۳۵۵)

در اینجا اشاره نویسنده به اختلافات چین و شوروی در این بحث (تاریخ نگارش رساله ۱۳۱۶) ولی بهر حال از دو - تن برخورد اشخاص است. یکی از همان جنبه های که قبلاً اشاره شد، یعنی توافق سیاسی برنامهدار یا شرط وحدت در عمل می بندارد و چون چنین توافق پوشخ در بین گرایشهای مختلف سیاسی وجود ندارد برای حذر از لطمه به این وحدت پیشنهاد می کند که از بحث پیرامون

این مسائل خودداری شود. دیگر اینکه مسائل بود بحث جنبش بین المللی کونیستی را در رابطه با شرایط کنونی جامعه ما و وظایف کونیستهای ایران بی ربط و بلا لاف در درجه "فرضی" اهمیتت می بیند و به این دلیل می بندارد که بحث این مسائل، مسائل داخلی را تحت الشعاع مسائل بین المللی قرار می دهد و به پیشرفت مسائلی در ایران لطمه می زند. حال آنکه واقعیت درست برعکس است. این مسائل نه تنها فرضی نیستند بلکه دقیقاً همان مسائل مبارزات طبقاتی در ایران هستند. سائگ اهمیت انقلاب در کشورهای شبه مستعمره از جمله آنهاست، سائگ نقش طبقات مضطرب در انقلابات از جمله آنها است. سائگ ارتباط بین شکست انقلابات در چندین دهه گذشته با انحطاط بورژوازیک دولت شوروی و پیدایش استالینیزم و نقش آن در جنبش جهانی کارگری از جمله آنهاست. اینها همه مسائل بیسروی است. شکست انقلاب، از جمله در ایران، است. پیشگامان انقلاب در ایران در چندین ساله اخیر دقیقاً با خودداری از بحث های اصولی بر سر این مسائل حیاتی، با این توهم که جادا این بحث ها به وحدت لطمه زند، نتوانسته اند آنطور که باید و شاید گرایش های مارکسیستی و استالینستی در دین آفرین حسین را شریف و انیزوله کنند. هنوز خود استرینساری از همین ظاهر مایه کولونیک باقی مانده اند و در نتیجه صلاً راه وحدت واقعی و اصولی سدود خائده است.

مهم جدال: "روشنفکر" نازک دل و "مارکسیست مستقل" رنجیده خاطر

در شماره ۱ گنگوگو در قسمت معرفی و نقد کتاب، سند راد کتاب درباره مسئله ستالین: مجموعه ای از نظرات، گردآورده محمد انتشارات بزرگ، ایطالیا، ۱۹۷۴، را معرفی می کند و بخصوص در صفحه ۱۳۰ آورده آن را مورد انتقاد قرار می دهد. این انتقاد چنان تأثیری بر مردم جدال گذاشته است که "پروفسور صادق مارکسیستی" خابلیست - مسائل انقلاب و سوسیالیسم را به چهار صفحه تحت عنوان "ستالینسپاترولشکیم؟" (صفحات ۸۲ الی ۸۵) زمین کرده است. از مقدمه چینی ها و مضامین این مقاله که بگذریم، جان کلام هم جدال در این جملات است:

"ستالینسپاترولشکیم" شکل غشی اثر در همه جا - و نیز در ایران - در حال زوال است. روی ستالین سکه انحراف و دکلیسم از احضار افشاده است. روی دیگر آن، یعنی تروئیکست، اکنون خطیست برای جنبش مارکسیستی ایران، و باید قبل از آنکه جانی بگیرد با آن جانیه کرد تا وی نیز برای دنی، هر چند کوتاه، بدهد. ایضا، هر چند محدود، گمراه سازد. چرا میگویم خطرناک است؟ زیرا تروئیکسپ، برخلاف برادرد و لوش ستالینسپ، بخانه انحرافی از مارکسیسم یعنی در ایران 'نوا' است و از 'گروهی اجتماع' گذشته است. لذا می تواند تأثیر کم اطلاعاتی بی اطلاع را بفریبد و خود را بخانه 'دشمن تارکسیستی ستالینسپ' جا زند و خطرناک است زیرا ایران با تکیه با اخبار انقلابی تروئیکسی، و نه آنچه میشود از او آموخت، ایسکرو با حمایت سازمان های تروئیکستی فرنگی [۱] از سوی دیگر، و همچنین با تکیه بر سینه 'شهادت' تروئیکسی (توجه کنید میگویم 'شهادت' زیرا در کشور ما با سنتهای مذهبی قوی 'شهادت' امام حسین جنبش کارگری در مقابل 'بند' آن که ستالین باشد، اثر روانی مهمی دارد [۱] میتوانستند برای دنی، هر چند کوتاه، جوانان ایرانی را به بیراهه بکشند. از آشنایی صحیح و طعی با مارکسیسم و تاریخ جنبش کارگری جهانسی و مبارزه تاریخی زحمتکشان ایران باز دارند. این خطر جدی است، زیرا بخش از نیروی را که باید در خدمت مبارزه طبقه کارگر ایران علیه سرمایه داری جهانی قرار گیرد بهدر خواهد داد." (مضامین ۸۲ و ۸۳) او برای مبارزه با این "برادران دولتی" پیشنهاد می کند: "کار مارکسیستها چنان نیست که در مرحله ی فعلی و آنهم در خارج از کشور با انتشار آثار مارکسیستیک در درجه نخست و سپس در کشور متحرکان و ریحان انقلابی بیرون بیاورد. چنان چو روز لیکزاد جوبگ (لنین) گرایش، و گویا: "و نیز تحلیلهای غشی (مارکسیستی) درباره ی اوضاع ایران و جهان (بویژه خاور میانه) سطح تفکر انقلابی را در ایران ارتقا

دهند و بدینوسیله عدان را بر فکر نادرست و انحرافی (حسیبوا
تروتسکیستی و خواب استالینیستی) و دیگران چون تروتسکیستها) تصدق
سازند. (ص ۸۳، تاکید از صحت.)
از تروتسکیت "ایرانی" هم-دال که بگذریم - هنوز به سختی خرد -
بویازای ایران که در اثر رقابت با کالاهای "فرنگی" خانه خراب می-
گند، هم-دال هم سازمان های سیاسی را بر حسب طبیعت آنها تقسیم-
بندی میکند به دو دسته: سازمان های ایرانی و سازمان های فرنگی
از اینرا میسوزانیم "مارکسیست های مستقل" بیش از اینهم نمیتوان
توضیح بود - حرف هم-دال در اینست :

۱- استالینیزم و تروتسکیزم دو روی یک سکه اند. اگر خواننده
تنگنا و ببرد دو روی کدام سکه؟ یعنی ببرد که هم-دال چه معنی
تفسیری برای تعیین این خوبشوندی نیز به یک بکار برده است، در سراسر
این مقاله هیچ نخواهد یافت جز "سکه انحراف و دکاتیسم" ا کدام
انحراف؟ معلوم نیست. به این عنوان خواننده شاید گیج شود و فکر
کند برای زمانی از این "انحراف" مجهول چه میتوان کرد جز اینکه
دعا کنیم، "اهدنا الصراط المستقیم". هم-دال به نجات خواننده
نیفتاد و صراط مستقیم را نیز نشانش می دهد: ۲- "در درستی
نیست" باید به انتشار آثار مارکس-انگلس بازگردیم. خلاصه این گزار
الته سخن است خواننده "کم اطلاع یا بی اطلاع" را برسانند.
آثار مارکس و انگلس بیش از ۵۰ جلد ضخیم است و اکثرآ به فارسی حتی
ترجمه هم نشده است. بر این کار اگر ترجمه و انتشار آثار لوکاژ مورگ،
۱۵ جلد آثار لنین، مجموعه نوشته های گرامشی، گوارا، ... را هم
بافزاییم، روشن میشود که چه مسأله عظیمی در مقابل مجازیه طبقه
کارگر ایران قرار دارد. ولی اصل مسأله در این نیست - بقول تروتسکی
"این جهش حساس را [جهش هم-دال] مجموعه آثار مارکس و انگلس می توان
معتی بدون ترک اطاق مطالعه و تعیین معین انجام رساند. اصلاً
نیگونی می توانیم از معین کلاسیک [مارکس در سال ۱۸۸۲ و انگلس در
سال ۱۸۹۵ در گذشت] به وظایف کنونی خود برسیم." [لنین تروتسکی،
استالینیزم و پیشروان، انتشارات طلوع، ۱۳۵۹، ص ۹، تاکید از
صحت.] کاتوسکی و رهبران بین الملل دوم هم آثار مارکس-انگلس را نه-
تفها منتشر، بلکه مطالعه کرده بودند ولی این تابع از متلاطمی
شدن سوئال در تراسی بخانه ظهور جنبه های انقلابی طبقه کارگر
نیستی. پشتیوها هم آثار مارکس-انگلس را مطالعه کرده بودند - ولی
این از انحطاط بورژوازیک دولت شوروی جلوگیری نکرد - استخسجی
مارکسیزم-لنینیزم سکو هم مشغول انتشار مجموعه آثار مارکس-انگلس
است، ولی این از سازش رهبران با امپریالیزم جلوگیری نمی کند. ما بسا
انتشار و مطالعه این آثار مخالف نیسیم. برعکس، بدون چنین آموزش
و فهم جنبه های مجازیه طبقه، در دنیا سال گذشته دشوار است،
اگر غیر ممکن نباشد. ولی بقله شروع یک مارکسیست انقلابی "انتشار
آثار مارکس-انگلس" نیست. بقله شروع یک وظایف کنونی است و دقیقاً
برای فهم این تکالیف و یافتن جهت مجازات طبقه است که فهم
جنبه های مجازات طبقه در سطح جهانی ضروری است.

در اینجا است که بیک اشکال دیگر برخورد هم-دال می رسیم. بنظر
می رسد که برای هم-دال مسأله اساسی استالینیست است که "دکاتیسم"
است و فقه مخالفین خود "زبان عدی" بگاری برد و تروتسکیزم هم
برادر در قلوب این "دکاتیسم" است و زبانی که صد راد بگاری برد
با زبان استالینیست ها "ذره ای تفاوت ندارد". البته این تعبیری
ندارد - برای آکادمیسی که بقله شروع مجازیه طبقه و تکالیف
کنونی آن نیست، مسأله اساسی، نقش استالینیزم در شکست مبارزات
طبقه در گذشته و منابع پیشرفت این مبارزات بودن در زبان حساب
نیست. مسأله اساسی اینست که با "زبان" که طبقه مخالفین خود
بگاری برد یاغت رسیدگی خاطر این تازه ندان می شود - و ایست
دقیقاً تنها پیام این چهار صفحه انحرافی نامه هم-دال است -
خواننده اگر در این چهار صفحه بدینال پاسخ سیاسی به مسائل
که صد راد مطرح کرده است بگردد، بپهوده خود را خسته می کند.
هم-دال خود شری گوید که اصلاً نیت جواب دادن هم ندارد و نخست
به اینست که این مقاله فقط بحث است. ما خواننده را به خواندن
مقاله صد راد رجوع می دهیم تا برای خود تفاوت کند که آیا ایست
مقاله ۲۵ صفحه ای، بقله کند و گاو - "عاشق و سازگویی" است یا
بحث سیاسی. جنبه هم-دال چنان از سبک و لحن مقاله برآشفته

که آثار مجازات صمد راد در مورد شخصی خود تردید بگرمی مجازات
نپهوده است. اگر از یک جا که نام خود را ندیده چنان تکلف کنده
که تا جای دیگری در مقاله که باز به نام خود برخورد کرده، اصلاً
خطوط و عبارات را ندیده است! و چنان از این سبک و لحن رنجیده -
خاطر گشته که حتی در همین چهار صفحه هم صد و نهمی کوشی
افزاده. مثلاً در نخستین صفحه از اظهار انقلابی تروتسکی نسبت
می کند، ولی در صفحه بعد استدلال می کند که چون نوشته های
تروتسکی "سبوح کهنه و متشکل کننده ی طبقه" نیست، "تروتسکیسم
سرمایه داری پهلوی" نیز درباره بخش آثاری چون زندگی من تروتسکی
"بر داری نشان می دهد". این است تراوشات آن "مارکسیستی" که
هم-دال می خواهد جنبش کارگری ایران را بدان صلح کند.

مجازیه استالینیزم و تروتسکیزم یا "دعوی دسته بندی پهای تروتسکی در مقابل دسته بندی پهای استالین"؟

بر خلاف سایر مقالاتی که تا بحال بدان اشاره شده، و بسا
سخنرانی های راد بر ایران و مقدمات انتشارات روزیه که صرفاً تشریح
آمانه تر و دست دوم مهملات قدیمی استالینیزم طبقه تروتسکیست هاست،
مقاله صمد راد شماره ۵، تحت عنوان "ثانی درباره استالینیزم و
آنی استالینیزم"، بقلم محمود نیکام، بنظر می رسد که با هدف
"واکنش" کردن افکار در برابر "خطر تروتسکیزم" نوشته شده. بلکه
برعکس، پیوسته و بقول خود از این دریچه که مسأله استالینیزم جزئی
از مسائل امروز انقلاب ما و همه انقلاب ها است این بحث را عنوان
می کند (رجوع شود صفحات ۲۶ و ۲۷). ولی چگونه عنوان گردیسی؟
ما ابتدا صحبت نیکام را، البته نه بهمان ترتیب و با همان تفصیلی،
در اینجا خلاصه می کنیم. نیکام در طی این مقاله بکرات از "انحرافات
حزب کمونیست شوروی"، "تروتسکیسم در جامعه شوروی"، "انحرافات
از مارکسیسم شوروی"، "انحرافات سیستم شوروی"، "انحرافات عظیم
استالین"، "انحرافات زمان استالین"، و نظیر آن صحبت می کند، ولی
در هیچ جا دقیقاً روشن نمی کند که منظور وی از این "انحرافات"
 چیست؟ شاید نیکام چنین فرض می کند که ماهیت این "انحرافات"
بر اکثر خوانندگان روشن است و فهم مشترکی از آنها از قبل وجود دارد.
اگر چنین است اشخاص بزرگی است که نتایج خود را در بررسی خسود
نیکام هم نشان می دهد. خود نیکام در چندین صفحه اول مقاله آنی
چنین توضیح می دهد که "ده ها سال وحدت کلمه این در زحمه خائسل
ایدئولوژیک مارکسیستی در جهان حکمفرما بود ... هر صدای نقادانه ای
با برچسب "آنی سوسیتم" و "آنی کمونیسم" مواجه گشته و منتسب
به گوش کسی نرسیده، خلفه گشتند." (ص ۱۹) با این حساب واضح است
در مورد مسأله ای که تا دیروز بحث آن "مجموع" بود و تازه این اواخر
"امکان نقد علمی و برخورد جدی" با آن فراهم آمده، چنین فسخ
مشترکی وجود ندارد و لازم می بود که پیوسته و روشن کند که بنظر
او این "انحرافات" اصلاً چه بود و چه هست؟ بهرحال، بنا بر سبک
نیکام این "انحرافات"، هر چه که منظور است و بعداً روشن تر
خواهد شد، در زبان لنین هم در جامعه شوروی وجود داشت و خود
لنین نه تنها به آنها معترف بود بلکه تا آخر عمر پشتت با آنها
مجازیه می کرد. ولی مرگ زودرس لنین باعث تصاحب در مجازیه با آنها
و لهذا رشد آنها گردید (صفحات ۱۹ و ۲۰). در گذشته مبارزات
انفرادی و یا گروهی طبقه این "انحرافات" معلوم به شکست بودند
 زیرا که مبارزین غالباً از پشتوانه یک اعمار غمگین برخوردار نبودند
(ص ۱۱). ولی اکنون، تحت تأثیر یک سلسله عواملی که نیکام در
صفحه ۱۰ بر می شمرد و چندی از آنان را فصل تریست می کند، امکان
نقد علمی و برخورد جدی با روابط و شرایط همه جوامع - و بالطبع
با همه شخصیت ها - بدون ترس از تکلیف و نرسود دارد. (ص ۲۱)
جنبه در این برخورد باید توجه بود که از چاله به چاله نیفتاد،
یعنی تمام معایب، خاست و نقصان ها را به یک فرد، اصطلاحی،
محموب نکرد. لفظ آنها را که از تحلیل شخص جامعه و روابط و شرایط

آن عاجز نمی ماند به چنین روشی پیوسته می شود. به عقیده نیکام یکی از این گرایش ها تروتسکیست ها هستند که بقول او فرشته تروتسکی را برای جانشینی دیو استالین آماده دارند. بنا به نیکام بنظر تروتسکیست ها اگر استالین به قدرت نرسیده بود، اوضاع بروق مراد می شد. تروتسکی با درایت بی نظیر و تفکر عمیق قادر بود کلیه مسائل جامعه را حل کند. هیچ شکل مادی وجود نداشت که در مقابل ذهن تروتسکی تاب مقاومت داشته باشد. اشکال کار نیست که دسته بندی های تروتسکی در مقابل دسته بندی های استالین شکست خورد (صفحات ۱۶۶ الی ۱۸۰). برخلاف آبیان، به عقیده نیکام، باید به این سالده پردانیم که شرایط جامعه شوروی و جهان چه بوده اند که مجال بروز و رشد چنین انحرافات را می دادند (ص ۱۸۰). اگر چنین برخوردی می پیش گیریم، به این نتیجه می رسیم که خاصیات تولیدی جامعه شوروی اگرچه معرفت کاپیتالیسم کلاسیک، لایق مدعا نبود از نوعی کاپیتالیسم است. یعنی استرکتورهای اساس سرمایه داری حاصل تغییرات آن است. و نیکام وعده می دهد که این حکم را با یک تحلیل مارکسیستی ثابت خواهد کرد (ص ۱۶۶).

از این حکم نهائی ظاهره که ما مشاهده چشم برآه انحرافات آن هستیم، وسعاری دیگر از اشارات ضمنی ظاهره روشن می شود که در واقع منظور نیکام از "انحرافات" همان است که لنین در نوشته های سال - ۱۹۰۴ به آخر عمر خود، و بعد ها تروتسکی و اپوزیسیون چپ و بین الطل - چهارم، از آن تحت عنوان ناهنجاری ها و ناهنجاری ها نام برده - اند. بنا به نیکام تنازع جازیه علیه این ناهنجاری ها و انحطاط - های بزرگتر است پس از مرگ لنین حصر به رشد و تکمیل آنها زود رویه بندی (الفته در این مقاله هنوز فراشد این رشد و تکمیل و نقطه تغییر کیفی در این فراشد مورد بحث قرار گرفته است) تجربه برقرار گشت خاصیات از نوعی کاپیتالیسم در شوروی شد. با فعلاً وارد بحث صحت یا سقم این نظریه نمی شویم. در مقاله بعد راجع در شماره ۱ کنگره و به نکات اصلی این بحث اشاره شده است. ولی برای اینکه در این بحث اختلافات واقعی سیاسی روشن شود و این اختلافات در پشت کابرد عقیده های متفاوت لغوی آشفته نگردد، باید وارن نیکام در بحث خود به یک مسأله پاسخ روشن دهیم: از این نتیجه گیری وی در مورد ماهیت "نوعی کاپیتالیسم" شوروی چه نتایج علمی در مورد تالیف انقلاب در شوروی و کشورهایی با رژیم های مشابه حجت می شود که با تالیفی که بین الطل چهارم در استاد پرورگرا ماتیک خود تحت عنوان انقلاب سیاسی در این کشورها مطرح می کند، متفاوت است؟ در رابطه با دفاع از این دولت ها در مقابل هرگونه حمله امپریالیستی چه نتیجه متفاوتی میگردد؟ امید واریم این همکار عزیز عمل از شرح این معیار بسیار علمی برای سنجیدن صحت و سقم مواضع سیاسی استیقال کند.

ولی قبل از شروع بحث اصلی مان، تذکره ای نکته را لازم می دانیم. نیکام می گوید: خود درباره ضررات "دوران تحمیل و خفان" و ضرورت "برخورد جدی و نقد علمی" داد سخن می دهد، از تحریف و گداز آشکار درباره مواضع تروتسکی و تروتسکیست ها درباره استالینیزم هیچ ابائی ندارد. به زعم وی تروتسکیست ها همه مسائل را در شخصی استالین خلاصه می کنند و بنا به آنان اگر "دسته بندی های تروتسکی در مقابل دسته بندی های استالین" شکست نخورد، بودند، اوضاع بروق مراد می شد (صفحات ۱۷ و ۱۸). هر خواننده ای که کمیترین آشنائی ای با نوشته های تروتسکی، اپوزیسیون چپ و بین - الطل چهارم درباره استالینیزم داشته باشد می داند که این حصر نیکام درست و وارونه واقعیت است. خود تروتسکی شراً در مقالات و کتب متعدد به تجزیه و تحلیل ماهیت دولت شوروی و نقل پیروزی بزرگتراسی استالینیستی پرداخت، و بارها دقیقاً بهمن سؤال پاسخ شفاهی داد که آیا پیروزی بزرگتراسی در شوروی زائد به خصمات فیسروی استالین و سایر رهبران دولت شوروی بود و یا زائد به شرایط شخص جامعه شوروی و تناسب نیروهای طبقاتی در خلط شخصی از فراشد انقلاب جهانی. تا کنون برخی از این نوشته ها با باری نیز ترجمه شده است (خلاصه جود به ماهیت طبقاتی دولت شوروی و دولت کارگری، ترجمه و وینا پازیر، انتشارات طلوع، مرداد ۱۳۵۴). ما هم در اینجا ترجمه یک نوشته کوتاه دیگر در این زمینه را شمع آیدسن مقاله می کنیم ("استالین چگونه اپوزیسیون را شکست داد؟" در دست برگی، این نیکام است که با تمام هشدار دادن هایش درباره نقض

شخصیات در تاریخ، رشد و تکمیل بزرگتراسی در شوروی را به صفت یک فرد تقلیل می دهد، معنی فرد لنین - برخلاف اپوزیسیون چپ و بین الطل چهارم که نقطه عطف را در رشد و تکمیل بزرگتراسی و پیروزی تعیین کننده طبقه جازرات بود بزرگتراسی را شکست انقلاب در اپوزیسیون و خصوصاً شکست انقلاب ۱۹۲۳ لنین می شمارند، بنا به نیکام مسرگی زود رس لنین و تنازع در جازیه با این "انحرافات" پس از مسرگی وی بود که رشد و تکمیل این "انحرافات" را (اگرچه نه پیروزی آنها) باعث گردیدند. ۱۴ - در اینکه جازرات بود بزرگتراسی در داخل حزب، و دولت شوروی با مرگ لنین یکی از قابل ترین رهبران خود را از دست داد شکی نیست. ولی بنا به نیکام پس از مرگ لنین در این جازیه تنازع شد. خواننده متحیر می ماند که حزب بلشویک چگونه نسبت به انقلابی پرولتری بود که با مرگ یک رهبران یکی از راه به بیراهه افتاد چگونه بود که هیچ شخص دیگری از رهبران حزب که نخستین انقلاب پرولتری را به پیروزی کدایت کرد حزب این "انحرافات" نبود او را جرات جازیه نداشت؟ از رهبران حزب که بقدرتیم از هزاران هزار صلو حزب بلشویک، از آگاه ترین کارگران و روشنفکران که از چنان نتیجه نمی نارخی گذشته بودند، از اینان هم هیچکدام بقیه جازیه عقبه رشد این "انحرافات" نیفتادند؟ چگونه این حزب انقلابی با مرگ یک رهبر یگانه دگرگون شد؟ فراشد این دگرگونی چه بود؟ امید واریم نیکام در حالات بعدی خود به برخی از این مسائل جواب دهد. معنی در اینجا باید اشاره کنیم، بنظر ما غایت چنین برخورد غیرمستقلا به وی چیست؟ بعید نمی نماید که این بحث باشد که نیکام واقعا از مواضع تروتسکی و بین الطل چهارم در مورد استالینیزم بی اطلاع است و نگراند چگونه به چنین تفاوت طاعمانه ای رسیده که "دعوی استالینست ها و تروتسکیست ها که هیچ از دیگری نهاله ای میسازد به مارکسیست-لنینیست ها ربطی ندارد" (ص ۱۷۲). معتدل تر اینست که خود نیکام هم تحت همان طاعمانه "تغییر کنند"، که بگردان اشاره می کند، لازم دانسته که ضارعی خود را با تروتسکیست، این "معصیت گریه" دوران ما، حفظ کند و برای بحث استالینیزم از فراسوی پنجاه سال اخیر تهمیبات جنین کارگری جهش زده و بدوران قبل از مرگ لنین رجعت کند، اما برای اینکه چنین جهش تاریخی ضویبه پذیر باشد جازیه اپوزیسیون چپ طبقه رشد و تکمیل بزرگتراسی و بعداً جازرات اپوزیسیون چپ بین الطل و بین الطل چهارم علیه استالینیزم می باشد به "دعوی های بی ربط استالینست ها و تروتسکیست ها" تقلیل یابند.

می باید جازرات هزاران هزار ارضای حزب بلشویک در دهه ۱۹۲۰، محاکمات سکو و کشنترهای استالینستی به "دعوی" دسته بندی های تروتسکی در مقابل دسته بندی های استالین" تقلیل یابد و آنوقت نیکام از قو نگردن در مورد نقش فرد در تاریخ و تحلیل خصم جامعه و روابط و شرایط آن هم سبقت می کند!

ولی علت سیاسی این تحریف از جای دیگری سرچشمه می گسرد و از فهم نیکام از پدیده استالینیزم، از نظر نیکام استالینیزم مارکست از یک سلسله "انحرافات" که به دلیل شرایط جامعه شوروی و جهان در شوروی امکان بروز یافت و با مرگ زود رس لنین در جازیه با آنها تنازع شد، و لهذا این "انحرافات" به رشد خود ادامه داد بنا بالاخره حصر به برقراری خاصیات تولیدی نوعی کاپیتالیسمی در شوروی شد. و ما هم "همزمان با حل مسائل فعلی انقلاب خود" می باید ماهیت این "انحرافات" را بشناسیم تا خود مان هم پس از انقلاب به سرانجام شوروی ("نوعی کاپیتالیسم") دچار نشویم. یعنی تمام سائبه استالینیزم برای نیکام معادل است با "انحرافات سیستم شوروی". یعنی استالینیزم در محدود به "مغزهای یک کشور" و ربط هم به این سائبه را مطالعه کنیم که جادالین "انحرافات" در محدود به "مغزها" ایران هم "آنها پیروز انقلاب" رخ دهد.

در درجه اول این سؤال مطرح می شود که حالا در کشوری که این "انحرافات" رخ داده، چه باید کرد؟ اگرچه نیکام تأکید می کند که "کلیه مسائل مارکسیسم مسئله ما هستند" (ص ۱۸۰) ولی در تاریخ کتابی درباره استالینیزم و نوعی استالینیزم حتی اشاره ای نیز به این سائبه تعلق نمی گردد. ولی معضرات این اشکال، ایست که برای نیکام سائبه استالینیزم سائبه "انحرافات" است که اگر ط از امروز خود می بینیم آن بهاشم ممکن است در فردای انقلاب به آن دچار نشویم. اگر چه خود نیکام می گوید که "این مسائل... مسائل فردی ما نیستند بلکه

مسائل امروز ما و مسائل امروز همه انقلابیها می باشد (۱۳۰۱) و سپس
 من را نه از این نظر می گوید که امروزه استالینیزم مانع تاریخی است
 سزای پیروزی انقلاب جهانی، بلکه از این نظر می گوید که امروز
 من مسائل را بررسی نکنیم و از حالا نوبت پیشگیری در مقابل این
 امر است. آنچه بعمل نیایم، ممکن است فردا به جانی برسیم
 ، بگوئیم گاش سر چشمه را به پیل میگردانم (ص ۲۴) . خلاصه بگوئیم:
 اگر نخواهیم به سرنوشت شوروی [نویس گایدالینس] دچار شویم،
 بد همزمان با حل مسائل فعلی انقلاب خود، ما محبت کنونی جامعه
 وی و پیشه های انحرافات را در پیام و از آنها درس آموزی کنیم *
 (ص ۲۴) . دقیقاً به این دلیل است که هنگام ساله استالینیزم
 بصورت یکی از "کلمه مسائل مارکسیسم" می بیند که تا هم بایستد
 همزمان با حل مسائل فعلی انقلاب خود. "که قاعدتاً از نظر یک نام
 یوله ای کاملاً جدا و مستقل از استالینیزم است و گرچه حل همزمان آنها
 در این صورت مطرح نمی شد (در شناخت آن بگوئیم) ولی البته چون
 در ساله چندان اهمیت حیاتی مطرح دارند این بررسی بایستد در
 طریقی معقولانه و معتدل صورت گیرد و یکنام ما را از این برحسب
 بردارد که قاعداً در این مطالعه به جهت ظلت از بررسی مسائل جامعه
 بود زنده روی کنیم (مصاحبه ۲۲ الی ۲۴) . حالا این "حد معادل
 معقول" ، این تعادل بین مسائل فعلی انقلاب و مسائلی که اکنون
 بد مطالعه کنیم که قاعداً افراد به آن دچار شویم را چگونه بایستد
 تعیین کنیم، روشن نیست *
 اشکال اساسی این فهم از استالینیزم دقیقاً در اینست که اصله
 مفهوم را صرفاً بنده ای مربوط به دوره "پس از پیروزی انقلاب ما"
 موط به مسائل جامعه آیند % در حال گذار (به سوسیالیزم) می بیند
 ال آنکه برای کمونیست های انقلابی ، ساله استالینیزم بصورت ساله
 پیروزی یا شکست انقلاب، بصورت ساله فعلی انقلاب ما ، مطرح
 است % به صورت معاینی که ممکن است در آیند % دورستی گنجان
 را شود ، بلکه بصورت مانعی بر سر راه پیدایش و تکوین رهبری
 انقلابی مبارزات طبقاتی امروز *
 همانطور که در قسمت قبلی اشاره کردیم و بعداً فصل تری بحث
 می کنیم کرد ، شکست بوج انقلاب در اروپا پس از جنگ جهانی اول ،
 فات ظلم ناشی از جنگ داخلی در روسیه ، طب ماندگی گلیکسی
 صادی ، اجتماعی و فرهنگی این کشور، خبری به پیدایش و سپس تکوین
 گراسی و جنبت که رت سیاسی توسط این بورژوازی از شوراها شد .
 زمان با انشاق این افراد ، سیاست کلی دولت کارگری از چشم انداز
 انقلاب جهانی به "ساختن سوسیالیزم در یک کشور" ، از بسط انقلاب
 آسیا و اروپا به حفظ شرایط موجود و مدارا با بورژوازی سایر کشورها،
 تغییر کرد . بدینج ، ابتدا ناگامانه و در عین العمل به فشارهای
 بود و سپس آگاهانه ، نقش احزاب کمونیست در سایر کشورها چسای
 مری جایزه طبقاتی در این کشورها و برانداختن سرمایه داری و کمک
 دولت کارگری شوروی از این طریق ، احوال فشار بر بورژوازی معظوظ
 چالوگری از حیطه به شوروی" شد . کمیتن از وسیله انقلاب پرولتری
 یانی تبدیل به ابزار دیپلماسی خارجی بورژوازی استالینیش شد *
 استالینیزم دقیقاً معنی پیشرفت جایزه طبقاتی را در سطح جهان
 از جمله در خود شوروی تابع حفظ جامع موجود بورژوازی شوروی قرار
 دین است * ولی این تغییر سیاست، می باید در سطح ایدئولوژیک
 توجه مارکسیست نشانی می باید و در این راه توجهات شوریک
 هوا فراید کارلوسیک استالینیزم سوسیالیزم در یک کشور ، انقلاب دو-
 سه ای ، سیاست جبهه خلقی و سایر سیاست های سازش طلبی ،
 الاخره جنبش مسالمت آمیز و سوسیالیزم از طریق پارلمانیسم ،
 پوشش "مارکسیزم-لنینیزم" رسمی ، با کلمه به "احزاب انقلاب اکثری،
 بیون ملکر احزاب کمونیست استالینیزه شد . از این دوره به بعد
 احزاب کمونیست در موارد متعدد دی بجای رهبری جایزه طبقاتی
 تقیباً مشغول شکست فرست های انقلابی شدند ، یعنی نتایج انحطاط
 افرایه نخستین دولت کارگرو شوروی صرفاً محدود به مرزهای این
 ور نیست ، بلکه از طریق نفوذ کمیتن در جنبش جهانی کارگری ، و از
 قق چندین و تخریب تئوری انقلابی ، احزاب کمونیست نیز در این پروسه
 سقاط از بیان متمرکز تجربیات انقلابی طبقه کارگر به یکی از مذهبین
 مع از راه پیروزی انقلاب پرولتری تبدیل شدند *
 شرایط اساسی پیروزی انقلاب پرولتری ، که نتیجه تاریخی گسری

نشان داده و در نوشته های تئوریک نظریاتما قرونوله شده ، از این
 قرارند : ۱- من سخت نظام بورژوازی و آفکاشی و سردرگمی طبقت
 حاکمه ، ۲- تاریفاتی حقیق و وسیع خرید-بورژوازی ، و بدینال راه حل
 ریشه ای بودن این اقتار ، ۳- آگاهی پرولتاریا از این اوضاع نظریات
 تحلیق و آمادگی وی برای فعالیت انقلابی ، ۴- برنامه روشن رهبری
 معکم از جانب پیشگام پرولتری . دوران ما ، از اوایل قرن بیستم تا بحال
 دوران جنگ و انقلاب است . به این معنی که بحران های مستقیم از
 تضاد های درونی خود سیستم سرمایه داری جهانی گسری به سه شرط
 اولی تحلیق بخشیده است ، مگر آن بحران اجتماعی در این با آن کشور ،
 جامعه را به دوراهی انقلاب پرولتری یا برزیت کشاند . است * و
 آنچه که مگر آن فرست های انقلابی را به شکست کشاند (چه در کشور
 های شبه مستعمره و مستعمره ، چه در کشورهای امپریالیستی و چه
 در سئالهای اخیر در دولت های کارگری ناقص الطبقه نظیر کشورهای
 اروپای شرقی افقدان عامل چهارم بوده است . مقل تروتسکی ، " شرایط
 حقی لازم برای انقلاب پرولتری به چهار رسیده اند " ، بلکه تقریباً
 شروع به کند بدن کرده اند . بدون یک انقلاب سوسیالیستی ، آنچه
 در دوره تاریخی آتی ، فاجعه ای تاریخی فریفت بشریت را بخاطر می-
 اندازد . اکنون نوبت پرولتاریاست ، یعنی عدا پیشگامان انقلابی وی .
 بحران تاریخی بشریت در بحران رهبری انقلابی خلاصه شده است *
 (برنامه انقلابی برای انقلاب سوسیالیستی ، پات فایندر برزیت ، ۱۹۲۲ ،
 ص ۷۲ - انگلیسی) . و بهترین موانع بر سر راه حل این بحران
 تاریخی ، یعنی بهترین موانع بر سر راه انکشاف و پیروزی استالینیزم
 جهانی ، رهبری سلفی و فریفتی طبقه کارگر - سوسیال دکتراسی -
 احزاب سنتی کمونیست - استالینیزم - است . البته در مورد انقلاب
 مستعمراتی می باید جامع رهبری های بورژوازی-ناسوسیالیستی را هم اضافه
 کرد ، ولی تقریباً در تمام موارد سلطه رهبری های ناسوسیالیستی دقیقاً
 اسی از خیانت های استالینیزم بوده است * خلاصه جبهه چسبه طسی
 ر جنبش خود ای طی گردن صنعت نفت ، بر آیند مستقیم سیاست های
 مزب خود ، چه در دوره قلمی سازش با دولت و چه در دوره بعدی
 کل پشت گردن مجارزه خود ای ، بود . همجوسی ناسیونالیزم بر جنبش خود
 ی عرب را سیاست احزاب کمونیست - بخصوص پشت گردن آنهسا
 ه جایزه طبه صهیونیزم و بعداً بر سبخت شناختن دولت اسرائیل -
 بوی از سیاست بورژوازی شوروی ، ممکن ساخت *
 برای روشن تر شدن مطلب چند مثال اخیر را در نظر بگیریم . امر
 ، در چندین کشور اروپائی شرایط بحران وجود دارد . بطور مثال
 ایتالیا - از بحران شدید اجتماعی و سیاسی سالهای ۱۹۶۸-۶۹ تا
 بحال بورژوازی ایتالیا موفق به حکیم سلطه خود و استقرار یک حکومت
 با ثبات شده است . پرولتاریا بعددی خود را مگر آن در احزاب
 و سایر مبارزات نشان داده است . بحران اجتماعی چنان جامع شده
 که در جامعه ای با چنان نفوذ حقیق مذبح کاتولیک مسائل نظرسر
 طلاق و سقط جنین ساله ریز و ساله قضی شدن اقتار اجنه طسی
 شده است . در واقع آنچه که به بورژوازی اجازه بقای سلطنت بر اندازد
 نه توانایی وی در حکومت بر جامعه ، بلکه ناتوانی پرولتاریا در فرست
 راه حل خود به این بحران بوده است * و این ناتوانی دقیقاً
 در سیاست حزب کمونیست ایتالیا و همجوسی این حزب بر پرولتاریای ایتالی
 لیا نهفته است * بدون سیاست " مصالحه تاریخی " حزب کمونیست
 که اکنون تبدیل به مصالحه تاریخی حقی بدون وجود حزب کمونیست
 در حکومت شده ، ادامه حکومت حزب دکتراست سبمن غیر ممکن است *
 برای انقلابیون ایتالیا . ساله استالینیزم یعنی ساله دریم شکستن این
 همجوسی و ساختن رهبری اکثریت انقلابی پرولتاریای ایتالیا ، یعنی
 ساله برداشتن این مانع از سر راه پیروزی انقلاب *
 و یا ترازوی انقلاب شیلی را بخاطر آوریم . از سال - ۱۹۷۰ تا
 ۱۹۷۳ شیلی شاهد برخاست مبارزات طبقاتی و ابتکارات انقلابی
 بود ، ائی بود که از زمان پیروزی انقلاب کوبا تا بحال در آمریکای لاتین
 سابقه نداشت * پس از پیروزی آلمده در انتخابات ۱۹۷۰ شرایط
 مبارزات خود ای چنان بود که بورژوازی شیلی چاره ای نداشت جز آنکه
 به روی کار آمدن حکومت " اتحاد خلقی " آلمده . ن در عهد . این
 از نظر خود خود ها تغییر سیاسی در حاکمات پیروها بود و دوره تازه
 ای از فعالیت ها و مبارزات شد . بود ای را آغاز کرد . تحت فشار
 این مبارزات ، حکومت آلمده خیلی سریع تر از آنچه در پروتاریا می شود

چهارم به اجرای بسیاری اصلاحات شد، که بنده خود قلمی ننشدم
جامعه را تشدید کرد، بورژوازی شروع به حوسالان دادن اوضاع خود
و جستجوی راه های تدابیر شد انقلاب کرد، دخته های افراطی خلفا
به سازماندهی گروه های نیرویست ضد انقلابی پرداختند، در برابر
این سیاست بورژوازی، احزاب سوسیالیست و کمونیست شبلی از "راه
لادویی بنمت سوسیالیزم" سخن می رانند و "احترام نیروهای نظامی
برای قانون اساسی" و "بیطرف بودن ارتش" را می ستودند، ولیسی
خبریم با فشاری این احزاب در دست نژدن به دستگاه دولتی بورژوازی،
مبارزات خود را می خود خمر به ظهور طبقه های ارگان های قدرت
پرولتری شده بود (کردن های صنعتی و کوفاند های صله ای) در
طایف این چنین قلمی شدن جامعه ضد ظهور اولین طبقه های قدرت
دیگانه امیران "اتحاد خلقی" از رهبران ارتش دعوت کردند که بنا
پویستن به حکومت در این "اتحادی" عاجی گیری کنند و بدین ترتیب
راه را برای ضد انقلاب سپتامبر ۱۹۲۳ باز کردند، "راه لادویی بنمت
سوسیالیزم" تبدیل به "راه لادویی به ضد انقلاب" شد، از نظر
نیروهای چپ انقلابی در شبلی سانه استالینیزم (و فرمیزم سنتی) همین
مسائل شکست یا پیروزی انقلاب بود.

طاسفانه حال انقلاب های شکست خورده و فرصت های از دست
رفته در طی قرن اخیر کورید، انقلاب دوم چین ۲۷-۱۹۲۵، پیروزی
فاشیزم در ایالتا و آلمان، انقلاب اسپانیا ۱۹۳۶، انواع انقلاب که
پس از جنگ جهانی دوم هم در اروپا و هم در بسیاری از کشورهای
شعمره و شبه شعمره (از جمله ایران و یونان) به شکست
انجامید، اینجا آن تجربیاتی هستند که باید از آن بیاموزیم تا
خودمان هم خدیم یاره - "همین سربوخت در چار نشویم"
و اهمیت این در پی آموزی در چیست؟ آیا به این خاطر است که
نیوتکیست ها که فردی طبقه استالین دارند؟ یا به این علت است
که ما خوشن می آید بر سر "شورهای سر رفته" جنگال برای بندازیم؟
و یا تاریخ نگاران سوسیالیست میگویند که میخواهیم "گناهکاران" تاریخ
بستزای خود محکوم شوند؟ اهمیت این در پی آموزی فقط از این نظر
نیست که استالینیزم سبیل تاریخی این شکست ها بوده است، و اهمیت
آن فقط از این نظر نیست که هنوز، حتی پس از دو دهه بحرمان
شدید شونده استالینیزم، در بسیاری کشورهای احزاب استالینیست
احزاب بوده ای طبقه کارگر هستند و در این موقعیت اند که به مبارزات
طبقه ای طبقه های شدید وارد آوردند، از همه اینها مهمتر، در شرایط
فعلی، اینست که این تسلط تاریخی استالینیزم در پنجاه سال اخیر
بر جنبش جهانی کارگری و کوشش های بورکراسی در توجیه حمایت های
ضد انقلابی خود در پیش "مارکسیزم-لنینیزم" و با طبقه به احترام
انقلاب اکثریت، چنان اختیاری در نظری انقلابی، در دست آورد حساس
تجربیات انقلابی مبارزه طبقه ای در سطح جهانی، بوجود آورده که:
اولاً- حتی در کشورهای که احزاب کمونیست آن، با پیشینه
و منشاء کمونیست استالینیزم شده در طی فرزند انقلاب در پی بر سر
مسائل گرمی ای که با نفور جلوی راه انقلاب بود با صراحت گذشته خود
قطع رابطه کردند و توانستند انقلاب را تا کسب قدرت سیاسی به پیروزی
رهبری کنند (بهترین حال های مورد نظر انقلاب سوم چین و انقلاب
ویتنام است) - از آنجا که این انقطاع بطور تجربی، قدم ب قدم و تحت
عشار شرایط عینی صورت گرفت، حتی این احزاب کمونیست هم نتوانسته
اند چکیده درسیهای اساسی انقلاب خود را بر پیشین عرضه کنند و این
انقطاع را آگاهانه گسترش دهند و در نتیجه از یک سو نتوانسته اند
آن نقش را که بافلعلی می توانستند و می بایست در ایجاد رهبری های
انقلابی پیروزی در سطح جهانی ایفا کنند بجهت (حالیست) - علی بنده
کنید نقش رهبری حزب کمونیست چین را در کنگ آگاهانه به ساختن
رهبری انقلابی در سطح جهان یا نقش حزب بنشو که پس از پیروزی انقلاب
اکتبر و پیشین گذاری کمینتن (و از سوی دیگر اگرچه قدم اول انقلاب
سوسیالیستی - یعنی کسب قدرت سیاسی در سطح ملی - را با موفقیت
برداشتند، ولی راه را برای انحطاط بعدی انقلاب باز گذاشتند -
انحطاط انقلاب چین و اتحادی آن در مقابل (انحطاط) "اندیشه
مارکسیزم دین" گویا همین شاهد بر این است.
و ثانیاً - و این مورد بطور صحت فعلی است - این تحریف و مغرب
دست آورد های تجربیات مبارزه طبقه ای - با اظهار به اظهار انقباض
اکثریت - چنان اثر صلی گذاشته که حتی گرایش هایی نیز که امروزه

سختلا در اغلب کشورهای سوسیالیست تأثیر عوامل متحدی که فعلاً مورد
بحث ما نیست - با بررسی مسائل گرمی جلوی راه جنبش در سطح شروع
انقطاع از رهبری های سنتی گذشته کرد، مانند (استالینیزم / ناسیونال
لیزم / سوسیال دیکراسی)، هنوز چنان در چارچوب "تئوریک" گذشته
گرفتار مانده اند که چنانچه این چارچوب بطور شکسته نشود، یعنی
این کشور چین پیشگامان مبارزه طبقه ای بوقت به تصمیم درسیهای لازم از
تجربه خود و آموزش از تجربیات گذشته مبارزات در سطح جهانی شود، این
خطر وجود دارد که این کشور بعد از آن پیشگام راه انقلاب به خارج
این راه تبدیل شود.

با مرکز بزرگ طلب که در دوره اخیر مورد بحث گرایش های
مخطف این چنین بوده، این نکته را دنبال می کنیم، بحث بر سر
"مرحله انقلاب ایران" البته تاریخی ندارد، ولی در مسائلی اخیر
از این لحاظ که بسیاری گرایش های سیاسی و ملی العموم سازمان های
میاجه بین خلق و چهره های فدائی خلق به این نتیجه رسیده اند که
وجه تولید غالب در ایران (نویس) سرمایه داری است، جمله حساس
جدیدی از این سانه به بحث وارد شده و علاوه بر آن از این بحث
ها و در رابطه با مسائل فوری تر که جایزین با آن مواجهند، دیوار
اینگذافون "چه نوع جبهه ای لازم است" نتایجی اتخاذ شده.
سازمان میاجه بین خلق در "جبهه اعلام مواضع ایدئولوژیک"
پیشهاد می کند که انگیز زمان تشکیل "جبهه" واحد خود را می گزیند
از تمام نیروهای خلقی وارد در جبهه ببرد طبقه رژیم مزدور شاه خالف
و اربابان امپریالیستی فرار شده، و تشکیل این جبهه را اولین قدم
مخلی در راه وحدت کلیه نیروهای مارکسیست-لنینیست معاهده، به خط
مش سلسله و برای رسیدن به هدف تشکیل حزب کمونیست ایران
بر می شمارد. (رجوع شود به صفحات ۱۶۷ الی ۵۸، چاپ دوم، آبان
ماه ۱۳۵۴)

ولی سازمان چهره های فدائی خلق بر این طبقه است که انگیز
زمان وحدت سازمان های انقلابی شد رتین فرار شده، زیرا که هنوز
سازمان هایی که شریک صرف یکی از طبقات انقلابی (که تشکیل دهند)
جبهه واحد ضد امپریالیستی خواهند بود) باشند کاملاً شکل نگرفته اند
و رابطه ارگانیک با طبقه خود پیدا نکرده اند، در نتیجه تشکیل
جبهه واحد ضد امپریالیستی فعلاً محتمل است و آنچه مطرح است کوشش
در راه وحدت کامل نیروهای مارکسیست-لنینیست و همکاری هرچه بیشتر
نیروهای مختلف انقلابی در سطح میخین است. (رجوع شود به صفحات
شماره ۶، نشریه بورد خلق)

در نهایت دیگر طبقه این چنین، حزب نوده مدتی است که
کرنای تشکیل جبهه ضد دیکتاتوری را، که حتی سرمایه داران بزرگی
را که بدلیلی گویا مخالف اسداد شاه هستند اگرچه مخالف اسداد
بطور کلی نیستند در نخواهد گرفت، دهنن آغاز کرده است.
گروه های بیناسیایی نظیر طرفداران ۱۹ همین تئوریک نیز در پی
بازه "بند فزین" مواضع را اتخاذ کرده اند، از یک سو نظیر جینز
توده معقدند که "مضاد ضد اتحاد خلق ما با دیکتاتوری رژیم"
است و نیروهای در جامعه ایران وجود دارند که اگرچه به "انقلاب
دیکراسی" علاقه ای ندارند ولی مخالف "دیکتاتوری فردی" هستند
[و این به "دیکتاتوری دسته جمعی" ملاحظه اند] و باید از همه
عوامل ضد دیکتاتوری، "خواه حزبی، خواه برجسج [کذا]، برای
سج زحمتکاران یعنی نیروی مده انقلاب دیکراسی خود را، اسطاد،
کنیم" ولی از سوی دیگر معقدند که از آنجا که همکاری ما با این
نیروها "کتابه" ضد اتحاد خود بود نیاز به "تشکیل یک جبهه واحد
رسی" با این نیروها نیست، "ضرورت تاریخی" "خواه ناخواه" ما را با
این عوامل و نیروهای ارتجاعی در یک مبارزه ضد اسدادی و ضد
استعماری، اگرچه نه بر جای یک برزاع انقلاب دیکراسی، همسزا
و متحد خواهد ساخت! (رجوع شود به بزرده همین تئوریک، شماره
۶، دیماه ۱۳۵۴، صفحات ۱۵۲ الی ۱۵۸)

می بایم که درباره یک مطلب عینی یعنی قدم بعدی که در
قابل جایزین است و شکل شکلاتی که باید بخود بگیرد، با پیشینه
دات مطاوت و متناقض رهبرو هستیم، پس تکلیف چیست؟ چگونه می توان
از جان این پیششهادت مخطف صحیح را از ناصح بازداشت؟ واضح
است که از دیدگاه یک انقلابی مارکسیست چنین شناختی نقدی می تواند
از یک شناخت صحیح از اهمیت انقلاب منتج شود، یعنی با تشخیص

که در ظاهر جامعه یک سلسله عوامی وجود دارد که سبب راه
 لغزش آن شده ، باعث بحران های متناوب با همبستگی اجتماعی می شود
 در تحلیل نهایی اقلقت در تحلیل نهایی اقلیت است که تمسک
 نشانی نیروهای موده در یک دوره مشخص در تعداد افتاده است با
 سبب تولید ای که عین بر سطح فعلی از انکشاف نیروهای موده
 است و است و این مانع راه رشد بیشتر آن شده * **تالیف استقلالی**
 بزی نیست جز برداشتن این موانع * بطور مثال چنانچه بگوئیم وحدت
 عرب یکی از تالیفات انقلاب عرب است یعنی با تجزیه و تحلیل از نظر
 مشخص نهایی عرب به این نتیجه رسیده ایم که اشتقاق مردم عرب
 من دولت های مستقلی که هر کدام به نوبت زائیده و بزود میسبند
 میباشند در دوره مشخص بوده اند مانع راه پیشرفت جامعه عرب
 مت و برای این پیشرفت لازم است که به این اشتقاق خاتمه داده شود
 مانع از سر راه برداشته شود * واضح است که این تالیف انقلاب
 در هر مورد شخصی فقط با "تحلیل شخصی از شرایط شخصی" می توان
 ممن کرد * دوین ساده ای که در رابطه با شناخت ماهیت انقلاب
 برج می شود ماهیت محاسبات اجتماعی است که در آن چارچوب این
 لیب قابل تحقق باشد ، و با معیار دیگر ماهیت دولتی که قادر
 برداشتن این موانع و حل این تالیف باشد * با روشن شدن این
 و تالیف انقلاب و ماهیت دولت ، آنگاه نقش طبقات و فشار اجتماعی
 طبقات و بالمال نقش برنامه های سیاسی مطروحه را ، هر یک در تحلیل
 مانی عکس خالص طبقاتی شخصی هستند اگرچه الزاماً و بلاواسطه
 طبقه یک بیک بین این برنامه ها و آن طبقات موجود نیست ، می توان
 جدید * چنانچه از این نقطه شروع ابتدائی ولی اساسی حرکت کنیم
 وقت فوراً روشن می شود که **مرحله بندی انقلاب** فقط در صورتی می تواند
 سابق یا گرایش های عینی جامعه طبقاتی باشد - یعنی توسعه و
 خسته ایدگونی ، و در نتیجه کاذب ، خواه آگاهانه و خواه ناگاهانه
 نبوده ، بلکه با شناخت این گرایش ها راجع به عمل انقلابی باشد -
 در واقع تحقق یک یا چند تالیف انقلاب در چارچوب یک نظام اجتماعی
 نیاز از سایر تالیفات انقلاب که در چارچوب نظام اجتماعی دیگری قابل
 نقد ، ممکن باشد * خلاصه مرحله بندی انقلاب ایران به دور مرحله
 گرانگه (کهنه یا نوین) و سوسیالیستی فقط وقتی واقعاً معنی دارد
 تحقق تالیف دگرگانه انقلاب در چارچوب محاسباتی و در نتیجه
 مت دولتی محلی از دولت پرولتری که تحقق تالیف دولتی و گرانگه
 همه کمونیستی را به بعد می گوید واقعاً امکان پذیر باشد * و مسا
 همین مرحله ای تحت عنوان مرحله "شدیدگشایی ولی نه هنوز دگرگانه
 و ضد امپریالیستی" تا چه رسد به سوسیالیستی ، واضح است
 می تواند صرفاً بیان صورت برآورد اختن رژیم دیکتاتوری شاه باشد *
 ز نظر طراحان این مرحله نیز چنین نیست * بلکه بدین معنی است
 اولاً رژیم دیکتاتوری شاه یکی از موانع اساسی در مقابل جامعه طبقاتی
 است و برداشتن این مانع تالیف این جازرات است (که در این شکل
 است او تالیف این تالیف بدون اینکه جازرات طبقاتی با چارچوب نظام
 مانی فعلی صادق پیدا کند و یا حتی با چارچوب **کوتی دیکتاتوری**
 نظریه های) تعاقبی داشته باشد ، و یا حل سایر تالیفات سیاسی
 اجتماعی را در فرآیند خود طرح کند ، امکان پذیر است * عینق
 چنین پیشی از مرحله بندی حل تالیف انقلاب ، سالک برنامه های
 مطلق که خاص مراحل مختلف و جنبه های مختلف که مشخص است
 و مانی طبقاتی متفاوت برای هر مرحله شخصی و محتاج طرح می شود
 و مانی دگرگانه و ضد امپریالیستی و برنامه سوسیالیستی * جنبه
 یعنی با تجزیه ای ضد دیکتاتوری و جنبه دگرگانه و ضد امپریالیستی
 سنی - و لایه اگر بالاخره روزی از روزگار تحت بر خسته سوسیالیستی
 فراموش جنبه سوسیالیستی - دوازه باید تأکید کنیم که در اینجا
 نظیر این برنامه دگرگانه و ضد امپریالیستی صرفاً مجموعه جبری ای از
 لیب و خواست های دگرگانه و ضد امپریالیستی نیست * این تالیف
 خواست ها در برنامه هر سازمان کمونیست انقلابی جای خود را دارند
 * چنین تقسیم بندی بعضی وجود وحدت برنامه ای متناظر و مستقل
 در تالیف و خواست های دگرگانه و ضد امپریالیستی از یک طرف و
 تالیف سوسیالیستی از طرف دیگر است * و همچنین سالک تشکیل
 موده دگرگانه و ضد امپریالیستی و یا جنبه ضد دیکتاتوری صرفاً
 ن این مطلب نیست که بر سر خواست و تالیف شخصی نیروهای
 مطلق مستقلی ممکن است بحزب درآیند و اتحاد این نیروها در صل

به پیشبرد جازیه برای آن خواست شخصی کمک می کند * این امری است
 ابتدائی که تشکیلی آن احتیاج به ماکسیمیت بودن هم ندارد * آنچه
 در شکل این جنبه ها طرح است این فرجه بیشتر است که تمسک
 آن تالیف های دگرگانه و ضد امپریالیستی با خالص طبقاتی و تنظیم
 فعلی ای که می تواند جنبه نیروهای داخل جنبه را در برگیرد تماماً
 ندارد و بنابراین حول آن برنامه واحد دگرگانه و ضد امپریالیستی
 در مرحله دگرگانه و ضد امپریالیستی کلیه این نیروها در یک جنبه
 می توانند متحد شوند * سعی می کنیم با یک حال ساده از واقعیت
 شرایط ایران این سالک را روشن کنیم * بی شک همه گرایش ها
 که طرفدار نوبی بیشتر مرحله ای انقلاب هستند قبول دارند که تالیف
 ارضی یکی از تالیفات دگرگانه انقلاب است ، جزئی است از "برنامه
 دگرگانه" و قابل حل در "مرحله دگرگانه" انقلاب و با اتحاد سایر
 نیروهای متشکل در "جنبه دگرگانه" ولی شرایط در وسط های
 ایران چیست ؟ مطابق آمار رسمی خود دولت ایران در پایان سه مرحله
 اصلاحات ارضی بیش از ۲/۵ میلیون خانوار زمین عالی کمتر از ۵ هکتار
 دارند ، حال آنکه حدود بیست هزار ماله هکتار بیش از ۵ هکتار
 زمین در اختیار دارند * باز هم مطابق طبع دولتی دهقانانی که کمتر
 از ده هکتار زمین دارند و بخصوص اهالی که کمتر از ۵ هکتار زمین
 دارند عددی برای معاش خود کفایت می کنند ، یعنی سرافرازی بخور و
 معی از یک تکه کوچک زمین می گذرانند * از طرف دیگر طبقه ای
 از زمین های بزرگ را واحد های واقعاً مائیزه و زمین کشاورزی تشکیل
 می دهد و اکثریت آن زمین عالی است که مالکین بزرگ با استفاده از
 هزار و یک "استثنائات" قانون اصلاحات ارضی و حلقه بازی های اداری
 و غیره هنوز بشکل سابق برای خود نگاه داشته اند * واضح است که
 یک جنبه اساسی از حل تالیف ارضی پایان دادن به چنین اوضاعی
 است * و این تنها از طریق سازمان دادن دهقانان نهادت و کم
 زمین به حول خواست های شخصی خودشان ، برای حل سالک خودشان
 و با پیشبرد جازرات آنها ممکن است * یک راه ساده و قدم اولیست
 در این راه که برای خود دهقانان نیز راه محسوس و محسوس است
 نصب زمین های بزرگ تقسیم نشده و توزیع بلاعین آن بین دهقانان است
 می شک در دوره بعدی اوج جازرات طبقاتی در ایران این سالک
 طرح خواهد شد * ولی در ضمن جا این امکان وجود دارد که ما بین
 نیروهای دگرگانه "اصطلاحاً خالص خودشان ، برای ایران ، نظیر
 اغلب کشورهای شبه مستعمره ، اغلب بورژوازی ها زمین دار هم هستند
 و بالعکس از جنبه بسیاری از آنها که "بورژوازی طی" نام نهاده
 شده اند * بخصوص که اخیراً برخی گرایش های این زمین ایران از جنبه
 طرفداران **نیزه زمین** به این نتیجه رسیده اند که حکومتان
 از "بورژوازی طی" بورژواهایی است که سرمایه شان "بزرگ نیست" *
 ولی بسیاری از این بورژواها زمین داران "به شمار بزرگ" هم هستند *
 در نتیجه با احتیال قوی با اوج جازیه طبقاتی در وسط ها این سالک
 بسیار طی طرح می شود که با دهقانان حق دارند زمین های متعلق
 به زمینداران "به شمار بزرگ" را نصب کنند یا نه ؟ و در این شرایط
 آن سازمان کمونیستی که خود را در چارچوب تشکیلاتی و برنامه ای بر
 حلقه "دگرگانه" انقلاب میس کرده است با یک دوره ای بسیار دشوار
 روبروست : با باید با پیروی از گرایش منی پیشبرد جازرات طبقاتی
 این چارچوب را بشکند و دهقانان را به نصب زمین ها رهبری کند
 و یا باید جلوی جازرات طبقاتی را بگیرد * و از این جهت در طرح
 بسیار دیده ایم * نظیر سیاست حزب کمونیست چین در یک دوره از
 انقلاب چین که با تعمیم اصلاحات ارضی در زمین های "خدا حسنی"
 نیست ها "مخالفت کرد" ولی حالا فرض کنیم که حتی چنین اصطلاحی
 هم رخ ندهد ، خلاصه این طت که اصلاحات در ایران بورژوازی "طبی"
 زمیندار وجود ندارد و یا این "بورژوازی طی" بخاطر حفاظت
 با سایر طبقات خلقی جنبه "حاضر بقاگاری باشد و فقط به بورژوا
 بودن رضایت دهد * در اینجا هم سالک خاصه پیدا نمی کند ، زیرا
 حل تالیف ارضی با توزیع زمین ها تازه آغاز می شود * فرض کنیم که بهتر
 خانوار دهقانی حدود ۵ هکتار زمین می رسد این رقم قبلاً رقمی است
 که از محاسبات آمار دولتی بدست می آید از این تازه اول کار است ،
 جنبه دهقانی که به چنین دستاوردی نایل آمده باید فکر سازمان
 دهی تولید و رفاه دهقانان باشد * نخست به اینقدر تازه شکافی
 تا چه حد انکشاف یافته باشد و بخصوص نفوذ سازمان های سیاسی

مختلف در میان دهقانان چگونه باشد سخن است این سازماندهی
اشکال مطاوعت خود بگیرد؛ از بهره برداری واحد های دهقانان
انفرادی تا ایجاد شرکت های تولید تعاونی (تولید شرکت های واقعی)
تعاونی و تحت کنترل دگرگانه کشته های دهقانی است، نه آنچه
امروز در ایران به این اسم وجود دارد. - در هر صورت یک ساله نسوی
ساله اعتباریاتی خواهد بود. بدون اعتبار کافی مالکیت زمین هیچ
دردی را درآ نمی کند. دهقانان بهر صورت زیر بار قرضه سنگین به بانکها
یا باخواران زمین خود را از دست می دهند. شرکت های تولیدی
در منطقه خلق می شوند. در چنان شرایط جایزه طبقاتی طبیعی است
که راحت ترین راه حل این ساله ایست که جنبش دهقانی دست
تعاون نسوی جنبش کارگری در شهرها دراز کرده، خواستار طی کردن
بانک ها و آوردن آنها تحت کنترل ارگان هایی که نمایند به خارج
کارگران و دهقانان باشد. "شود" از این طریق براحتی اعتبار کافی
در اختیار کشته های دهقانی می تواند قرار گیرد. ولی واضح است که
چنین اقدامی بهیچوجه در چارچوب "برنامه دگرگانه" نمی گنجد.
از این "بند" بی شک موجب ترهیب و رعبان "بورژوازی طی" خواهد
شد. در راه بیشتر نمی ماند؛ با شکست چارچوب بورژوازی و یا تسلیم
به "بورژوازی طی" و خفه کردن جنبش دهقانی. البته سخن است
بعضی ها این را "سناووشی زائیده" فعالیت های طبقه ای روشنفکران
ترویسکت" می خوانند. به ایدمان ترویه در کتیم که ما می بینیم
چند سال اخیر تجربه مبارزات طبقاتی در برزقاند بعد از دست و ارباب
مبارزات دهقانان کم زمین و کارگران کشاورزی را با طی کردن و کنترل
کارگری کارخانجات تهیه کود شیمیایی و ابزار کشاورزی و بانکها بهیچند
تا شاید کسی با واقعیت مبارزه طبقاتی آشنا شوند. تجربه مبارزات
طبقاتی در قرن اخیر، چه از طریق کشته یعنی در مورد انقلاب های
پهروزمندی نظیر انقلاب چین، ویتنام، و کوبا، و چه از طریق شکست
یعنی شکست مکرر انقلاب مستعمراتی در بسیاری از کشورها، مبارکات
نابست کرده که در صراحت اینها هم تحقق تمام و کمال تکالیف "بورژوا"
دگرگانه و خدا چینی ایست در چارچوب جناحیات بورژوازی سخن نیست
و بنابراین تقسیم انقلاب به دو مرحله مختلف، با برنامه های مختلف
و آرایش نیروهای طبقاتی جنبه ای مطاوعت، با گرایش های عینی و دیدنا -
میک واقف مبارزه طبقاتی مفایرت دارد. **پیوسته از چنین پیشی در عمل**
منجر به شکست مبارزه می شود.

ولی آیا این بدین معنی نیست که تکالیف دگرگانه و خدا چینی -
ایست "عده" نیستند فقط جایزه برای تکالیف سوسیالیستی مطرح
است؟ و بدین معنی نیست که طبق کارگر در این جایزه باورانی ندارد
و باید به صفاتی این مهم را به انجام رساند اگر چنین باشد پس
انقلاب در کشورهای شبه مستعمره امری بس دشوار خواهد بود، زیرا واضح
است که در این کشورها طبق کارگر بخش کوچکی از جمعیت را تشکیل
می دهد و به تنه نتواند جامعه را به کار سهلی نتواند بسود.
جایزه طبق کارگر جزوی مانده، جامع باید طبق کارگر کشورهای شبه -
مستعمره چشم به برولنایای صنعتی کشورهای متروک بدوزد و مختصر
بماند تا انقلاب پرولتری در این کشورها به گشش برسد و با اصطلاح "انقلاب
از خارج وارد" شود. اینها آن نوع کارکنان پرولتری است که اغلب طرفداران
"چند مرحله" بودن انقلاب از مواجعی که دیالیا بحث شد ساخته اند.
حال آنکه بعضی بر فرورد فوق بهیچوجه این نیست - درست برعکس -
بحران اجتماعی به انواع و اشکال متفاوت خود را جمعش می کند. افکار
مختلف تحت یک صوم با مبارزه حول ستم شخصی خود شروع به حرکت
می کنند. مبارزه در راه تکالیف خدا چینی ایست و دگرگانه دقیقاً به
این دلیل که این تکالیف در چارچوب عناصیات بورژوازی قابل تحقق
نیستند گرایش عینی دارد که با خود نظام سرمایه داری تصادم پیدا
کند و دقیقاً نفس حزب کمونیست انقلابی در اینست که با درک این
گرایش بتواند این مبارزات را با هم و با مبارزات پرولنایا طبقه سرمایه
طبیقی داده، بسخت برانداختن دولت بورژوازی و برقراری دولت پرولنری
هدایت کند. و در این راه کلیه اقشاری که در این مبارزات درگیرند
تحت چپ عینی پرولنایا هستند. منتهی این اتحاد اتحادی است در
عمل شخصی اتحادی است در خود جایزه بدون محدود کردن مبارزه
برای پیروزی برنامه ای طبقه دگرگانه جز پرولنایا. یعنی جنبه ای که
برای پیروزی این مبارزات لازم است جنبه واحدی است که وحدت
برنامه ای ندارد و فقط بر سر مبارزه حول خواست (با خواست های)

شخصی شکل می گیرد و کلیه اقشاری را که در آن جایزه شخصی در -
گردد شامل می شود. کلیه سازمان های سیاسی استقلال شکیلاتی
و سیاسی خود را حفظ می کنند و پیشبرد جایزه طبقه و شروط سرمایه
"حفظ اتحاد" نیست، بلکه برعکس اتحاد در خدمت این پیشبرد است.
در طی این چنین مبارزاتی حزب کمونیست انقلابی، با مبارزه باید گویو -
یک و یثان دادن راه عملی پیشرفت مبارزه، خواهد خواست شود. ها
! از تسلط باید گویو و سازمانی سایر طبقات و برنامها جدا کنند.
مال اگر به حال "شوریت برانداختن رژیم دیکتاتوری شاه" برگردد پس
و بهیچم که فرقی این دو برخورد در عمل چیست. حزب توده پیشنهاد
رنگد که براب تحقق این هدف لازم است جنبه ای تشکیل بد هم کند
لایه نیروهای ضد رژیم شاه را در برگیرد. در از جمله سرمایه داران بورژوازی
که مخالف اسخداد شاه هستند. در ترجمه اول واضح است که
"برانداختن رژیم شاه" صرفاً یک خواست شخصی نیست، بلکه سالک است
درت دولتی و یا لاق شکل حکومتی را مطرح می کند. واضح است
در چنین ساله ای اولاً در شرایط اوج وحدت مبارزات طبقاتی مطرح
شود و متعلق آن مستلزم چنین حدتی است و به این سادگی ها و با
ند شعارت و سرطانه دیاسورت صل نخواهد یافت. و ثانیاً بهیچ
نکه ساله برانداختن رژیم شاه واقفاً ساله مبارزه طبقاتی
بود در همان حال ساله اینکه چه دولتی چه شخصی چینی
نیست مطرح خواهد شد، یعنی ساله اینکه کدام طبقه حاکم اجتماع
ست. واضح است که در چنین حالی جنبه فوق الذکر اگر واقعاً
منی به جنبه باشد، می باید جواب واحدی در مقابل سؤال نسوی
که دهد. ولی این جواب چه می تواند باشد جز جواب "سرمایه -
بان بزرگ". در این جنبه؟ آیا این "سرمایه داران بزرگ خد شاهی"
جواب طبقه کارگر به این سؤال رفاهت خواهد داد؟ حزب توده
بب آگاه است که این ساله مطرح است و جواسرا هم از خالآ داده
رد؛ برقراری رژیم از نوع رژیم فعلی عنوان از همین کاراباری جنب
ایت "سرمایه داران بزرگ خد شاهی". به آنها قول می دهد که
رژیم طبقاتی را در چارچوب "رژیم نوجویوان" حیس خواهد کرد البته
نورس برسد و مبارزه طبقاتی خود حزب توده را کارفرزند و افسان
دا. حال آنکه برخورد انقلابی از قبل برآیند مبارزه طبقاتی را بشود
حدود به چشم انداز بورژوازی - آنها هم از این نوع که حزب توده
ج می کند - نمی کند. اینکه پس از برانداختن رژیم دیکتاتوری چه
حکومت و دولتی برقرار خواهد شد از قبل قابل پیش بینی "نیموسنی"
نیست - تعیین کننده تناسب نیروهای طبقاتی در فرآیند خود مبارزه
است. ولی هدف کمونیست های انقلابی برقراری "رژیم نوجویوانی"
نیست. هدف آنان برقراری حکومت پرولتری است، زیرا که بدون آن غیر
خواست های پرولنایا و سایر اقشار تحت ستم که با مبارزه خود پس
انداختن رژیم را می ساخته اند قابل تحقق نخواهد بود.
چگونه این جنبه حیاتی و اساسی مبارزه طبقاتی در اوایل قرن
بیستم در رابطه با چشم انداز انقلاب روسیه در نظری انقلاب سداوم
فروله شد از رجوع شود به تاریخ و چشم اندازها، نوشته ترویسکی،
انتشارات طلیمه، ۱۳۵۵. این دوام بین تحقق تکالیف دگرگانه
و تکالیف سوسیالیستی فقط یک جنبه از این تئوری است. دومین جنبه
دوام مربوط به خود جامعه تازه شروع می شود. با گذر به جامعه
کمونیستی و در طی مبارزه داخلی مداوم، همه عناصیات اجتماعی
دستخوش تغییر و تبدیل خواهد شد. و سومین جنبه آن مربوط به
دوام انقلاب از سطح طی به سطح جهانی است، یعنی عملیست
بین المللی بودن انقلاب سوسیالیستی. بقول خود ترویسکی، "انقلاب -
سوسیالیسم یک اصل مجرد نیست بلکه انعکاس تئوریک و سیاسی عملیست
اقتصاد جهانی، و نظام جهانی نیروهای تولیدی و مایس جهانی عینی
طبقاتی است. انقلاب سوسیالیستی در زمینه طی آغاز میگردد ولی
نمی تواند در این زمینه تکمیل گردد. استقرار انقلاب پرولنایا در جهان
چوب طی فقط می تواند یک حالت موقتی داشته باشد حتی اگر به منظور
تجارت اتحاد شوروی نشان دادند، بطور طویل مدت - در یک
دیکتاتوری پرولنایا ایزوله شده، همراه با موقیبت های کسب شده،
تصاد های داخلی و خارجی بطور اجتناب ناپذیری رشد خواهند نمود.
حکومت کارگری اگر ایزوله باشد سرمایه جانی این نهادها خواهد
شد. تنها راه نجات آن فقط در دست سوسیالیست است.

خواهد بود - اثر از این نقطه نظر به نام « انقلاب ملی » یک کل نام - بذات نیست، بلکه فقط حلقه ای از زنجیر انقلاب جهانی است. « انقلاب جهانی یا وجود همه فراز و نشیب هایش یک پروسه مداوم است. » (انقلاب پیگیر، انتشارات نابوس، ۱۳۵۲، صفحات ۴۴ و ۴۵).

بدین ترتیب تئوری انقلاب مداوم بود پیش ترین و موجزترین وطنی - ترین وجهی اساسی ترین گرایش های عینی دوران ما را بیان می کند: « مداوم مبارزه برای تحقق تکالیف، درازنای مبارزه برای تحقق تکالیف سوسیالیستی؛ « مداوم انقلاب از سطح ملی به سطح جهانی؛ و « مداوم انقلاب در جامعه در حال گذار تا جامعه کمونیستی. » و دقیقاً به این دلیل با انحطاط انقلاب پرولتری در شوروی و رشد و تحکیم استالینیزم هر سه جنبه آن هدف محلات شد بدین بورکراسی قرار گرفت و بجای آن یافته های ایدئولوژیک مارکسیست نتایج چابکترین شد که در واقع توجیه سیاست های ضد انقلابی بورکراسی بود در سطح علمی و دیوانه اقلی - این تحریف و تحریف تئوریک انقلابی به تنها در گذشته باعث شکست بسیاری انقلاب ها شد، بلکه تا به امروز هم چنان سردر -

گن و اقتصادی ایجاد کرده که گرایش های نظیر طرفداران ۱۹ پیچین تئوریک را به چنان هدیه ان گویی ها و می دارد که از نیروهای ارتجاعی ضد استبدادی و ضد استعماری و استبداده از عوامل مرتجع برای بسیج زمینگشان سمیت می کنند.

این تحریف و تحریف تئوریک چگونه رخ داد و در عمل و تجربه مبارزات طبقاتی چه به بار آورده؟

انقلاب پیروزید، پرولتری در روسیه، میراث قرن ها طب ماندگس و وحشیانه فئودالی نصیبت شده بود - علاوه بر این خرابی های ناشی از جنگ جهانی اول و متعاقب آن دو سال و نیم جنگ داخلی کشور را بگلن بریان کرده بود - صنایع کثیر از یک پنجم سطح قبل از جنگ تولید می کردند و وضع صنایع سنگین از انبوه بدتر بود - از هم پاشیدگی صنعت طبر به متلاشی شدن عادل بین شهر و روستا نیز شده، روستایان دیگر به خود را به شهرها نمی دادند، زیرا که شهر چیزی نداشت که درازای آن به روستا به دهد.

طبقه کارگر بسیار ضعیف شده بود - بسیاری از آگاه ترین کارگران در خطوط اول جبهه در جنگ داخلی کشته شده بودند - بسیاری دیگر، به علت بیماری در شهرها، به روستا بازگشته بودند - تا سال ۱۹۲۱، سکو فقط نصف و پتروگراد فقط یک سوم جمعیت سابق را داشتند - در پایان این هفت سال جنگ جهانی اول، جنگ داخلی و مبارزه امپریالیستی، یک خشکسالی نیز مزید بر پشت شد و یکی از بدترین فصل ها در تاریخ روسیه را به بار آورد - تا پایان سال ۱۹۲۱، ۲۶ میلیون نفر از گرسنگی و یورگ بودند - در این شرایط بود که بلشویک ها برای بهبود این شرایط از مارس ۱۹۲۱ شی تئو اقتصادی را پت New Economic Policy) را به اجرا گذاشتند - اولین هدف بن احیای

تولید کشاورزی و برقراری عادل بین شهر و روستا بود - یانگدی که قبلاً بر صنایع جنگی بود اکنون بر تولید اشیاء مصرفی گذاشته شد - دهقانان تشویق می شدند که هرچه بیشتر به کشت غله بپردازند و برخلاف دوره جنگ داخلی که ارتش سرخ مازاد غله دهقانان را صاحب می کرده و به شهرها تحویل می داد، در این دوره به دهقانان اجازه داده شد که قسمت مده محصول را نگاهدارند و خود در بازار بفروشند - در دوره قبلی، از آنجا که صنایع مده محبت هدایت دولت در جهت تأمین نیازهای ارتش و همی می شد، به تولید اشیاء مورد نیاز دهقانان لطفه خورده بود و به این جهت دهقانان انگیزه ای برای کشت غله بیش از احتیاجات مصرف خود نداشتند - در دوره تب استقرار برخی صنایع خصوصی نیز مجاز گردید - ولی دولت کارگری کنترل بخش های تعیین کننده را در دست خود نگاهداشت یعنی اساساً اداره قسمت اعظم صنایع سنگین، انحصار تجارت خارجی، انحصار ارتباطات و سیستم بانکی.

سیاست به با موفقیت نسبی در افزایش تولید کشاورزی و صنایع سبک پیروز شد - تا آوریل ۱۹۲۲ یعنی در عرض دو سال تولید کشاورزی به ۷۵ درصد سطح ۱۹۱۳ رسید - تا سال ۱۹۲۲ تولید صنایع روستایی و پیشه وری به ۵۹ درصد سطح تولید قبل از جنگ رسید - ولی همراه با این موفقیت ها دولت کارگری با سال ها جدیدی نیز پیروز شد - تاگید بر صنایع سبک باعث شد که رشد صنایع سنگین سرعت صنایع سبک پیش تر شود - در بخش صنایع سبک که استقرار تولید خصوصی

یعنی تولید با انگیزه خود و اجازه داده شده بود، بیماری بسیار سرعت رشد کرد - تا سپتامبر ۱۹۲۲ از کل نیروی کار ۳ میلیون بلسروه نیم میلیون بیکار بودند - از طرف دیگر فشارهای از میان کارخانه و متخصصین در سالن ها شویوند، وابسته های تجاری و مشخصین در حال رشد بودند - تا پایان سال ۱۹۲۲، ۸۲ درصد تجارت داخلی

متعلق به بخش خصوصی بود - متخصصین و مدیران کارخانه - کسبه در دوران اولیه بعد از انقلاب جایشان را کارگران پر کرده بودند، در این دوره از بسط صنایع دهباره مصدنه بازگشتند و از دولتست کارگری طلب امتیازات فراوان در ازای خدمات خود می کردند و در این حال برای تسهیل دریافت این امتیازات به حزب بلشویک می پیوستند - در سال ۱۹۲۲، ۲۵ درصد از کارهای مدیریت صنایع اصلی شهر - کارگر بودند و فقط به حقم آنها عضو حزب بودند - کسان بعد از این ارقام به ۶۹ درصد تصف رسیده بود - در این سالها نبود کس به نرخ قشر رشد یافته ای از بورژوازی ها هم در زندگی اقتصادی هم در دستگاه دولتی و حتی در صفوف خود حزب شیوع به تئوین گسترده زمینه خادی رشد این قشر از یک سو همان میراث طب افتادگی روسیه و از سوی دیگر لطایف بسیاری بود که طبقه کارگر و سایر توده های زحمتکش در طی جنگ امپریالیستی و بخصوص جنگ داخلی دیده بودند - برخلاف طبقه کارگر و باورانش، این قشر جدید از منافع و امتیازات ما -

دی برخوردار بود که دفاع از آن مستلزم حفظ شرایط موجود بود و هر گونه بسط مجازات توده ای، چه در خود شوروی و چه در سایر کشورهای، بخصوص اروپا، این امتیازات را بخطر می افکند - معافانه کارگر و دفاع از ضمیمه آن بورکراسی بر چنین پایه ای استوار است - مبارزه طبقه کارگر از همان ابتدا آغاز شد - لیکن حتی در سال ۱۹۲۰ نیز به «ناعدماری های بورژواژیک» دولتست کارگری اشاره می کرد - و در پایان ۱۹۲۲ که پس از دوره طولانی بلشویک دهباره به فعالیت سیاسی بازگشت این مبارزه را تسبیحاً دنبال کرد -

ما در اینجا وارد جزئیات این مجازات سالهای آخر زندگی لیسن نمی شویم - اسناد مربوط به این دوره اکنون در مرقاط منتشر شده است - و برخلاف تاریخ ساخته نیکام که در آن پس از مرگ لیسن در مبارزه طبقه این بورکراسی تسامح شد در تاریخ واقعی این مبارزه با مرگ لیسن خاتمه نیافت - چه در سطح جامعه شوروی به شکل اعتراضات کارگری که از اوت ۱۹۲۳ در اعتراض به نتایج سیاست های دولتی شیوع شد و چه در سطح مجازات داخلی حزب بلشویک - اولین گرایش جنگلی اپوزیسیون، بحول مانیفستی بود که ۴۶ نفر از اعضای برجسته حزب بلشویک به گفته مرکزی خطاب کردند - تحت فشار اعضای حزب، بحث وضعی در حزب و در نتیجه پروا آغاز شد - در دوران اولیه بحث، بخش وسیعی از حزب، بخصوص در سلول های دانشجویی، کارگری و ارتش از اپوزیسیون پشتیبانی کردند - در سپتامبر ۱۹۲۲ دیوکسی رساله شیروین را منتشر ساخت و از اواسط این ماه با اعلام پشتیبانی وی از اپوزیسیون، «اپوزیسیون جدید» شکل یافت - در اوایل سال اپوزیسیون چپ از پشتیبانی وضعی برخوردار بود و فقط پس از یک سلسله اقدامات بورژواژیک جناح استالین - نیویوف - گانف بود (نظیر تغییر کارکنان پروا، تهدید به کارگران طرفدار اپوزیسیون به انضباط کار، اخراج طرفداران اپوزیسیون از حزب کوچکترین بهانه ایضا - طی و غیره) که جناح راست توانست اکثریت طغیسی برای غلبه خود بدست آورد - برخلاف طبقه کارگر که این مبارزه از قبل محکوم شکست نبود و مجازین نیز از «انتخابات طغیسی» رهبری انقلاب آکسبر بر سر بردار بودند - همانطور که قبلاً اشاره شد نقطه عطف در مبارزه طبقه بورکراسی شکست موج انقلاب در اروپا و خیزی ماندن شوروی بود -

این تمکیم بورکراسی در شوروی در سطح سیاسی خود را به شکل شروع محلات طبقه تئوری انقلاب مداوم از سال ۱۹۲۴ نشان داد - همانطور که گفتم این تئوری بیان موج سه گرایش اساسی دوران ما است - ۱) برای بورکراسی که بلافاصله در خلف شرایط موجود بود آنچه مورد نیاز بود که تئوری انقلاب بلکه توجیه وجود بود - بدین ترتیب هر سه جنبه تئوری انقلاب آماج حمله قرار گرفت - ولی این گونه محلات منطبق خود را دارد: علاوه بر تحریف تئوری انقلاب می باید آنرا تسامح توجیهی در مقابل آن ساخته و پرداخته شود - در مقابل تداوم مبارزه برای تحقق تکالیف دگرگون و سوسیالیستی، «تئوری خشکسالی

جهاگ کاپچک بهج کرد . جواب جهاگ کاپچک به این تهاپن بهسزوی حزب کمونیست چین بهسارسد ده قابل بهش بهی بود . ۱۲ آوریل ۱۹۲۷-س بازان کومین تانگ کتبه مرکز اتحادیه با کارگری ، مرکز کمونیست ها ، مرکز کتبه های انصاف و رفاه روزنامه ها را اشغال کرد . س کتبه سن و مدافعین این ساختمان ها هکی اعدام شدند . ۱۰ ماههای ماه حزب کمونیست چین به کارگران شانگهای آموخته بود که از کومین تانگ حمایت کنند . اکنون غلی دیر شده بود . با این وصف ۱۰۰۰۰۰ کارگر دست به انصاف زدند . کارگران غیر مسلح در تها هرات خود بسا سلسل های سازمان جهاگ کاپچک رهرو شدند . بعد از این هرگونه مقاومت غنی خوابید .

طبرام این شکست مهیب ، کمترین دست از سیاست خود برنداشت . لفظ اجرای کرد که اکنون دوره جدیدی از انقلاب چین فرارسید ، دوره ای که به ساختمان بهروزی ملی به جناح ارتجاع پیوسته ، و بنابراین متحد اصلی ، جناح "چپ" کومین تانگ است و از آنجا که مرکز قدرت این جناح چپ در پوهان است ، اکنون مرکز انقلاب از شانگهای به پوهان منتقل شده است !

در حالی که سیاست چنین آرز کمترین تروتنکی از همان ابتدا با انحلال حزب کمونیست در کومین تانگ مخالف بود ، عقیده او حزب کمونیست چین می باید استقلال خود را ، سر برافزار از هرگونه توافق ملی با هر جناح کومین تانگ ، کاملاً حفظ کند . کارگران و دهقانان راستگ از کومین تانگ سازمان دهد و بجای ترویت آنان با روحیه اتحاد بسه کومین تانگ ، استقبال از "ارتش ملی انقلابی" پایان بیاورد که بهیچیز به کومین تانگ ، هیچ یک از جناح های کومین تانگ ، اتحاد نکند و کارگران و دهقانان را در جنازه استقلال خودشان به کسب قدرت و حل مسأله ملی ، کوفه کردن دست امیرالست ها از چین ، صاحب و تقسیم زمین های عده مالکین ، با کت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی رهبری نماید . این دقیقاً همان موضعی بود که کمترین در سالیهای اول داشت . برای مثال رجوع شود به ترحای کتیره های دوم و چهارم کمترین در این رابطه . ا پس از کودتای کائین نیز تروشکی کتیرا تأکید کرد که لازم است حزب کمونیست چین از کتبه جناح های کومین تانگ ببرد و مستقل دست به تشکیل لشوهای کارگری و دهقانی بزند . باید مستقیماً به دهقانان تکوید که به زمینان "چپ" کومین تانگ اتحاد

کنند و شوهای مستقل خود را بسازند . در طی بهار ۱۹۲۷ جنبش دهقانی در سراسر ناحیه مرکزی چین بسط پیدا کرد . دهقانان زمین های مالکین ، انبارهای احتکار شده را و کالا ها را صاحب کردند و شروع به سازمان دادن تولید ، ساختن مدارس ، و تفریه کردند . در کس العمل به این جنبش مالکین با استفاده از جناح های پتنتیسان جهاگ کاپچک در ارتش دهقانان حمله ببردند . دهقانان بسه جناح "چپ" کومین تانگ که حزب کمونیست هم در اتحاد با آن نبود روی آوردند ، ولی پایه این اتحاد این بود که زمین های زراعت مسا سیاستمداران ، امیرین دولتی و مالکینی که با حکومت پوهان مخالف نبودند دست نخورد . مسلح کردن دهقانان برای دفاع از خود می توانست جنبش خود ای دهقانی را بیش بسط دهد و حکومت پوهان با این مخالف بود . حزب کمونیست چین هم که با سیاست های کمترین استالینیستی دست و پایشه حکومت پوهان بنته شده بود هیچ اقدامی در آورده کردن دهقانان در دفاع از خود نکرد . هیچ حتی زراعت های "چپ" نیز بهراس افتاده ، یکی پس از دیگری بسه جناح مخالف دهقانان پیوستند و خود شروع به سرکوبن دهقانان کردند . در ضمن حزب کمونیست چین را هم از کومین تانگ اشسراج کردند (۱۵ ژوئیه ۱۹۲۷) . "مخاطفانه" رکن دیگری از بلوک چهار طبقه ، "جبهه بهروزی شهری" نیز به انقلاب پشت کرد . هزاران هزار رهبر جنبش دهقانی در روسا های مرکزی چین اعدام شدند . سخت ترین ضریات بر انقلاب چین وارد آمد . بود بالاخره این ضریه نهایی کمترین را از خواب بیدار کرد . کتبه اجرائی بین الطل کمترین در ۱۴ ژوئیه اعلام داشت : "فتش انقلابی حکومت پوهان بپایان رسیده است" در حال تبدیل به یک نیروی ضد انقلابی است . " با یک چرخش جدید و متضاد درجه کمترینی که در عرض دو سال شرایط انقلابی جلوی حزب کمونیست چین را در هرگونه فعالیت مستقل انقلابی گرفته بسوده اکنون به حزب کمونیست چین دستور می داد که توده ها را برای انصاف آباد و کند . ولی این نگرانی بهیچ خیلان در برود . جنبش خود ای

شکست سختی خود به بود و این فهم های برانگنده ، در شرایطی کتبه موقع طب کشینی مرتب و با انضباط و تجدید قوا برای فریتهای آینده بود ، سرافا نیروی بیشتری از انقلابین را تلف کرد .

شکست انقلاب دوم چین نخستین تالونی بود که انقلاب سیمعمرانی برای احیای "شوروی" انقلاب مرحله ای برداخت . ولی به مسأله اخیرین نبود و تا به امروز نیز به مشکل متضاد خود در سطح شهری و چنه در سطح طنکره این مرحله بندی ها کتیرا خود را نشان داده اند . از جنبه طبقه بندی تضاد ها بین تضاد های اصلی و فرعی نیز میان دیگری از همین مرحله بندی هاست ، با همان اشکالی که قبلاً بحث شد و در ربط با همان تطبیق که از مرحله بندی انقلاب منتج می شود .

در واکنش به شکست انقلاب چین و همچنین از وحشت مسأله سیاسی که سیاستهای بورژوازی در داخل شوروی ایجاد کرده بود ، رشتند لولاک ها ، احتکار شد از طرف آند و مطالبات و مطالبات از این اهرم اقتصادی از دولت شوروی می طلبیدند و وجود خود دولت کارگری را بخاطر می انداختند ، بورژوازی هم در صحنه سیاست بین الطلسی هم در صحنه سیاست داخلی نگرانی بهیچیز و در این دوره کتبه " دوره سوم" معروف شد ، همکاری و وحدت جل یا هر سازمان غیر-کمونیست " انحراف اپروتونیستی و دست راستی" شفاخته شد . در دهه اول شوروی نیز سیاست اشتراکی کردن بزور کشاورزی و بسط صنایع سنگین با سرش غیرقابل تحقق آغاز شد که خود بحث فصل جداگانه ای است . ا توجه تئوریک این نگرانی به چپ در "تحلیل" استالینیزم در فاشیزم و سیاست هائی که از چنین بنشی منتج می شد بیان خود را افت . این بنیش از فاشیزم که ابتدا در رابطه با رشد فاشیزم در آلمان افته شد بعداً تصمیم یافت و در این دوره به جای تحلیل شرایط شخصی هر کشور بصورت کتبهجای شفاخش هر مسأله ای در همه کتبه " کاربرد" پیدا کرد . در همه جا پیش چپ نهائی بود برای پشت کردن حزب کمونیست به سایر سازمان ها و احتکار از وحدت در سازمانی مشخص . "حزب کمونیست یونان" حزب ارضی " Agitation Party" یا که حزبی همگون ، با برنامه ای بورژوازی برای حل مسأله ارضی بود و در میان دهقانان پایه وسیعی داشت "فاشیزم ارضی" می خوانند و به دهقانان یونان حزب بکل پشت کرد . ا طوله "مبارکو فاشیست" نیز از اختراعات همین دوره است !

بنا به تئوری فاشیزم کمترین ، فاشیزم و سوسال دگرگانی کتبه برجسب سوسال فاشیزم" بر آن زده شد (او با هر سازمان در تحلیل نهایی بورژوازی دیگری بود و کتله بکد بگرم "برادران دولت" و نه در تضام با هم . در این دوره آلمان از یکی از شدیدی ترین بحران های اقتصادی می گذشت و فاشیزم در حال رشد و بسط وسیع بود . تضاد یک سیاست منحصر حزب کمونیست و یک واکنش واحد از طرف طبقه کارگری می توانست جلوی فاشیزم را بگیرد .

در سال ۱۹۲۰ حکومت انقلابی حزب سوسال دگرگانی ، حزب کاتولیک مرکز ، و حزب مردم سقوط کرد . هایدنیش بروینگ ، رهبر حزب مرکز ، به سمت کتسول اعظم منصوب شد . از آنجا که بروینگ کتبهت پارلمانی نداشت ، مستقیماً حکومت می کرد . برای آنکه بحران سرمایه داری به دوش طبقه کارگر بیفتد و بیخروج آواز این بحران بهیون آید ، بروینگ بودجه بیمه های اجتماعی را بسخت تقلیل داد ، کارمندان دولت را دست به دست منتقل کرد ، حقوق و دستمزدها را کاهش داد و مطالبات کارها بالا برد . در انتخابات سپتامبر ۱۹۲۰ رأی نازی ها از ۸۱۰ هزار رأی سال ۱۹۲۸ به ۱/۴ میلیون رسیده بود . ۵۰ پیمان سال ۱۹۲۰ سازمان هیطره به ۱۰۰ هزار نفر رسیده بود . رأی کتبه نیست ها نیز از ۲/۴ میلیون به ۱/۵ میلیون افزایش یافته بسود . از این افزایش رأی ، حزب کمونیست آلمان اینطور نتیجه گرفت که دیگر پایان کار فاشیست ها نزدیک شده است . اکنون بوقلم حمله به "سوسال فاشیست" هاست .

برخلاف این ارزیابی حزب کمونیست آلمان ، تروتنکی از همان ابتدا در نوشته های خود رشد فاشیزم و خطری را که این رشد توجیه جنبش کارگری می کرد به حزب کمونیست هشدار می داد ، و در فعالیت شخصی دامنه این خطر ، سیاست تشکیل جبهه واحد با کارگران سوسال دگرگانی و غیر حزب را برای مبارزه طبقه فاشیزم خواهی می دانست . پایه این ضرورت جبهه واحد در جاززه طبقه فاشیزم بر این نوم استوار بود که رهبران سوسال دگرگانی جایزه جزئی را طبقه خطری می خوانند

نداخت کند «برعکس» دقیقاً سیاست های سوسیال دگرگونی در کشور
«حفظ کاپیتالیسم بود» که راه را برای رشد کاشیزم باز کرده بود «بخرا
قتصادی توده های وسیعی از کاستیکاران خانه خراب، پیشه وران و
کسبه، جوانان بیکار، و حتی برخی کارگران را چنان بیچاره و مستأصل
رزد بود که به صیان سربردشته بودند. سوسیال دگرگونی بجای
صحیح طبقه کارگر طبقه سرمایه داری و ارائه راه حل پرولتری برای بحران
جنگ با سیاست کاپیتالیسم آلمان سلامت می کرد. تنها آنتزادسوی
نه این توده های مستأصل را بسنج و به خود جلب می کرد جنبش
فاشیستی هیتر بود.

معهد، بدین یک سیاست صحیح در مورد سوسیال دگرگونی،
انقلاب در آلمان مکن نبود. سوسیال دگرگونی بزرگترین حزب آلمان بود،
تا بلا بر جنبش اتحادیه های کارگری غالب بود، در آخرین انتخابات
بخش ۲ میلیون رأی آورده بود و میلیون ها کارگر این حزب را برهبری
خود می شناختند. این توده های کارگر آماده بودند طبقه فاشیزم
چاره کنند، بدون اینکه هنوز به این سطح از آگاهی سیاسی رسیده
باشند که به خیانکاری رهبران خود می پرداخته باشند و حزب کمونیست
رئی آورده. حزب کمونیست آلمان با بزرگترین «سوسیال فاشیست» زدن
برهبران سوسیال دگرگونی بهترین بهانه را بدست این رهبران می داد
که از تشکیل جبهه واحد با حزب کمونیست در چارزه طبقه فاشیزم
سر باز زنند.

اینکه طبقه کارگر بین احزاب مختلف، بهترین آنها حزب سوسیال
دگرگونی و حزب کمونیست، تقسیم بود و اینکه فاشیزم به خطر اساسی نه
فقط طبقه حزب کمونیست بلکه طبقه سوسیال دگرگونی و تمامی جنبش
مختلک کارگری بود. تشکیل چنین جبهه های واحدی را ضروری و مکن
می ساخت. از دفاع از مقر احزاب به های کارگری و مراکز حزبی گرفته،
تا دفاع از جنبش، از انتخابات، از تظاهرات و حتی دفاع از حقوق
ایستادگی کارگران که روزنامه خود را آزادانه بفرستد، در تمام
این موارد همکاری مشترک بین کمونیست ها و سوسیال دگرگونی ها یک
ضرورت ابتدائی و حیاتی بود. و دقیقاً تنها از این راه نتیجه چارزه مشترک
و اتحادی اینک رهبران سوسیال دگرگونی حاضر و قادر به چارزه واقعی
طبقه فاشیزم نیستند بود که کارگران سوسیال دگرگونی را مکن بسوداز
رهبری خود جدا و به کمونیست جلب کرد.

آنچه که فاشیزم را از سایر اشکال ارتجاع کاپیتالیستی متمایز
می سازد دقیقاً ماهیت آن بهانه یک جنبش توده ای است. فاشیزم با
استفاده از استعمال توده های خرد و پرولتر که بحران کاپیتالیسم خانه
خرابشان کرده، آنان را به صورت جنبش مختلک برای خلاصی کردن طبقه
سازمان های کارگری بکار می برد. تنها نیروی که می تواند در مقابل آن
مقاومت کند و راه حل خود را در مقابل جامعه قرار دهد طبقه کارگری
است. چنانچه رهبری صحیح داشته باشد. در مقابل این خطاها
گرفتاری و بخش آلمان این چنین چون چپ بین اهل آلمان نیست ها
نیستند می زدند که ما بین «محمی طبقاتی» دگرگونی و فاشیزم تفاوتی
نیست و با هم قرار می رسند در که آیا همین حکومت پرولتر که حکومت
نظامی اعلام کرده، مزد ها را چنین تقلیل داده، احصایها را محرفه
نویس کرده، آیا همین حکومت، فاشیزم نیست؟

هرچه بحران اجتماعی در آلمان حدت می گرفت بیشتر روشن می شد
که در مقابل پرولترها فقط در راه بود: انقلاب سوسیالیستی یا توجش
فاشیستی. در طی سال ۱۹۳۱ نظامیان هیتر از صد هزار نفر به چهار
صد هزار نفر بالغ شد. زود خورد بین دسته های نازی و کارگران هر روز
ریخ می داد. مبارکی تا سال ۱۹۳۲ به پنج میلیون رسید بود، دست
زده و تعداد اجتماعی بازم تقابل داده شده بود. در انتخابات
بیاست جمهوری آوریل ۱۹۳۳ رای نازی ها به ۱۲/۴ میلیون رسید.
سوسیال دگرگونی بجای چارزه طبقه فاشیزم از ملیتاریست بیاعفانه کار،
هیند نیرگ، شخصیتی کرد. هیند نیرگ، پرولتر را از کار برکنار کرد
و فرانتس فون پاپن را جانشین وی ساخت. پاپن چند ماه بعد حکومت
سوسیال دگرگونی پرولتر را محول و خود را به سمت صدر حکومت پشورس
مستول کرد. در انتخابات پارلمانی تابستان آلمان این سال نازی ها ۱۲/۷
میلیون رأی آوردند. سوسیال دگرگونی ۲/۹ میلیون و حزب کمونیست
۵/۳ میلیون.

در تمام این دوره موقع حزب کمونیست آلمان این بود که امهدام
تقسیم سوسیال دگرگونی را در طبقه کارگر به شرط لازم برای شکست

فاشیزم است و از آنجا که حکومت فاشی هم برای چندین ماه فاشیزم
رد در حکومت رسیدن فاشیست ها صرفاً کمک به افشاشدن آن است. در
انظار توده ها خواهد کرد و آنوقت نسبت به خواهد رسد. حزب کمونیست
نسبت آلمان این را نمی فهمد که اگرچه از نظر تاریخی این صحبت
دارد که سوسیال دگرگونی نیز مانند فاشیزم دفاع دولت پرولتری و
سازمان انقلاب پرولتری است، ولی این روش از حکومت پرولتری هیچ
یک معنی نیستند. حکومت سوسیال دگرگونی بدون وجود طبقه
فاشی، بدون وجود سازمان های توده ای کارگران، بدون وجود
مادیه های کارگری امکان ندارد. دقیقاً از طریق این سازمان هاست
حکومت سوسیال دگرگونی از مناسبات پرولتری دفاع می کند. حال -
و رسالت تاریخی فاشیزم خود کردن نظام اشکال سازمان های کارگران
ت از اتحادیه های کارگری گرفته تا احزاب سیاسی طبقه کارگری
دارد داشتن فاشیزم و سوسیال دگرگونی یعنی اینست که حزب
بیست وجود با عدم وجود سازمان خود ش را هم یکسان می دانند.
نقطه به این دلیل که فاشیزم همه سازمان های کارگری را خرد می کند،
تاز و ضرورت تشکیل جبهه واحد دفاعی طبقه فاشیزم وجود دارد.
ب کمونیست آلمان با سرمایه زدن از این تکلیف اساسی، کارگران را
اکتد، تقسیم وی دفاع بحال خودشان رها کرد و راه را برای
دست رسیدن هیتر و نابودی خود حزب و سایر سازمان های کارگری
ر گذاشت.

هرچه بحران اجتماعی وخیم تر می شد، برای پرولتر آلمان روشن
می شد که چاره ای جز راه هیتری برای حل بحران نبوده است.
۲۰ ژانویه ۱۹۳۳ هیند نیرگ هیتر را به مقام کسول اعظم منصوب
کرد. در او خرفه نازی ها پارلمان آلمان را به آتش کشیدند و
زب کمونیست را محکم به انتظار کردند. روز بعد هیند نیرگ فرانس
اد کرد که تمام بخشهای قانون اساسی را که آزادی بیان، مطبوعه
ت، مجمع، شکل و سایر حقوق مدنی را تضمین می کرد، منقح کرد
و به نیرو فاشیزم شروع شده بود.

با این وصف در ۲۷ آوریل ۱۹۳۳ کمینشن اعلام داشت که خطا
بته مرکزی حزب کمونیست آلمان در دوره اخیر و تا روی کار آمدن هیتر
ملاً صحیح بوده است! اول واقعیت این شکست طبقه کارگری
الاخره پرولتر سوسیالیستی را هم نشان داد. نشان دادنی که این
از پرولتر سوسیالیست و مستقره را به دست بد این پرولتر شدن انداخت
کنون فرابود که چارزه طبقه فاشیزم از طریق اتحاد با سوسیالیست
فرانسه («امپریالیست های دگرگونی») و از طریق انقلابی احزاب
کمونیست با «پرولترای دگرگونی» کشورهای خود صورت گیرد. بنا بر این
تویزه شد، توده های زحمتکش در کشورهای سرمایه داری بر سر دو
راهی پرولتر دگرگونی یا فاشیزم قرار داشتند. واقع است که از بین
این دو انتخاب اولی بیفیع توده هاست و از آنجا که جناحی از پرولترای
بیز مخالف فاشیزم است و طبقه کمونیست ها در همه جا سعی در تشکیل
جبهه های خلقی ضد فاشیستی برای چارزه طبقه فاشیزم و استبداد
پرولتر دگرگونی است. اکنون موقع چارزه برای خواست های طبقاتی
توده های زحمتکش رسیده است. ابتدا چارزه طبقه فاشیزم و استقرار
پرولتر دگرگونی، بعد اصلاحات اجتماعی. این سیاست جبهه
خلقی در واقع معمم سیاست «انقلاب مرحله ای» خشکی به کشور -
های امپریالیستی بود، و اشکال اساسی آنهم دقیقاً در این بود که
چارزه اندازی چارزه طبقه فاشیزم و چارزه پرولترای برای ارائه راه حل
خود به بحران اجتماعی را نمی دید. فاشیزم در واقع بین بحران صحیح
اجتماعی است، همین ایست که این بحران ملیونها انسان مستأصل
و خانه خراب را در جستجوی راه حل رهنده ای به سوی فاشیزم سوق
داده، همین ایست که پرولترها توانسته با ارائه راه حل خود ایست
توده ها را به جبهه خود بکشاند. در چنین شرایط بحران اجتماعی
مبارزات طبقاتی در تمام سطوح تشدید می یابد، پرولترها و سایر اقشار
تحت ستم برای پایان دادن بکل نظامی که زاید به چنین بحران هاست
است بحرکت در می آیند و به شرط داشتن رهبری صحیح حاضر و قادر به
برانداختن این نظام و استقرار راه حل خود هستند و تنها برهمنای
چنین چارزه طبقاتی است که نیروی لازم و محرک طبقه فاشیزم را می توان
سازمان داد. حال آنکه «راه حل» جبهه خلقی سطرن خود را بدون
است. سازمان نظامی، اتحادیه ها و احزاب تحت ستم به چارزه پرولتر

استقرار مجدد. همان سیستم استعمار و بنام دومی است و دقیقاً به این دلیل جایزه غلبه فاشیسم را هم به شکست می‌کشاند. برعکس با توهم استالینیزم جمع جبری "بوروکراسی دیکتاتور" و "بولشویسم در جنبه خلقی ضدفاشیستی" می‌پوشد و چون به نیروی جنبه ضدفاشیستی نمی‌افزاید "بوروکراسی دیکتاتور" عملاً جایزه‌ای غلبه فاشیسم نمی‌کند. بر فرض هم که در چنین جایزه‌ای دیگر باشد توافق مایه ملی در جنبه نوسیندر سیستم استقرار جنبه بورژواژیک و تصدیف اینکه بورژوازی از کنگم بورژوازی دیکراسی با فراتر نخواهد نهاد نیست - در مثل تنها نتیجه تشکیل این جنبه ها و پیوستن از ائتلاف طبقاتی با بورژوازی یعنی بورژوازی تمام شد که با خلق سلاح کردن سیاسی بورژوازی موفق به جلوگیری از انقلاب و استقرار مجدد سرمایه داری می‌شود.

سیاست "جنبه خلقی" ابتدا در فرانسه (از اواخر سال ۱۹۳۵) و سپس در اسپانیا (۱۹۳۶) مکتوب شد. "جنبه خلقی" در فرانسه به شکل ائتلاف انتخاباتی بین احزاب کمونیست، سوسیالیست و حزب بورژوازی رادیکال بود. انتخابات ۱۹۳۶ لئون بلمو، رهبر حزب سوسیالیست، را به صدر حکومت نشانید. این پیروزی انتخاباتی جایزات بود. ای را قوت بخشید و ملتپوین ها کارگر به اجتناب و اشغال کارخانه ها دست زدند. رهبران حزب کمونیست و حزب سوسیالیست بجای سازماندهی این جایزات و رهبری آن غلبه فاشیسم و غلبه سرمایه داری تمام سعی خود را در محدود کردن و خواباندن این جایزات نگار بستند که مبادا "بوروکراسی دیکتاتور" از ترس انقلاب اجتناف سیاسی به آتش فاشیسم "بافتد. استالینیزم می‌خواست جلوی روی کار آمدن فاشیسم را با این وجه به بورژوازی که انقلاب اجتماعی نخواهد شد و احتیاجی به فاشیسم نیست بکشد. بورژوازی فرانسه نیز پس از آنکه با استفاده از این نقش احزاب رفرمیست و کمونیست توانست تعادل و یکا از دست رفتن اثر را بدست آورد شروع به حمله به کارگران حارز و معارین خود حزب کمونیست کرد و آخراً را نیز در مقابل هیتر پس هیچ جایزه سرخم کرد.

ولی شاید در هیچ کجا سیاست "جنبه خلقی" نتایج فاجع تر از شکست انقلاب اسپانیا نبار نیارود. در اسپانیا نیز انتخابات فورسبه ۱۹۳۶ حکومت "جنبه خلقی" را روی کار آورد. از نظر توده ها پیروزی احزاب کمونیست و مخصوصی حزب سوسیالیست که نتواند بین حزب کارگری در اسپانیا بود اوضاع را برای شد بد جایزات بسیار ساده تر کرده بود. بدنیال پیروزی انتخاباتی جایزات بود. ای شد بد یافت. دهقانان زمین های مالکین و کلیسا را تصاحب می‌کردند، کارگران کاری- نشاندها را اشغال کرده، تحت کنترل کوهه های کارگری را آوردند، مجلس ها کارگری دیگر جنگ غلبه باند های فاشیستی و برقراری نظم خود بسر خیابانها بودند. در ۱۷ ژوئیه ۱۹۳۶ ارتش اسپانیا در مراکش رهبرها را برال فراتر غلبه حکومت "جنبه خلقی" سرشور شد. اذت واکتشی قوی بورژوازی اسپانیا در مقابل این طغیان فاشیستی، از طرفی مجلسین های کارگری و سایر ارگان های خود بخودری دفاعی حیرت انگیز بود. در سراسر اسپانیا ارگان های قدرت کارگری شروع به ظهور کرد. مخصوص در کاتالونیا قدرت در دست کوهه مرکزی مجلس های فاشیست - زمین ها در تصاحب دهقانان و کارخانه ها تحت نظارت

لکتورهای کارگری بود. شاید در هیچ کجای دیگر فقدان رهبری انقلابی به این وضوح و به این توانایی ظاهر خود را نشان نداده باشد. ارتش اولیه مراکش شکل از سازمان اجیر مراکشی بود. اعطای استقلال به مراکش از طرف حکومت اسپانیا می‌توانست فوراً پایه این ارتش را خنثی کند. ولی چنین اقدامی با سیاست سازش پیروی با بریتانیا و فرانسه مغایرت داشت، چه مکن بود که این اعطای استقلال به جنبش های استقلال طلبی در مستعمرات فرانسه و بریتانیا در شمال آفریقا سبب پیروی تازه ای بشوند. از طرف دیگر ظهور ارگان های قدرت کارگری در مراکش به طغیان فاشیستی ارگان خود نظام سرمایه داری در اسپانیا را با خطر انداخته، بهم آن می‌رفت که انقلاب اجتماعی توافق استالینیزم با "سوسیالیست های دیکتاتور" را در حفظ کاپیتالیسم بخاطر اندازد. بهر فرض می‌باید جلوی انقلاب گرفته شود. حکومت "جنبه خلقی" بجای تسبیح و جایزه غلبه فرانکو شروع به حمله به دستاورد های جنبش خود. ای کرد. جلوی دهقانان را در تصاحب زمین ها گرفت. بجای اینکه با توجیع بلاغی زمین به دهقان ها پایه توده ای فاشیسم در میان اقتدار خرد. بورژوا را خنجم کند و جلوی سازمانی فرانکو در

جان دهقانان را از این طریق بگیرد، حکومت "جنبه خلقی" حسی در جاهالی که دهقانان خود بخود به تصاحب زمین دست زد. بود که جلوگیری از این کار برداشت، و با اینکار به جایزه غلبه فاشیسم کلمه جبران ناپذیری زد. دهقانی که جلوی جایزه اثر بر زمین گرفته شد. بود بچه در لطمه ارتش فرانکو بچند امضا نظر برقراری "بوروکراسی" حکومت "جنبه خلقی" برای حفظ نظم بورژوازی شروع به سرنگن صنایع اشتراکی شده از کوهه های کارگری و از همه اینها مهتر شروع به اشغال مجلس های کارگری و ساختن ارتش فاشیستی بورژوازی کرد.

در مقابل این اقدامات حکومت "جنبه خلقی" آثارشست ها بنا نهمیدن ماهیت دولت و ضرورت بدست گرفتن قدرت، و سانسیت های POUUM با توانیات و دولتی های پایان ناپذیر راه. را برای شکست های اولیه جنبش توده ای هموار کردند و خود آماج حملات بعدی حکومت "جنبه خلقی" شدند. حکومت "جنبه خلقی" بجای جایزه غلبه فاشیسم به دستگیری کارگران حارز و کشار رهبران آثارشست و POUUM مشغول بود. با مبادا "بوروکراسی لیبرال" از ترس انقلاب اجتناف سیاسی به آتش فاشیسم بناهاند. شود.

با شکست جایزات طبقاتی راه برای پیروزی فرانکو در جنگ داخلی هموار شد. حتی در جنگ داخلی نیز که نظامی اتحاد شوروی به جنبه ضدفاشیستی محدود و منوط به باوقفت "متحدین" امپریالیست وی بود. بریتانیا و فرانسه خوب می‌دانستند که پیروزی جنبه ضدفاشیستی در جنگ داخلی خطر انقلاب اجتماعی را بدنیال دارد. مزارس آنها از این انقلاب بیشتر بود تا از پیروزی ارتش فرانکو. و برای تصیاد شوروی حفظ توافقی با بریتانیا و فرانسه مهتر بود. تا پیروزی انقلاب اسپانیا، حتی اگر دومی می‌باید فدای اولی شود.

کارست سیاست "جنبه خلقی" محدود به جهتات قبل از جنگ جهانی دوم نبود. پس از جنگ نیز نوع جایزات طبقاتی پس از پیروزی مقاومت غلبه فاشیسم بود احزاب کمونیست به حکومت های بورژوازی و خواباندن جایزات از این طریق بود که شکست نشانده شد. یک سوهه از این سیاست را در ایران هم به شرکت حزب توده در کابینه قسوم دیدیم. آنچه وجه مشترک کلیه این جهتات است اینست که بورژوازی با شرکت احزاب کمونیست در حکومت از نفوذ آنها پر جنبش توده ای برای "مهاکودن" جنبش و جلوگیری از بسط آن اشغال کرده، با تصنیف و سردرگمی جنبش اشغال. در این موقعیت قرار می‌گیرد که بمسئلات منظم غلبه آن دست بزند و حکومت قوی بورژوازی و با در صورت لزوم دیکتاتوری نظامی برقرار سازد. برخلاف توهم احزاب استالینیت سازش طبقاتی نه تنها جلوی "سازش بورژوازی" پیروزی "بناج دست راستی" را نمی‌گیرد، بلکه با خواباندن جنبش توده ای راه را برای ارتجاع بورژوازی هموار می‌کند. چهل سال پس از شکست انقلاب اسپانیا و سی سال پس از شکست جایزات پس از جنگ هنوز احزاب کمونیست در پیسی ایجاد ائتلاف با بورژوازی، درین "سازش با نیکی" اند.

در جایزه غلبه این سلسله سیاست ها، چه در سطح ملی و چه در سطح بین المللی، بود که امروزه چون چپ و بخت ها بین المسائل چهارم بخود شکل گرفت. از همان ابتدا ای بروز علامت مرئی پیروکراسی اسپانیا غلبه ناهنجاری های بورژواژیک نیز آغاز شد، چه در سطح جایزه برای دیکراسی حسی، چه در سطح مسائل سیاست داخلی شوروی از ضرورت بسط سریع و با برنامه صنایع سنگین، بسط دت رنجی و داوطلبانه کشاورزی اشتراکی، ...، چه در سطح مسائل انقلاب جهانی در کشورهای که هنوز بریتانیا بقدرت نرسیده بود. انقلاب چین، کوهه انگلیس و روس، جایزه غلبه فاشیسم در آلمان، جایزه غلبه سیاست جنبه خلقی، ...، و چه در سطح بسط و تکامل قوی مارکسیستی و اشتراکی انقلابی (قوی انحطاط بورژواژیک، فاشیسم، برنامه انقلابی و غیره) و ادامه و تکامل خط مشی چهار کنگره اول بین الملل سوم. اینها آن جایزات و آن مسائل هستند که نیکام به یک حرکت قدم از نظر مارکسیست - لنینیست ها تا محیط اعلام می‌دارد. اما خلاصه می‌دانیم که پس کدام مسائل به مارکسیست-لنینیست هائی که نیکام بد آنها اشاره می‌کند مربوط است؟ علاوه بر این این گرایش مارکسیست-لنینیست ها تاریخ - چه جایزه شان، چه در سطح ملی و چه در سطح بورژواژیک، چه بوده است؟ چرا در جایزه غلبه ناهنجاری های بورژواژیک پس از مرگ لنین سامحه کردند و هیچگونه اثری از جایزه شان در تاریخ نیکام نداده است؟ این مارکسیست-لنینیست ها در طی پنجاه سال اخیر

مبارزه طبقاتی، چه کشی، در کجا و به چه شکل، به پیشرفت این مبارزات کرده اند؟ و چگونه است که تا کنون در این چندین سال اخیر به این فرآیندها اند که باید به تحلیل روابط و شرایط جامعه شوروی و جهان پرداخت؟ این چگونه گرایش انقلابی است که از زمان مرگ لنین تا این اواخر ترجیح داد سکوت بکنند تا شرایط همی چهاره برای ظهورش آماده شود؟

برخلاف این نوع مارکسیست-لنینیست ها، بلشویک های واقعی در مقابل ناساد این شرایط مناسب نیروها، جایزه را از قبل شکست خورده و بی حاصل تلقی نکردند و جایزه خود را غلطی در تعیین این شرایط می دانستند. مبارزه اپوزیسیون چپ ابتدا چشم اندازش، اصلاح "بورژوازی و کمپنتین بود. حزبی که نخستین انقلاب پرولتری را به پیروزی رهبری کرده بود یکبار (و با مرگ لنین) استعفاه پیدا نمی کند. هدف مبارزه اپوزیسیون چپ در این دوره اولیه جلوگیری از گسترش نفوذ پارکودان حزب به سیر انقلاب بود. همچنین دستسل هم حتی پس از اخراج اپوزیسیون چپ از حزب بلشویک و طرفداران آن از سایر احزاب کمونیست، اپوزیسیون چپ بین انقلابی خود را فراکمیونیستی از کمپنتین می دانست و بارها اعلام داشت که کاملاً حاضر به قبول انضباط حزبی و پیروی در عمل از سیاست اکثریت کمپنتین و بازگشت به کمپنتین است و برای سیاست های خود، از جمله برای احیای دکراسی درون حزب، حاضر است در داخل کمپنتین بچنگد. درجه انضباط حزب بلشویک و کمپنتین را از قبل و صرفاً بر بنیاد اطلاع من می نمود تصمیم کرد. انبساط لاجالی مرزهای از طریق شکست مبارزه زنده طبقاتی لازم بود. حتی پس از روی کار آمدن میخیل و کولاسی شدن سیاسی حزب کمونیست آلمان، اگرچه اپوزیسیون چپ بین انقلابی ضرورت ساختن حزب انقلابی جدیدی را در آلمان اعلام داشت، ولی هنوز بر این عقیده بود که مبارزه اپوزیسیون انقلابی در آلمان در پیش آید؛ بررسی کامل اشتباهات گذشته، درین آموزش از آنها و شروع به اصلاح خود، با برکنش خلقان کامل هرگونه اعلام زندگی سیاسی در کمپنتین. رهبری استالینمیستی با تأیید سیاست های حزب کمونیست آلمان راه دوم را برگزید و کسبه احزاب کمپنتین در مقابل این تأیید، خاموشی و تسلیم شدند. دیگر روشن بود سازمانی که در رسیدن فاشیسم قدرت تکان نخورده باشد، احزابی که در مقابل تغییرات بورژوازی سکوت سرخم کنند، سازمانهای مرد - اند و هیچ چیز نمی تواند دم حجابی در آن آید. فقط از این تاریخ بعد بود که اپوزیسیون چپ چشم انداز "اصلاح" کمپنتین را کنار نهاد، از لزوم ساختن یک بین انقلاب جدید را اعلام داشته، خود را برای بنیان گذاری احزاب جدید و بین انقلاب جدید آماده ساخت.

تروتسکیسم چیست؟

همه گمانیکه تا کنون ادعا کرده اند "تروتسکیسم و استالینیزم دو روی یک سکه اند"، تا بحال روشن نگردیده اند که از چه نظر و با چه معیار و روی یک سکه اند. ما در اینجا سعی از تکرید استالینیزم را مستقراً مرور کردیم تا نشان دهیم استالینیزم یعنی چه. تا نشان دهیم اهمیت مبارزات اپوزیسیون چپ و ارتباط آن با مسائل مرگ زندگی مبارزات طبقاتی چه بوده است. آنها که ادعا می کنند "تروتسکیسم و استالینیزم دو روی یک سکه اند" باید نشان دهند که تروتسکیسم چیست و تروتسکیسم هم در پیشرفت یا شکست مبارزات طبقاتی همین گونه بسوده است و یا توضیح و تحلیل دیگری برای این شکست های بی درین انقلاب جهانی داشته باشد. و گرفته تکرار "این ها دو روی یک سکه اند" یا بی اطلاعاتی و برخورد غیر متداوله با تاریخچه مبارزات طبقاتی و تکالیف کنونی است و یا تحریف و جعل آگاهانه. در هر دو وجهی نتیجه عملی اثر یکسان است. یعنی در این دوره نوبت از برخواستن انقلاب جهانی، که هر حال همراه با بحران صبق رهبری های سوسیالیست (استالینیزم/سوسیال دکراسی/کناسیونالیزم) و فاشیسم است، و ترکیب و تأثیر نظامی این دو عامل منجر به پیدایش فترت و سوسیالیسم از زبندگان مبارزه طبقاتی شده که حاضرین در عمل سیاست های مبارزه طبقاتی را دنبال کنند و نه عیبهای رهبری های گذشته را، در چنین شرایطی بنجای کف به روشن شدن تهریمات انقلابی و شکل گیری رهبری انقلابی همین مواضع تازه ای بر سر این راه می گذارد.

پس از جنگ جهانی دوم، پیروزی انقلاب در یوگسلاوی و چین بهانه جنبش های توده ای در قندنی ای که در مبارزات طبقه فاشیسم و امپریالیسم این، تحت رهبری احزاب کمونیست یوگسلاوی و چین، به این پیروزی رسیده بود. استعاره دول کارگری در این دو کشور، هرچند به سبب نامندجاری های بورژوازیه، و در کشورهای اروپای شرقی، هرچند از دید تولید ناخالصی الحلقه و شروع دوره تاریخی قوس صعودی انقلاب جهانی، شرایط اساسی ای را که پایه اشکاف و تکمیل بورژوازی استالینمیستی و تسلط محکم آن بر احزاب کمونیست بود، یعنی افراد دولت کارگری شوروی و دوره فروکش انقلاب جهانی، از میان برداشت. اگرچه به ظاهر بسط نفوذ مستقیم شوروی در اروپای شرقی پیروزی برای استالینیزم بشمار می آید، ولی این پیروزی، همراه با پیروزی انقلاب چین و یوگسلاوی که هر دو برخلاف توصیه استالین بر سرانجام رسید، نطفه مایه تلاشی شدن استالینیزم را در بر داشت. نخستین نظاره این بحران اشتقاق طلی بین لنین و استالین بود. ولی بهترین نتیجه را اختلافات بین چین و شوروی و بالاخره اشتقاق طلی این دو بورژوازیسم از هم وارد آورد. منافع بورژوازی های طلی، برخلاف خالص طبقه کارگر، ماهیتاً بیشتر با هم صادق دارند تا اشتقاق. با شکست شدن یکبارگی استالینیزم دوره جدیدی از تغییر ترکیب و نوسازماندهی جنبش کمونیست شروع شد. بدیهی است که چنین فرآیند تغییر ترکیب اشکاف متوجهی بخود می گیرد. طلی جنبش کمونیستی، یکسره از مواضع استالینمیستی به مواضع تروتسکیسم انقلابی تغییر جهت داد، به شکل که این تغییر ترکیب عمدتاً تحت فشار عوامل عینی رخ می داد تا آگاهانه و بر بنیاد تئوری جامع انقلابی. ظهور مجدد گرایش های سوسیالیستی در کشورهای مختلف برآید. حلقه چنین شرایطی است - گرایش های سوسیالیستی که تحت فشار عوامل عینی و با آموزش ناخوشایند از تهریمات فاشیسم و مستقیم خود به انضباط تهریمی انزبانی مواضع گذشته خود دست می زنند. بطور مثال اینکه حتی پس از پنجاه سال کس به این فکر بیفتد که باید در شرایط جامعه شوروی و جهان را تحلیل کرد تا دید چرا استالینیزم پیروز کرد قدم بسیار مهمی به سمت مواضع مارکسیسم انقلابی است. ولی اگر این قدم اول آگاهانه و با تکیه به تئوری انقلابی تعمیم نیابد، عینیت می شود بزرگراه برداشتن قدم های بعدی. و با رسیدن به این نتیجه که منافع مبارزه طبقاتی در یک کشور نباید فدای منافع بورژوازی شوروی شود و سیاست احزاب کمونیست نباید تحت تعهدت بی چون و چرای حزب کمونیست شوروی باشد، یک قدم بسیار مهم به سمت مواضع مارکسیسم انقلابی است. ولی اگر این قدم آگاهانه و بر بنیاد تئوری انقلابی تعمیم نیابد، اگر تشخیص داده نشود که در واقع منافع مبارزه طبقاتی در یک کشور با منافع دولت کارگری شوروی تضادی ندارد و در گذشته این منافع فدای منافع بورژوازی دولت شوروی میزند، در این قدم بجای می تواند بجای حرکت به سمت کناسیونالیزم تبدیل بحرکت به سمت فاشیسم/تروتسکیسم. "فک" بر خود لازم خود کلاسی "شود و صد راه حرکت لازم نیست اندر کناسیونالیزم، به سمت آنتراپو انقلابی ای که بین انقلاب چهارم در نظر می آید این گرایش ها می گذارد، گردد.

ما در اینجا وجود، تاریخ اساسی این اکثریتها صورتاً خلاصه می کنیم و از محمود نیکام، و با هر مبارز تروتسکیست دیگر، دعوت می کنیم که در نوشته های آنچه خود در مورد استالینیزم و آنتی استالینیزم نظر خود را در مورد این وجود، که بیشتر با معجزین و اساسی ترین دستاورد مایه تئوری انقلابی در سرتیروی است، روشن کنند. اگر آن را خلاف گرایش های عینی مبارزه طبقاتی می دانند، بجهت دلیل است و اکثریتها خود بخوبین چیست؟

این البته به معنی یکسان دانستن مواضع رهبری چین و شوروی در این تضاد و بیطرف بودن نیست به آن نیست. در این اختلافات رهبری حزب کمونیست چین، در آن زمان، در مورد یک سلسله مسائل موضوعی را اتخاذ کرد که مواضع مارکسیسم انقلابی بسیار نزدیکتر بود تا مواضع بورژوازی شوروی. در مورد "معنی سلامت آنتی" و مبارزه انقلابی در کشورهای مستعمره و شبه مستعمره، "راه سلامت آنتی" به سویبانیسم" و رابطه بین احزاب کمونیست با حزب کمونیست شوروی" برای بحث عمل در این مسأله رجوع شود به صورتات گنگره های ۱۹۲۳ و ۱۹۲۵ بین انقلاب چهارم در این باره.

نخستین این دستاورد ها ، که قبلاً هم مخطوطه به آن اشاره کردیم تئوری انقلاب بود است . بنظر ما وجهه جازرات طبقاتی در قرن اخیر کثراً صحت این تئوری را به ثبوت رسانده است . شخصاً در مورد انقلاب سوسیالیستی ثابت شده است که هیچ یک از مسائل اساسی این جوامع در چارچوب حاسبات سرمایه داری تماماً و کاملاً قابل حل نیست . ثابت شده است که جازراتی که به جایزه طبقه سرمایه خارجی و نفوذ مستقیم امپریالیزم محدود مانده اند ، جازراتی که به جایزه طبقه مالکین محدود مانده اند و قدرت را در دست بورژوازی با اصطلاح علمی رها کرده اند و حاسبات کاپیتالیستی را دست نخورده گذاشته اند ، جازراتی که سرمایه برقراری دیکتاتوری پرولتاریا مطلق به تعهد است تین در مقابلان شده اند ، همچنان در این جوامع را در شرایط عقب ماندگی ، رکود ، استعمار و بحران دائمی نگهداشته اند . نتیجه ثابت کرده است که هزاران هزار کمونیست در بسیاری کشورها ، ۱۹۶۴ در برزیل ، ۱۹۵۹ در عراق ، ۱۹۶۵ در اندونزی ، ... جان خود را برای توم از دست داده اند که می توان روی می باید و با ترجمه دارد که بماند .

های سیاسی بورژوازی وارد اختلاف شد . نتیجه نشان داده است که لفظ در آن کشورهایی که انقلاب سرمایه برقراری دیکتاتوری پرولتاریا مطلق به در مقابلان تعهد است شده است ، چنین ، کجا ، و نظام کره - واقعاً راه پیشرفت اقتصادی و اجتماعی باز نشده است - جنبشی "رادیکال ترین" رژیم های ناسیونالیستی - مصر و الجزایر - هم بعد و - دین خود را در حل ریشه ای مسائل اجتماعی نشان داده اند . نتیجه نشان داده است که بین طب مادی و سوسیالیزم هیچ "راه سوسی" وجود ندارد .

تجدید ثابت کرده است که باور واقعی پرولتاری انقلاب در کشورهای بیض انقلاب و پرولتاری آن در سایر کشورهاست ، و نه سرمایه با امپریالیزم و طرفداری از بورژوازی کشورهای شبه مستعمره . آنچه واقعاً به کف دولت شوروی رسید و بالاخره افراد سی خاله آن را در هم شکست معاهده هیلتنر - استالین و با امضای آن که استالین در طی معاهدات تهران ، پکن ، و پکن با امپریالیزم داد نبود . پرولتاری انقلاب چنین بود که صاحب نیروهای طبقاتی در سطح جهان را درگیر کرد و از آنجا حتی برای نخستین بار شرایط را برای حرکت سمت ایجاد دولت متحد کارگری فراهم آورد .

تجدید ثابت کرده است که پس از کسب قدرت سیاسی انقلاب پرولتاری پایان نمی یابد . مطلق بورکراتیک نمی تواند جلوی مبارزه بعدی رالی - آید بگیرد . "انقلاب فرهنگی" چین ، اگرچه به صورت بسیار ناقصی و حاکمیت در آینده کشکتهای جناح های منتظم بورکراسی ، مع الوصف شاهانه ای بود . از لزوم تدوین انقلاب پس از کسب قدرت سیاسی .

دومین دستاورد اساسی تروستکیزم تحلیل آن از ماهیت دولت های کارگری بورژوازی و استالینیزم است . تنها گرایش جنبش کارگری که از بدو پدید آید با هندجاری های بورکراتیک به تحلیل (و جایزه طبقه این سا - هندجاری ها پرداخت ، و نتایج علمی و بورکراتیک این انحطاط را پیش بینی کرده ، راه جایزه بر طبقه استالینیزم چه در داخل شوروی و چه در سطح جنبش کمونیستی جهانی را نشان داد ، این سیمون چپ و بین - الطل چهارم بوده است . شکست های مکرر انقلاب جهانی که در سال - باندیا اشاره شد ، متأسفانه به خلفی ترین وجهی و به قیمت تحریف عمیقاً از انقلاب جهانی و حد ریزش مایهونها جایزه ، سخت تحریف تروستکیزم را از تئوری ضد انقلابی استالینیزم ثابت کرده است . همچنین جازراتی که در دولت های کارگری باقی المطلقه ، عمدتاً در اروپای شرقی شروع شده و چندین بار با سطح جازرات وسیع خود های انکشاف یافته ، ماهیت اساساً سیاسی انقلاب در آن کشورها را نشان داده است - یعنی تئوری اساسی انقلاب در آن کشورها برانداختن بورکراسی و برقراری نهاد های دیکراسی پرولتاری ، نهاد های کنترل کارگری که بطور دیکراتیک مرکز باید ، لشو کلیه امیازات مادی و سیاسی محسوب دولتی و بازگشت به قواعد اولیه دیکراسی پرولتاری در تمام سطوح جامعه از تولید و توزیع گرفته تا فرهنگ و هنر .

سومین این دستاورد ها برنامه انقلابی است . برخلاف احزاب کمونیست پر فریبست جایی که انقلاب از سرمایه داری به سوسیالیزم را یک فرآیند مسالمت آمیز و تدریجی تلقی می کنند ، پارکیزم انقلابی

میشود کسب قدرت سیاسی به دست پرولتاریا را نقطه عطف تلقی می کنند . فرآیند بشمار آورده است . در دوران فعلی که دوران انقلاب از سرمایه داری به سوسیالیزم است ، گرایش اصلی این انقلاب کثراً خود را بصورت پدید آید بحران های صیق اجتماعی و شرایط پیش انقلابی در کشورهای منتظم نشان داده و محدود . در این شرایط خود های وسیعی وارد جازراتی می شوند که از چارچوب جازرات بورژوازی فراتر می روند ، از نظر علمی مسأله " کدام طبقه حکومت می کند ؟ " را در دستور روز قرار می دهد . آنچه کثراً این فرصت های انقلابی را شکست کشانده ، ناخوشی بین اتحادی شرایط علمی و ناخشکی رهبری انقلابی پرولتاری بوده است . برنامه انقلابی با شروع از جازرات علمی جنبه - سطح آگاه می شود ، ای از طریق سازماندهی این جازرات به حصول خواست هایی که بهائنگر نیازهای خود هاست و در تاحیت خود مستعمر به سرنگونی حاکمیت بورژوازی می گردد ، راه طبقه برای ناخوشی را نشان می دهد . برنامه انقلابی در این حال که جازرات طبقاتی را در جهت کسب قدرت به دست پرولتاریا سازمان می دهد . برنامه آمیختگی که پس از کسب قدرت نیز دولت کارگری شروع به اجرای آن می کند ، زیرا خواست های این برنامه بر مبنای گرایش های علمی دوران ما و وضعیت انقلاب به سوسیالیزم مشخص شده است . بطور مثال خواست علمی است - **هی جز ها و طبقه های تاریخی سلطنت کار نه تنها بیانگر نیاز فوری علمی جازرات خود ای در شرایط بحران اقتصادی ، رکود ، فورم و بیگاری است و برای خود های وسیعی که وارد جایزه شده اند قابل درک می شود ، جازرات آنها را به جهت تصادم با دولت بورژوازی هدایت می کند . بلکه در طی دوران گذار به سوسیالیزم نیز بطور سیستماتیک و با برنامه باید بخورد اجرا گذاشته شود .**

بین الطل سوم خود بر جای تجمیبات انقلاب اکثر و جمیسیات اولیه انقلاب پس از جنگ جهانی اول در چندین کشور اروپائی (آلمان ، چکسلواکی ، ایتالیا ، آنگرا) به صورت فریاده کردن چنین برنامه های آگاه بود . در ژوئیه ۱۹۲۱ ، درباره تکنیک های کمیتن چنین آمده ، " ... احزاب کمونیست هیچگونه برنامه حداقلی مطلقاً طبیعت و بهبود ساختار در جارجاززم نداشتند . کاپیتالیزم از آنجا نمی دهند . انهدام این ساختار هدفی است که رخصتم نداشت و ریشه انت فوری آنها باقی می ماند . ولی به منظور اجرای این ترسالت احزاب کمونیست می باید خواست هایی را مطرح کنند که تحقق آن نیاز فوری و حیاتی طبقه کارگر باشد ، و می باید برای این خواست ها در جازرات خود ای بکنند ، صرف نظر از اینکه آیا این خواست ها با اقتصاد بین جهانی خود طبقه سرمایه دار سازگار باشد یا نه .

اگر این خواست ها بر نیازهای حیاتی خود های وسیعی پرولتاری مطلق باشند و اگر این خود ها شنیده شود و موجود آنها به تحقق این خواست ها پیشی دارد ، آنگاه جایزه برای این خواست ها نقطه شروع جایزه برای کسب قدرت خواهد شد . بجای برنامه حداقلی رخصت ها و ساندیست ها ، بین الطل کمونیست جایزه برای نیازهای علمی پرولتاریا را به پیش می برد - جایزه برای یک سیستم از خواست هایی که در کماحیت خود قدرت بورژوازی را مطلق می کند ، پرولتاریا را سازمان می دهد ، ضمن ترحالی از جایزه برای دیکتاتوری پرولتاری ، و هر یک از این خواست ها خود بیان نیاز وسیع ترین خود ها ، ولو اینکه خود خود ها هنوز آگاهانه طرفداران دیکتاتوری پرولتاری نباشند . " (امتداد بین الطل کمونیست ، طبع سابق الذکر ، جلد اول ، صفحات ۲۹-۳۴)

این چنین برنامه ای قرار بود هم در سطح بخش های کمیتن در هر کشور و با در نظر گرفتن اختلافات اساسی بوجود بین متخصصان اقتصادی و سیاسی کشورهای منتظم (مثلاً کشورهای صنعتی کاپیتالیستی و کشورهای مستعمره و شبه مستعمره) ، و هم در سطح برنامه های کلی کمیتن بتدریج فریاده شود (مجموع خود به قطعنامه کنفره چهارم کمیتن ، دسامبر ۱۹۲۲ ، درباره برنامه بین الطل کمونیست ، مسیح فوق الذکر ، صفحات ۲۶-۲۷) با انحطاط دولت کارگری شوروی و استالینیزم شدن کمیتن و کنار گذاشتن چشم انداز انقلاب جهانی ، حفظ و نگاه این دستاورد انقلابی بین الطل سوم نیز معهود . این سیمون چپ و بین الطل چهارم لطاف

و بالاخره تروستکیزم تنها گرایش سیاسی در سطح جهان است که

در راه تحقق بخشیدن به انقلاب سوسیالیسم می‌کوشد. یکی از طغیان‌های
 شرارت‌آمیزی "سوسیالیسم" در یک کشور همین پشت‌کردن به فکلیت‌گرایان است.
 جایزه جهانی در راه سوسیالیسم است. "انقلاب سوسیالیسم" یک اصل
 تجدیدی اخلاقی نیست. از ضرورت تمرکز توجهات ماژر، پروتکتورها
 و توده‌های رجحان‌دار در سطح جهان در مبارزه‌شان علیه سرمایه‌داری
 داری جهانی و همچنین از شرایط عینی بیشترت جامعه بشری در این
 سطح از اکتشاف نیروهای مولد سرچشمه می‌گیرد. اگرچه پیوستگی
 انقلاب چین از نظر عینی تأثیر بسیار نیرومندی بر توسعه جنبش‌های
 انقلابی در سایر کشورها و بخصوص کشورهای مستعمره و شبه‌مستعمره
 گذاشت، اگرچه پیوستگی انقلاب‌گراها بخصوص تأثیر طبیعی بر آمریکای
 لاتین نهاد، ولی به این علت که هیچ‌یک از این دو رهبری نیش‌انداز
 بنیان‌گذاری بین‌الملل جدید و ساختن رهبری انقلابی در سطح
 جهانی را بداند، محدودیت این تأثیر بهر صورت خود را نشان داد. در
 سایر کشورها نیز گرایش‌هایی که از توجه‌گشت‌های گذشته در کشور
 خود به این نتیجه رسیدند که موانع مبارزه را نباید تابع موانع دول

کارگری کرد اغلب این نتیجه گیری در جهت انزوای ملی و سعی در جدا
 کردن سرزوبان مبارزه در یک کشور از سایر مبارزات بوده است.

اینها، بطور خلاصه، مهمترین آن دستاورد هائی است که امروزه
 نسل جوانی از انقلابیون را بطرف تروتسکیسم و بطرف بین‌الملل‌گرایان
 جلب میکند و احسان ظیری و بهرمان "اندیشه مائوسه دین" را وامی
 دارد که عملیات کهنه را دوباره علیه تروتسکیسم گردآوری کنند و بهر
 دارند. هم‌دال‌ها را وامی‌دارد که دن کینشوت وارو، یک هفته، و صلح
 به "مارکسیسم منتقل" (از مبارزات طبقاتی) بفرستند. "بجنگ این خطر
 "بورسده" بکشاید، که جادا "ده‌ای، هرچند محدود، برای
 مدتی، هرچند کوتاه" از "مراط مستقیم" بن بست سوسیالیسم "تحریف"
 شوند. ولی بقول تروتسکی اکنون نوبت پیشگامان انقلابی پروتکتور است.

تابستان ۱۳۵۵/۱۳۷۱
 م- قاضی

استالین چگونه اپوزیسیون را شکست داد

مطالعت با شکست مبارزه اپوزیسیون چپ پرولتاریاس، طبیعتاً
 با حدی نظریات رهبران دوداروی و بخاشام بنگلی داشت. ولی قبل
 از اینکه از این معادلات صحبت کنیم باید ببینیم خصوصیات خود اپوزی
 داری و تفاوتها را بشناسیم زیرا که بهترین رهبر یک طرف متکین
 است برای طرف دیگر کاملاً بی‌اثر باشد. همین طور برعکس، سلاوی
 نظیر "چرا تروتسکی از دستگاه نظامی پرولتاریا استالین استفاده
 نکرد؟" - سلاوی که این روزها خیلی رایج (و خیلی هم بی‌گانه) است -
 به روشن ترین وجهی نشان می‌دهد که سؤال کننده نمی‌خواهد
 و یا نمی‌تواند دلایل کلی تاریخی علیه بورکراسی شوروی را بر پیشانی
 انقلابی پروتکتور بگذارد. درباره این دلایل بیشتر بکار در چندین
 کتاب از جمله در اپوزیسیون خود نوشته‌ام. در اینجا مهمترین نتایج
 را در چند خط خلاصه می‌کنم.

شاید پیوستگی انقلاب اکثر بورکراسی فعلی نبود، بلکه این نقش
 را خود های کارگر و دهقان تحت رهبری بلشویک‌ها بعهده داشتند.
 بورکراسی فقط بعد از این پیوستگی فکلی بود که شروع به رشد کرد
 و افراد مشتعل آن نه فقط از کارگران انقلابی بلکه از بنیادگان طبقات
 دیگر نیز می‌بودند. کارگران سابق تزار، افسران، روشنفکران و غیره
 سایرین. اکثریت غالب بورکراسی فعلی، در موقع انقلاب اکثر در ارتش
 پروتکتور بود. "اخلاق" برای فعلی شوروی چنگین، Putsch، مائوسه
 و Trotsky، و برای سوسیالیسم، سوسیالیسم، سوسیالیسم، سوسیالیسم
 و سایرین. آن‌ها از افراد بورکراسی فعلی که در پیوستگی
 اکثر در جنبه بلشویک‌ها بودند، اغلب هیچ نقشی، هرچند کوچک
 اهمیت، چه در عادت و چه در پیشبرد انقلاب و اولین سال‌های
 بعد از انقلاب ایفا نکردند. این موضوع از همه بیشتر در پیوستگی اپوزیسیون
 صدق می‌کند. بورکرات‌های جوان فعلی هم، چند خشک و تروتسکیست
 شدند. بورکرات‌های قدیمی هستند و اغلب اولاد فرزندان آنان ایستادند
 و بعضی این کاست بهیچ تازگی که بعد از انقلاب رشد کرده شخصیت
 استالین است.

تاریخچه جنبش‌ها به‌های کارگری در هر کشوری نه تنها
 تاریخچه اصنامات و بطور کلی جنبش‌های توده‌ای بلکه تاریخچه
 تشکیل بورکراسی اصنامات به‌های کارگری نیز هست. بقدر کافی روشن
 است که چه قدرت محافظه کارانه طبیعی این بورکراسی فواید است
 بدست آورد، و با چه حس‌های قابل خطائی رهبران "خوش‌طبع" خود را

استالینست‌ها درست برکنش عمل میکنند: در اوآن جان گرفتن از دفاع
 اقتصادی و تعادل نسبی سیاسی آنها شعار می‌دادند؛ "فلسفه
 خیابان‌ها"، "پان‌گاد"، "شوراها همه جا بها شوند" (در دوره
 سوم) و حالا که فرانسه در دوران بحران طبق سیاسی و اجتماعی
 بسر می‌برد، از حوب‌رادی‌کال، یعنی از یک حزب پروتکتور کاملاً محافظ
 درباره روی می‌کنند. که بی‌ما می‌گفتند که "خطوط آدم صادر می‌شود
 عروس فاضله سر می‌دهد و با نام‌های هنگام مزا جان‌گارد"

[مقاله زیر را لئون تروتسکی در نوامبر ۱۹۳۵ هنگامیکه در مسکو
 در تبعید بسر می‌برد نوشت. این مقاله در اصل بزبان روسی در
 "بولتن اپوزیسیون" شماره ۶۶، بتاریخ دسامبر ۱۹۳۵ چاپ شد. این
 مقاله از این نظر جالب است که تروتسکی در آن توضیح می‌دهد
 که چرا از ارتش سرخ برای جلوگیری از رسیدن استالین به قدرت استفاده
 نکرد.]

تروتسکی این مقاله را در جواب نامه فرد زلر (Fred Zeller) دبیر
 سازمان جوانان سن پیس نوشت. فرد زلر از اعضای فعال حزب
 سوسیالیست فرانسه بود و از این حزب به علت طرفداری از نظر سوسیالیست
 اپوزیسیون چپ بین‌الملل اخراج شد.]

سلاوی که در نامه دقیق زلر مطرح شده نه تنها از نظر تاریخی
 بلکه از نظر زمان حاضر نیز قابل اهمیت است. این سؤالات اغلب هم
 در نوشته‌های سیاسی و هم در مکاتبات خصوصی، اگرچه به اشکال
 مختلف، اغلب به شکل شخصی، پیش می‌آیند. "چطور می‌تواند قدرت را از دست
 داد؟" "چگونه استالین دستگاه را در اختیار خود گرفت؟" و
 "قدرت استالین از کجا سرچشمه می‌گیرد؟" قوانین داخلی انقلاب
 و ضدانقلاب همیشه و همه جا بصورت کاملاً انفرادی مطرح می‌شوند.
 گویی که مطلب مورد بحث بازی شطرنج یا یک مسابقه ورزشی است و نه
 تعدادها و تغییرات عینی یا ماهیتی اجتماعی. در این رابطه بسیاری
 از بنیاد مارکسیست‌ها فرقی با دکورات‌های معمولی، که در مطالعه
 یا جنبش‌های توده‌ای تنظیم معیار فعالیت‌های پارلانی را بنا می‌کنند،
 ندارند.

هرکس که فهم هرچند کمی هم از تاریخ داشته باشد می‌داند که
 هر انقلابی بنیاد خود ضد انقلاب را نیز همراهِ دارد. مطلقاً هرگز
 این ضد انقلاب نتوانسته است ملت را از نظر اقتصادی کاملاً بدوزان پیش
 از انقلاب برگرداند. ولیکن قسمت اعظم و گاهی مهمترین قسمت دستاورد
 های سیاسی مردم را از آنان پس می‌گیرد. معمولاً اولین قربانی این
 نوع ارتجاع آن قشر از انقلابیون هستند که رهبری توده‌ها را در اولین
 دوره انقلاب، یعنی دوره تهاجمی آن، در هنگام "فهرمانی" آن در
 دست داشتند. این مشاهده کلی تاریخی باید ما را به این نکته
 هدایت کند که جلب صرفاً مسأله مهارت، ذکاوت یا هنر در واقع چند
 مرتبه نیست بلکه ظل بی‌اندازه عینی تری در زمان است.

مارکسیست‌ها، برخلاف قشرهای سطحی (از نظر لئون تروتسکی
 "Mass Men)، بل فاکتور (Pro Facto) و سایرین) فکر نمی‌کردند و اینکار را باید
 او در کشش‌های اجتماعی می‌بندند. ولی هرگز نباید به اینست حسا
 مارکسیست‌ها می‌داند که در تحلیل نهائی تعیین کننده آگاهی
 (شرایط) موجودیت است. نقش رهبری در انقلاب بسیار مهم است.
 بدون یک رهبری صحیح پروتکتور نمی‌تواند پیروز شود. ولی بعضی‌سین
 رهبری‌ها نیز بدون وجود شرایط عینی، نمی‌تواند انقلاب را خلق
 کند. از مهمترین صفات یک رهبری پروتکتوری قوه تشخیص آن بین مواقع
 چینه و مواقع تک‌تفکلی است. قدرت توده‌لین در همین قوه تشخیص
 بود.